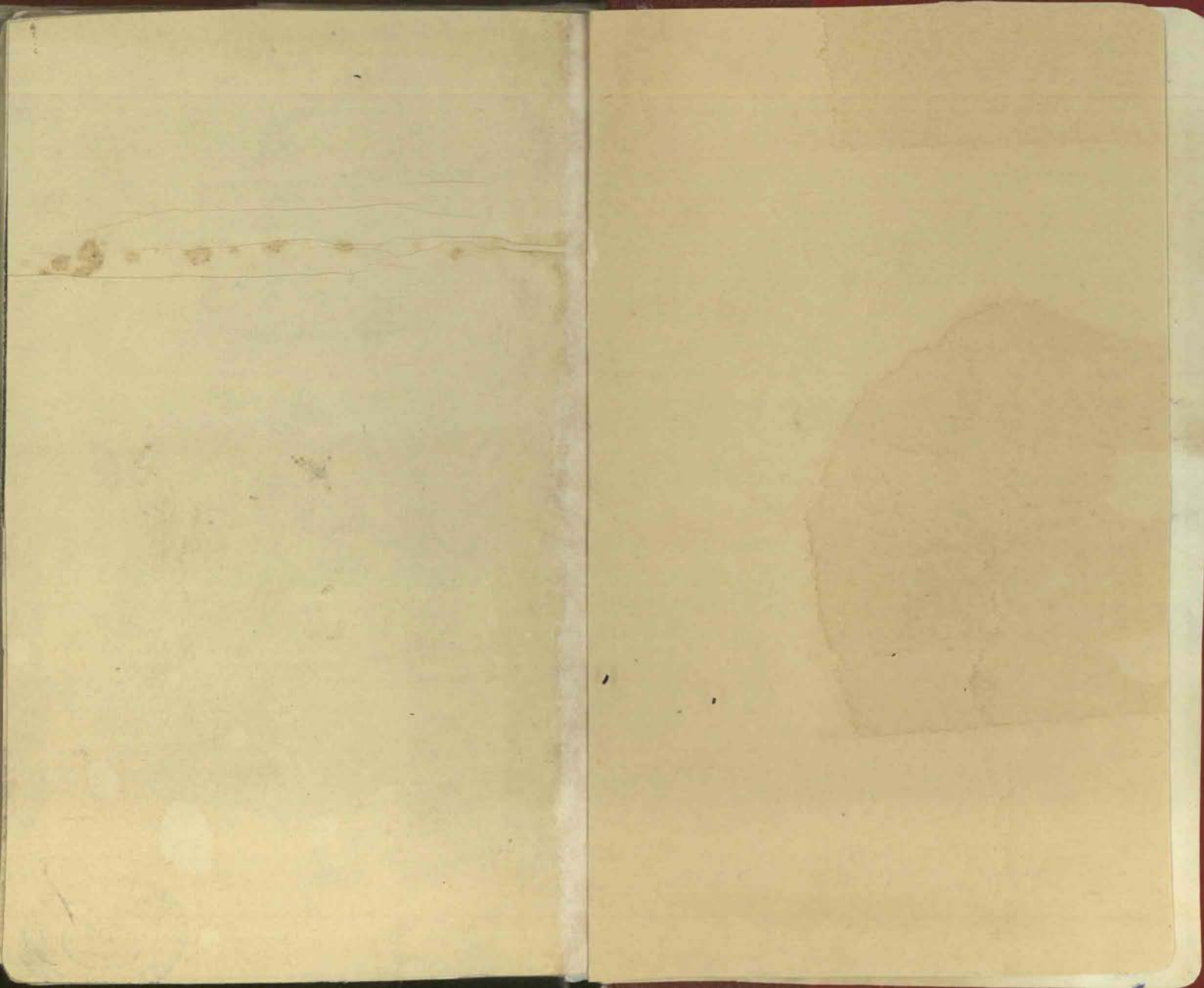


ف

۲۴۴.۵۱



التقديري  
 ٢٧  
 ذر تاريخ

٢  
 هذا  
 كتاب شرح المناقب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 سُبْحَانَكَ يَا مَنْ أَظْهَرَ مِنْ غَيْبِهِ الْمَكْنُونِ وَالْمُخْفِيَ  
 الْمَنْعُوتِ بِعَالَمِ الْقُدْسِ وَاللَّاهُوتِ فِيهَا  
 الشَّهَادَةُ وَالنَّاسُوتِ قَوْلِ الْإِسْبَةِ وَ  
 هِيَ كُلُّ عِلْوِيَّةٍ وَأَشْخَاصًا مَلَكُوتِيَّةً وَنَفْسًا  
 مُدْسِيَّةً فَارْشَدُ وَنَاطِقِيَّةً تَسْبِيحًا وَالتَّهْلِيلَ  
 وَعَلْمًا وَسَبِيلَ التَّحْمِيدِ وَالتَّجْلِيلِ يَقُولُ مُحَمَّدٌ  
 الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يَحْصِي  
 نِعْمَتَهُ الْعَادُونَ وَلَا يُوَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ  
 وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى هَذِهِ الْأَنْوَارِ الْقَسِيَّةِ

هُوَ اللَّهُ تَعَالَى شَانَهُ  
 سُرَّةٌ مِنْ قَلْبِ حَبِيبِي الَّذِي بَعَثَهُ

جَابِ أَوَّلُ

كِرْدَارِ الْخَلْقِ وَالنَّاسِ بِطَبِيعِ

قِيمَتِكَ هَرَجَلِدِ سَهْرَارِ وَيَا

رَمَضَانَ الْمُبَارَكِ

حَقِّ طَبِيعِ مَحْفُوطِ اسْتِ

١٣٢٢ ٢٤٤٥٥١





د بیست و چهارم

وَالْأَعْلَامِ الْبَاهِرَةِ وَالْأَجْنَاسِ الظَّاهِرَةِ مَا  
ذَامَ لِلدَّبْمُومَةِ أَسْمَاءُ مَا زَالَ لِلْأَبْدَانِ رَسْمًا  
وَبِعَكْدِ مَدَّتْ زَمَانِي قَبْلَ بَرَاهِنِ بَلِي  
أَزَاغَاظِ ادْبَاوِ اجْلَهْ فَضْلًا ذَارَا الْخَلْقِ الظَّمْرَانِ  
كِدْرَشْتَهُ دُوسْتَشِشِ بَاهِنِ بِنْدَه مَحْكَمِ وَ  
عَهْدِ مَوَدَّتْشِ مَسْتَحْكَمِ اسْتِ خَوَاهِشِ نَمُو  
دِرْشَرِ مَنَاقِبِ ائِمَّةِ اشِي عَشْرَتِهِ صَلَوَاتِ اللَّهِ  
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ كَرَمِ مَنَسُوبِ بَاسْتِنَادِ الْعَرَفَاءِ  
وَالسَّالِكِينَ بِحِي الدِّينِ اِعْرَابِي اسْتِ كَلَامِي  
بِرْ نِكَارِمْ وَدِرْ حَلِ مَعْضَلَاتِ اَنْ مَنَاقِبِ  
شَرْحِي بِنَارِمْ چُونِ اَنْ فَاضِلِ بِيكَانَه دِرْ  
فَنُونِ مَخْصُوصَه خُودِ هَمْوَارَه مَشْغُولِ  
تَصْنِيفِ وَتَالِيفِ اسْتِ قَرِيبِ نَجْمِ جَامِدَه  
مَرَاتِبِ چُونِ ذَهَبِ سَلِيمِ نَحْوِ مَسْعَدِ دَلِيسِ



## دیباجه

و طبیعت افسرده مزاج چون خاطر و قاف  
خود مشتعل می پنداشت بدین واسطه  
روز بروز در ترغیب این بنده همت  
میگماشت تا آنکه از همت بلند آن فاضل  
معاصر طبیعت افسرده مزاج بساطی حاصل  
شد و خاطر پر موده مزاج نشاطی ظاهر گشت  
چند صباحی خود را از سایر مشاغل  
علیه کاره گرفته بجز این مختصر میسر  
نمودم و در حل معانی لغوی و کشف مروری  
عرفانی آن بقدری که کجا پیش این مختصر  
بود از نقل اقوال علمای لغت و استشهاده  
اصطلاحات اهل معرفت مضایقت  
نکردم شواهد بسپاری از هر دو فریق  
بیاوردم و شرح حالات بحی الدین را که

## دیباجه

مصنفان مناقب است با بعضی بیانات  
حکیمه در دینا جبران رساله مندرج است  
بعد از اینکه خاطر را از نالیفان فراغت  
دادم و بدلم سزاوار است تسخیر آن زائر  
پیشگاه حضور معدنک ظهور ملک  
المملوک و خاقان الخواقین شمس فلک  
الخلافة و ضمها و مبداء کل الفضائل و  
منهاها بحر الزاخر فی الاول و الاخر  
فامع العباد و جامع الباقین الندی مجید  
الکتاب و الجود باعداد بعضی من الفضائل  
و انجاد برهمنی بهم النفود و المضاغفید  
الاولیة و البنود الحاضی تحت لوائه  
مشاهیر الکماة من المملوک جماعه الحجة  
کالعبد المملوک عن عدالته افر الزمان



ديبجها

وَابْتَسَمَ وَبِجُودِهِ ثَبَّتَ الْأَخْسَانَ وَارْتَسَمَ  
قُلُوبَ الْأَوْلِيَاءِ سَأَسُوا الْوَرَى وَتَقَدَّمَ وَأَقْبَلَ  
هَلُمُّوا شَاهِدُوا وَالْمُنَافِرُا بِجِدْوَاهُ أَوْسَعَ  
فِي السِّيَاسَةِ مِنْكُمْ صَدْرًا وَأَخَذَ فِي الْعَوَابِ  
مُضَدَّرًا اسْتَفْرَتِ السَّعَادَةُ لَدَيْهِ اسْتَفْرَتِ  
السَّيْفُ فِي يَدَيْهِ وَأَبَانُ النَّصْرِ فِي جَيْبِهِ  
رَأَى أَبَانَ الظَّفِيرِ فِي بَسَائِرِهِ وَبَيِّنِهِ الَّذِي  
بِهِرَّ الْمُلُوكِ بِنِظَامِهِ وَطَلَعَ عَلَيْهِمْ كَالْبَدْرِ  
لَيْلَةَ تَمَامِهِ بَلَعَتْ هَيْمَةَ السَّمَاءِ حَتَّى نَهَتْ  
بِهِ السِّيَاسَةَ وَالنَّدْبِيرَ وَجَلَّتْ أَسْتِرَ الظُّلْمَانَا  
حَتَّى اسْتَضَاءَ لِعَيْمِ لُطْفِهِ الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ  
بَاهَتْ بِيَدَيْهِ الْأَبَامُ وَنَاهَتْ فِي بَيِّنِهِ  
السُّبُوفُ وَالْأَقْلَامُ مُدْمِرُونَ الْأَعْدَاءَ  
بِسَيْفِهِ وَسَنَانِيهِ وَمَوْجِ الشَّرْبَعِ الْعَرَاءِ

ديبجها

بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ السَّلْطَانُ السَّلْطَانُ  
السَّلْطَانُ السَّلْطَانُ اعْلَمْ خُصْرُ أَقْدَسِ  
هَسْبُونِ سُلْطَانِ ضَاحِقِ قَرْنِ مَمَالِكِ مَحْرُوسِ  
إِبْرَانَ فَرْمَانَ فَرْمَانِي أِقَالِهِمْ جِسْمِ وَجَانِ مَشْبَدِ  
مِبَانِي عَدَلِ وَأَيْمَانِ مَحْرَبِ أَصُولِ وَبُغْيِ وَطَغْيَانِ  
أَبُو الْمُظْفَرِ نَاصِرِ الدِّينِ شَافَا فَا جَا خَلْدَ اللَّهِ مُلْكُهُ  
وَأَبَدَ اللَّهُ دَوْلَتَهُ لَا زَالَ نَدَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ  
جَمَاهِمِ الْأَعْدَاءِ حَتَّى تَكِلَ أُنَامِلَ الْعَدُوِّ إِلَى  
أَرْدَتِ لَمُدَّ حَاقِمًا مِنْ فُضَيْلَةٍ نَامَلَتْ إِلَّا  
جَلَّ عَنْهَا وَقَلَّتْ جَرَى الْخَلْفِ الْإِفْيَانَةُ وَأَجَلَّتْ  
وَأَنَّ لَيْتَ وَالْمُلُوكُ دُنَابُ وَأَنَّ مَدَّ بِلِغِ النَّاسِ  
حَقٌّ وَبَاطِلٌ وَمَدْمُ حَقِّ لَيْسَ فِيهِ كَذَابُ  
بِرَسْمِ تَقْدِيمِ عَرْضِ بِنَادِمِ كَمَا نَامَ نَابِي ابْنِ  
هَسْبُونِ دَفْرَمَانِ تَدَا قِبَالَ أَنْ شَاهَنْشَاهَا



دیباجه

عدل کس در صفحه روزگار جاوید نماند  
اگر در نظر مہینت اثر ملوکانه مقبول افتد  
نهایت آرزو و منتهای امانت و آنا  
الداعی الخلود و دوله و ابود سلطنہ  
العبد الانیم الطایح المدعو بصیاح المومنین  
الخلیفة الی محمد و الطاهرانے من کنا  
و قمتنا اللہ و اباکم و الظالمین لیسبیل  
الرشاد بحق محمد و الیہ الامجاد  
شرح حال امیر الدین اعرابی  
محمد بن علی بن عبد اللہ الشیخ الاکبر الملقب  
بمجتبی الدین المعروف بالعرابی و القشیری  
الطائی الخاتم الامری قدس الله روحه  
از احاجیب روزگار و نادره دهر خلاق  
معانی وجود و خداونداریاب کشف شود

شرح حال امیر الدین اعرابی

در معارج کلمات صوری و معنوی بیجا  
ارنفا جنت که نحاس و هم احصا ان ننوا  
و در سپر عجایب عوالم شهود بمقامی جای  
گرفت که جز هذا طور و راء طور العقل  
در حقیقت نشاید گویند در کسوف فطرو  
فناعت بافتد ارقوه صبر و دباضت کنه  
علائق بشریت را از خود بطوری خلع نمود  
که از مستی مکاشفات روحانیه بهستی  
عالم طبیعت مہل بازگشت نمیکرد و در  
عبادات بد بقرع فانیہ مجددی استنبلا  
داشت که هیچیک از اعظم مشایخ طریقت  
قماش حقیقت معرفت بدان زیبایی نماند  
در میدان فضل و دانش چنین بکانه بود  
که دوست و دشمن را زبان سنا بشود



شرح حال امیر محمد بن ابراهیم

فضائلش بکساز است و در مضامین و بیج  
معرفت بمشایبه مسلم است که موافق و تقاضا  
در بخارات عباداتش با دیر پیمان وادی  
اذا خاند انا نکه لاف از ادش مینهند  
چنانش مپسنا پند که ذافش و خرد را جز  
تجربه نیز آیند و اشخاصی که با عوجاج  
عقاید متهمش نموده دامن با نسبت  
تخطئه و تضلیلش الایند با از مراتب  
فضلش کاستن نتوانند داود بن محمود  
بن محمد روی قصری که در جرد شکر  
رساله فصوص بوده و خود از پیران صوفی  
وی بشمار آید در اطراف تخلصش ثمننا  
افراط نماید که بدین گونه القابش سناید  
السبح الکامل المکمل قطب العارفين و امنا

شرح حال امیر محمد بن ابراهیم

الموحدین و قره عیون المحققین و ارباب  
الانبياء و المرسلین خاتم الولاة المجدية کاشف  
الاسرار الالهية الذي لا یسیر بمثل الدهور  
والاعضار ولا یاتی بقرینة الفلک الدوار  
نوح الملة و الحق و الدین رضی الله عنه و  
ارضاً و جعل اهل جنانه موطنه و مشواه  
و بعضاً از اجله مشایخ مناخرین که همواره  
با سپر نیج خصومت رخساره تحقیقاتش  
مبخر اشک باشدت خداوت بر بلند فیهش  
اعتراف نموده و سهام ملامت در تو بخش  
چنین مینرشد و ذکر مہبت الدین فی حق  
المکیتة منکرات من القول و الاغنیة  
بصیق بدکرها المقام قد قبلها کثیر لدق  
قہیه و عظیم توبیه حتی ان فخرهم و شرفهم



شرح خالایحی الدین

(۱۲)

عندهم فهم کلامه فضلا عن ان بر دوی  
بعنه جماعت کثیره از علما عقاید و اقوال  
بجای الدین را که در کتاب فوخت مکتبه برشته  
نظم کشیده در پد پرفنه و فیهیدن کلمات  
و بر اسباب شرف افتخار خود دانسته اند  
زیرا که حدیث ذهن وجودت فهم و کرشمه  
عبادات اونه بحدی بوده که این جماعت  
از گفتار او بخلف توانند با آنکه دست از  
استین خصومت در آرند و باوی دعوی  
همسری نمایند با جمله این عارف بی مانند  
و این سائلک دانشمند با نفاق جمعی از  
علما سپرو صرافین نفوذ خبر در شهر رمضان  
سنه سنهین و خسمانه در مدینه مسیه که  
از مدائن شرقی جزائر اندلس است از ظلمات

شرح خالایحی الدین

(۱۳)

رحم بعرضه ولادت قدم گذارد و در همنان  
سامان ممالک عبرتیه نشوونما گردنا بسجده  
سائلکی که موسم بهار زندگی و زمان خضرت  
عود و نضرت عیش است مبنای علوم ستمیه  
زاد مدینه مسیه بلده قرطبه از خلف بن  
عبد الملک بن بشکوال بن یوسف که از اجله  
مشاهیر فضلاء اندلس بود فراکرفت چون  
در سنه ثمان و سبجین و خسمانه خلف بن  
عبد الملک زاد مدینه قرطبه اجل موعود  
در رسیدن آن سائلک هوشمند به و آلمد  
ابی بکر محمد بن خلف بجانب اشبیلیتین یافت  
و مدتی در آن حد و دلسریج و بعد از آن  
غرض تکمیل علم که خاطر از نهی ظالم فریغند  
داد تجلیه ستر و تحلیه باطن بیخاست با فوخت



دباضان عقلا بنه و شد بخاهد انستجا  
زنك الايش وكدورت علائق ذازا پينه  
خاطر زدودن گرفت تا انكه نسيم الطاف  
الهيته و نغحات عوام قدسبه در مضمار  
قوادوى بوزيد آثار مكاشفات غيبية و  
انوار اتصالات معنوية در خود مشاهده  
نمود از اقامت بلده اشبيليه بطورى  
بيظاقت شد كه رسته صبرش بيكجا  
كسيخته كشت با شنياق زيارت مكه  
معظم زادها الله شرفا روى بمدينه طبر  
در آورد و در انجام مكاشفه كلبه براى و  
دست داد چنانچه خود در خصوص كويد  
وَ اعلم انه لما اُظلم الحق و اشهدنا عننا  
رُسُلِهِ كَلِمِهِمُ الْبَشَرِيَّاتِ مِنْ اَدَمَ اِلَى مُحَمَّدٍ

صلوات الله عليهم اجمعين في مشهد اقيمت  
فيه بقر طبر المغرب سنست و ثمانين و  
حسمائة ما كلفني احد من تلك الطائفة  
الا هو دفا خبرني بسبب جمعيتهم و رايته  
رجلا سخيا في الرجال حسن الصورة لطيف  
المخاررة عارفا بالامور كاشفا لها و دلي  
على كشفها قوله ما من ذائبة الا هو اخذ  
بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم  
حاصل ترجمه و ثبات مقصود انكه در عالم  
مثال مطلق و فسخ خيال منفصل اشباح  
تمامي انبيا مبشرين را از آدم ابوالبشر تا  
حضرت خاتم انبياء صلوات الله عليهم  
اجمعين در باب مجمع و مقام بلندی كه من  
خود در مقام ارجمند بودم دیدم سبب



شرح خاتمه بحی الدین

(۱۰)

جمعیّت آن بزرگان در که حق زاپرسید  
هیچیک از حاضرین آن محضر شریف منت  
پاسخ بر من نگذاشت مگر حضرت هود علی  
نبینا و علیه السلام که مرد عظیم الجثّه و  
حسن الصورة و لطیف المحاوره بود و از  
سبب اتفاق آن جمعیّت گاهم نمود فاضل  
قبصری در شرح خصوص گوید جمعیّت  
انبیاء آن بود که شیخ زاز الطاف الهیّه  
طبیّه عهد دهند و رتبه ولایت و  
بخشدند مع القصد بفرمیت زیارت بلیت  
الحرام از آن ممالک بیرون آمد روزگار  
درازی در مکه معظمه و نواحی آنجا معنکف  
کتاب فتوحات مکیّه را که از تصانیف  
کبیره او است در او آن سعادت

شرح خاتمه بحی الدین

اقرآن اقامت آن بلاد محترمه بر شسته نظم و  
تحریر در آورد و کتاب الجامع والعلل ابو عبید  
محمد بن عبید بن خفاح ترمذی را که از کتب  
معتبره و از صحاح اخبار اهل سنت و جماعت است  
در نزد زاهدین رستم که از اجله و مشایخ فقها  
آن عهد بود قرائت کرد بعد از تسکین بحال  
و تکمیل باضانات از مکه معظمه رخصت نصرا  
یافته جانب خطه دمشق را و وجه همت سنا  
و در آن دیار بارگشود مدتی در محضر افاضات  
عبد الصمد خراسانی ملازمت نمود و جمعی  
روضای مشایخ طریقت نیز مانند شیخ سعد  
حموی و شیخ عثمان روی و اوحد الدین کرمان  
و جلال الدین محمد روی صاحب مشنوی مد  
آن اوقات شهر دمشق را مقرر اقامت نموده



شرح حاله نجی الدین

(۱۸)

باشیم کامل جلیس خلوت و انیس و حدیث بود  
کتاب فصوص الحکم را که از کتب نفیسه او است  
در روزگار اقامت دمشق حسب الامر حضرت  
نجی مرتبت صلوات الله و سلامه علیه تنظیم  
نالیف در آورد چنانچه خود گوید اما بعد  
فَإِذْ نَزَّلْنَا آيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ فِي مَشْرِقِ أَرْضِنَا فِي الْعَشْرِ  
الْآخِرِ مِنَ الْحَرَمِ لِسَنَةِ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ وَسِتِّ مِائَةٍ  
مِائَةٍ وَخَمْسَةَ دِمَشْقَ وَبَيْدَانَ كِتَابٍ فَسَأَلَ بَعْضُ  
كِتَابِ فُصُوصِ الْحِكْمِ خُدَّةً وَأَخْرَجَ بِهِ إِلَى الْبَنَاءِ  
يَنْفَعُونَ بِهِ فَفَلَّتِ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ لِلَّهِ وَ  
لِرَسُولِهِ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنَّا كَمَا أَمَرْنَا  
حاصل مقصود آنکه در محروسه دمشق در  
عالم مثال مقید و خیال منصل که عبارت است  
از دوابی ضالحه شرف اندوز ذر ذرات جنان

شرح حاله نجی الدین

(۱۹)

علیه السلام المشال حضرت نجی مرتبت صلوات الله  
علیه شدم کتابی در دست مبارک کوفت بود  
فرمودند بکبر این کتاب فصوص الحکم را بر  
مردم اشکار کن تا از مضامین آن منتفع گردند  
بالجمله شیخ در بلده واحده استقلار نداشت  
کاهی محض هداایت و ارشاد در محروسه  
دمشق تشکیل میداد کاهی در خانقاهت بود  
میکشید و چندی در بغداد بسر میبرد و  
مدتی هم در قونیه و ملاطیه روم ساکن شد  
اوازه فضل و حسن سیرت و حجت بهر جهت  
ان خارف سالک اطراف آنجا و علم را فرا  
گرفت و ذکر جملش در افاق روزگار منکسر  
شد چنانچه در علم تصوف سلوک عرفا بی  
سلامت عهد و منحصر بر فرد بود در علم ادب



شرح حال ابی‌الحسن  
۲۱

وحدیث وخطابت نیز عدیل و نظیر نداشت  
قاضی شمس‌الدین بن خلکان در کتاب فی  
الاعیان در حق وی چنین گوید  
و طبق ذکره الدنیا و افاقها کان جمیل الجملة  
والتفصیل محصلاً للفنون احسن تفصیل  
وله من الادب انشاء الذی لا یلحق و توالیفه  
تشهد بال تقدیم و کان مقنناً لعلی الکلام  
محمد بن ابی‌المعالی واسطی دینی گوید که وی  
تمامی فنون و علوم را در بلاد مغرب که موطن  
اصلی خود بود از علمای کلین آن ممالک تحصیل  
و تکمیل کرد بر شعب فنون علم ادب تعلق  
خاطر حاصل نمود بر اسنکشاف قواعد  
میل وافر به سرسانید و در هر یک از علو  
رسمیه کوی سبقت از همگان خود بری

شرح حال ابی‌الحسن  
۲۱

و بغیر میت زیارت مکه معظمه از دینار غربیه  
مفارقت نموده دیگر بدان سرزمین که موطن  
اصلی او بود مهمل معاودت نکرد همواره  
و اخبار را از حافظ ابوطاهر صدرالدین احمد  
ابن محمد بن احمد بن محمد بن ابی‌رهیم سلفی اصیبه  
که از اجله حنفاً و مشایخ ضیاط آن عهد  
بشمار مبرفت بر سبیل اجازت روایتی که در آن  
عهد معمول بوده برای فلامنه و مستفیدین  
مخفلفاضات خود روایت میکرد مطرب  
اوداق گوید شیخ غارف بغیر از حافظ ابوطاهر  
شبوخ اجازت روایتی بسیار بوده اند که  
نقل احادیث و اخبار از آنها مینموده که  
من جمله آنها است شیخ جمال‌الدین ابوالبرکات  
و بوشس بن یحیی بن عباس و عبدالوہب



ابن علی بغدادی صوفی و ضعیف ابو عبد الله  
محمد بن عبد الله مجری و ابو الولید احمد بن محمد  
ابن محمد العربی و ابو عبد الله مجری جمعی  
جماعتی نیز مانند ابو الحسن علی بن عمر الوافی  
و غیر وی از روایات شیخ نقل کرده اند محمد  
نیشابوری گوید امامت شیخ محیی الدین معمول  
علیه طبقات عرفا و صوفی است و در نزد  
اکثر عامه و بعضی نامیه نیز روایات و را  
از اخبار صحیحی شمارند باز دینی گویند اسکندر  
شریعت و سالکین طریقت و طالبان حقیقت  
بجهت رشاد و اسرار شاد از ممالک قاصبه  
و بلاد نامیه بحضوری شکر و حال مینویسند  
و در حلقه افاضاتش از هر گروهی انبوهی  
بودند وی نیز گاهی در بلده قونیه اقامت

میکرد و زمانی مستدا فاضل در شهر مطبوعه  
میکشرد انتهای در تحقیق مذهب و تشخیص  
مسلك شیخ جمعی از علما سپردند از مذهب  
معهود می است و هر یک از تحقیقین اهل  
نظر را مشرب مخصوصی و التماس حقیقه  
بین افراط و تفریط جمع از اهل خبر و برادر  
مسلك علماء سنت و جماعت منظر مددا  
و بعضی او را از مجتهدین حاصل المقصدات می  
پنداشدند و برخی بواسطه شطحیات  
که از وی سر زده از تشیع و تشنه او چشم  
پوشیده از موضوع مذهب و مذهب پیران  
دانند و جماعتی او را از جمله اولیا خواسته  
جلالت مقامش با لایزال از ان دانند که در  
تشخیص مذهبش سخن زانند و التماس فیما



یَعْتَقُونَ مَذَاهِبَ اِذَا نَجَّيْتَهُمْ مِنْ اِيْدِي اَظْمَالِهِمْ  
سبب ما نهایت سلوک در بلاد تسنن بشر  
و در مابین ان جماعت نشو و نما میکردند  
اغلب مصنفات خود را مطابق قواعد انها  
نوشته بدین واسطه جماعتی که و برادر جرک  
علما سنن شمارند در اثبات مذاهب خود  
برهان خارج لازم ندانند و اشخاصی که مانند  
ابن فهد حلی و شیخ بهائی و محقق فیض و مرحوم  
بجلسی اقول و فاضل نور الله تسبی و محدث  
نیشابوری و غیر اینها پای مردی در اثبات  
تسنن وی فشارند انها نیز در اثبات حقیقتا  
خود دلایل و براهین بسیار دارند فاضل  
مفاسد در کتاب روضات کویکد  
محمد بن علی المنجدی الحاکمی الطائفی الاشعری

الاندلسی ثم المکی ثم الدمشقی الملقب بحی الد  
ابن العربی کان من اركان سلسلة العرفاء  
واقطاب ارباب المكاشفة والصفاء ثم  
ومعاصرا للشيخ عبد القادر الحسيني الجيلا  
المشتهر قبره ببغداد بل جماعة اخرى من كبار  
هذه الطائفة المنتشرة في بلاد  
الا ان القائل بكونه من جملة الشيعة  
الامامية بين هذه الطائفة موجود  
بخلاف اولئك الجور وتصنيفاته ايضا  
كثيرة وتصنيفاته معروفة عند اهل البصرة  
خاصة مقصودا نكحی الدین اعراب از جمله  
اعاظم و ارکان سلسلة عرفا بوده و از جمله  
اقطاب ارباب کشف و صفا بشمار میرود  
باشیخ عبد القادر حسینی جبلانی که قبرش در



شرح خال الخال

(۲۷)

فلما دخل السلطان سليم الشام تفحص عن  
قبره وعمره بعد الأندلس وميناه ما أشد  
في ظهور القائم عليه السلام إذا دار الزمان على عرو  
بإسم الله فالله هدي قانا وإذا دار الحرف وعقبت  
فأقروا الفاطمي من سلاما ظاهر تصانيفه على  
مذهب الطائفة لأنه كان في زمن شد بدو  
قد أخرجنا عباراته الخاصة على خصائصه  
الأممية الأثني عشرية في كتاب ميزان التبيين  
في العلم الثمين انتهى حاصل مقصودا أنه  
شيخ زاجر فضائل وكالات صور به انه  
منه زان حروف مقطعه که از جمله علوم  
مختصة اوليا است بصيرت بوده و در ان  
باب استنباطاتی نموده و از جمله ان کتابان  
غيبیه که با حروف مقطعه بدان اشارت کرده

شرح کتاب الدین شرح خال الخال

بلده بنفداد است معاصر و در طریقت با او  
مماثل بوده بجز آنکه در خصوص بحی الدین العزلی  
جمعی از علما امامیه اثبات تشیع نموده و او  
را در جوابه علما شیعیه اثباتی عشرتیه شمرده اند  
بخلاف عمید القادری و سایر معاصرین وی  
که از این نسبت بکلی دور افتاده و از این جهت  
بمراتب مشهور مانده اند محدث نیشابوری  
در کتاب رجال کبیر خود گوید  
الشیخ نجی الدین ابو عبد الله الطائی الحائری  
الأندلسی المخری بصلوات الملائکة علیهم السلام  
کان من اکابر المرفاء ومصیبه من اولی کتب  
معروفة و له ایضا قصائد و اشعار و کان  
له بدو طولی فی علم الحروف و من استخرج  
إذا دخل السین فی السین ظهر فی بحی الدین



شرح حالاً محجی الدین

(۲۸)

کلمه اذا دخل السنين في السنين ظهر قريحى الدین است  
که از وی حکایت شده گویند زمانیکه  
سلطان سلیم داخل مملکت شام شد و فرزند  
زاعمارت نمود صدقات مضمون ابن رزمشکا  
شد و نیز رزمی در ظهور حضرت قائم عجل الله  
فرجه بر وی اسناد داده اند اذا دار الزمان <sup>حرف</sup>  
الى اخره مطر ز اوراق گوید بر فرض صحت این  
اسناد اینگونه رموز را بجز زاسخین در علم  
کسیرا قدرت فهمیدن نیست در تفسیر  
صافی در باب حروف مقطعہ قواعده سور گوید  
الخطاب بالحر و في المفرد سنة الاحبنا  
في سنين الحيات فهو سیر الحبيب مع الحبيب  
يحيى لا يطلم عليه الرقيب بين المحبين  
سیر ليس يشبه قول ولا قلم للخلق يحكيه

شرح حالاً محجی الدین

(۲۹)

و از جمله دلایلی که محدث نیشابور ذکر صراحت  
تشیع وی حکایت نماید ابن عمارت است  
قال في الباب الثامن عشر وثلاثمائة ما لفظه  
فما تمة شارب الا الله قال الله تعالى النبي  
ليحكم بين الناس بما اراك الله ولم يقل له بما  
رايت بل غابته سبحانه لما حرم على نفسه  
يا ايها الذين آمنوا في قصده غابشة و حقه بقوله  
جل و علا يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله  
تبخي مراضات از واجبك و كان هذا مما  
ارته نفسه فلو كان هذا الدين بالرأي  
لكان رأيي النبي أولى من رأيي من ليس بصوة  
الى ان قال في باب اخوينه لا يجوز ان يدان  
الله بالرأي فهو القول بغير حجة و برهان  
من كتاب لا سند ولا إجماع و اما القياس



شرح خالایحی الدین

(۳۱)

فَلَا أَقُولُ بِهِ وَلَا أَقْلِدُ فِيهِ جُمْلَةً وَاحِدَةً فَمَا أَوْ  
اللَّهُ عَلَيْنَا الْأَخَذَ بِقَوْلِ أَحَدٍ غَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَمَّا دَلَالَةُ ابْنِ حَبَابٍ  
بِرِشْتِيعِ وَيُحْتَمَرُ بِمَحْذُوثِ نَبِشَابُورِ فِي  
تَصَوُّرِ نَمُودَهْ اِبْنِ اسْتِ كِهْ عَلَمَاتِ اسْتِنِ دَرِ اِبْتِوَا  
اِحْكَامِ شَرْعِيَّةِ دَلِيلِ قِيَّاسِ زَادِ مِقَابِلِ كَمَا  
وَسَنَّهُ وَاجْتِمَاعِ بَرَهَانِ مَسْتَقِلِّ ذَا سَنَّهُ  
عَمَلِ بِرِ مَقْتَضَايِ اِنْ مُتَّبِعِ شَمَارِ نَدَا زَانِ اِيْحَابِكِ  
عَقِيدَةُ شَيْخِ مَخَالِفِ اِعْتِقَادِ عَلَمَاتِ اِحْتِمَا  
بُودِهْ بَرَابِرِ مَعْنَى اِنْكَارِ بَلِيغِ اُورْدَهْ مَبْكَوْبِ  
عَمَلِ نَمُودَنِ بَرِ اِيْ خُودِ بَدُونِ دَلِيلِ شَرْعِي  
اَكْرَجَابِزِ بُوْدِ بَرِ اِيْ حَضْرَتِ خْتَمِيْ مَرْتَبَتِ كِهْ نَبِشَابُورِ  
وَمَقَامِ عَصَمَتِ دَاشْتِ مَجُوزِ مَبْشُدِ بَا اِنْكَ  
رَايِ شَرِيفِ اِنْ حَضْرَتِ مَسَلَمَا اَزِ اِحْتِمَالِ

شرح خالایحی الدین

(۳۱)

زلفت معصوم است خدای تعالی و برادر  
مناجبت رای خود بخطاب یا ابیها النبی لم  
تقرم عذاب فرمود پس در این صورت معنی  
قیاس که در واقع رای بدون دلیل است  
احدی را مجوز نگویند و نیز از جمله دلا  
که جمیع این علما بر تشیع و بی احتیاج آورده اند  
عبارات مبسوطه است در کتاب فتوحات  
که انرا شیخ الفقهاء و المتکلمین بها الملة  
و الدین شیخ بهائی اعلی الله مقامه در کتاب  
اربعین ملخصا نقل نموده و او نیز از کتابت  
ان عبارات بر تشیع و بی نقص حسنه و  
عین عبارات اربعین همین است خاتمه  
اِنَّهُ لَيَجْعَلُنِي كَلَامًا فِي هَذَا الْمَقَامِ لِلشَّيْخِ الْعَارِفِ  
الْكَامِلِ مُحَمَّدِي الدِّينِ ابْنِ حَرَبٍ اُورْدَهْ فِي كِتَابِ

تالیف



وقاطبة

الفتوحات المكتبة قال في الباب الثلثمائة  
والست والتين من الكتاب المذكوران  
لله خليفة يخرج من عنزة رسول الله يواطى  
اسم اسم الرسول جدا الحسين بن علي بن ابي طالب  
يبايع بين الركن والمقام بشبه رسول الله في  
الخلق يفتح الخاء وينزل عنه في الخلق يضم الخاء  
واسعد الناس به اهل الكوفة يعي شمساً  
اوسبعا اوسبعا بضع الجزية ويدعو الى  
الله بالسيف ويرفع المذاهب عن الارض  
لا يبقى الا الدين الخالص اعداؤه مقلده  
العلماء اهل الاجتهاد لا يرونه بحكم خلافة  
ما ذهبت اليه فمنهم من دخلوا كرها  
تحت حكم خوفاً من سيفه يفرح به عامة  
المسلمين اكثر من خواصهم يبايعه العارون

من اهل الحقائق عن شهود وكشف بين  
الطهي له رجال الصيرون يقيمون دعوتهم و  
يتصرون ولولا ان السيف بيده لافق  
الفقهاء بفنيله والكر الله بظهوره بالسيف  
والكرم فطعونون ويخافون ويقبلون  
من غير ايمان بل يظنون خلافه ويعتقدون  
فيه اذا حكم بغير مذهبهم انه على ضلالة  
في ذلك الحكم لا يتم يعتقدون ان اهل  
الاجتهاد و زمانه قد انقطع وما بقي مجتهد  
في العالم وان الله لا يوجد بعدا ثمهم احدا  
له درجة الاجتهاد واما من يدعي التعريف  
الاطهي بالامكام الشرعية فهو عندهم ممنون  
فاسد الخيال لا يلتفتون اليه انه في كلامه  
فقاله يعين البصيرة وناوله بيد عمارة



بلده بغداد است مفاسر و در طریقت با او  
مماثل بوده بجز آنکه در خصوص بحی الدین الحارثی  
جمعی از علما امامیه اثبات تشیع نموده و او  
را در جواب علما شیعه اشعی عشرتیه شمرده اند  
بخلاف عماد القادری و سایر معاصرین وی  
که از ابن نسبت به کلی دور افتاده و از ابن ایضا  
بمراتب مهجور مانده اند محدث نیشابوری  
در کتاب رجال کبیر خود گوید  
الشیخ نجی الدین ابو عبد الله الطائی الحارثی  
الا ندبونی القری فی اصلا المکی فی الامم اللدنی  
کان من اکابر القراء و مصنفهم و له کتب  
معروفه و له ایضا قصائد و اشعار و کان  
که بد طولی فی علم الحروف و من استخرج  
اذا دخل السبین فی الشین ظهر قریب بحی الدین

فلما دخل السلطان سلیم الشام تفحص عن  
قریه و عمره بعد الابدان و منیه ما اشد  
فی ظهور القائم علیه السلام اذا دار الزمان علی عرو  
باسم الله فانه هدی قانا و اذا دار الامر و عقیب صو  
فاقرو الفاطمی و سلمی ظاهرا تصانیفه علی  
مذهب القائم لانه کان فی زمن شدید و  
قد اخرجنا عباراته الناصیه علی خصائص الدین  
الامامیه الاثنی عشریه فی کتاب میزان التمهید  
فی العلم القریب فی حاصله مقصود انکه  
شیخ را بجز فضائل و کمالات صورتی از  
مرویات حروف مقطعه که از جمله علوم  
مختصه اولیاست بصیرتی بوده و در آن  
باب استنباطاتی نموده و از جمله ان کمایات  
غیبیه که با حروف مقطعه بدان اشارت کرده



بلده بغداد است معاصر و در طریقت با او  
نماثل بوده بجز آنکه در خصوص بحی الدین اعرابی  
جمعی از علما امامیه اثبات تشبیه نموده و او  
را در جواب علما مشبهه اش عشرتیه شمرده اند  
بخلاف عمدا الفادر و سایر معاصرین و می  
که از ابن نسبت بکلی دور افتاده و از ابن احنفا  
بمقامت مشهور مانده اند محدث نیشابوری  
در کتاب رجال کبیر خود گوید  
الشیخ یحیی الدین ابو عبد الله الطائفي الحائمي  
الاندلسي القزويني اصلا المكي ثم الاثم الدمشقي  
كان من اكابر المراءى ومصنفين وله كتب  
معروفة وله ايضا قصائد واشعار وكان  
له يد طول في علم الحروف ومن استنابحه  
اذا دخل السب في الشين ظهر في بحی الدین

فلما دخل السلطان سليم الشام تفحص عن  
قبره وعمره بعد الاندلس ومينه ما انشد  
في ظهور القائم عليه السلام اذا دار الزمان على حروف  
باسم الله فانه هدى قانا واذا دار الحرف وحقب حروف  
فاقروا الفاطمي قوسا لما ظاهر تصانيفه على  
مذهب العامة لانه كان في زمن شديد  
قد اخرجنا هجراته الناصية على خصايش  
الامامية الاثني عشرية في كتاب ميزان التبيين  
في العلم الغير النقي حاصل مقصود انکه  
شیخ را بجز از فضائل و کمالات صورتی آن  
سه روزات حروف مقطعه که از جمله حروف  
مختصه او لها است بصیرتی بوده و در آن  
باب استنباطاتی نموده و از جمله آن کلمات  
غیبیه که با حروف مقطعه بدان اشارت کرده



کلمه اذ ادخل السبین فی السبین ظهر قمر محی الدین  
 که از وی حکایت شده گویند زمانیکه  
 سلطان سلیم داخل مملکت شام شد و تبریخ  
 زاعمارت نمود صدقات مضمون ابن رزاشکا  
 شد و نیز رزمی در ظهور حضرت قائم عجل الله  
 فرجه بر وی اسناد داده اند اذ اذ ارأ الزمان علی  
 الی اخره مطرز او ذاق گوید بر فرض صحت این  
 اسناد اینگونه رموز را بجز زاسخین در علم  
 کس بر افدیت فهمیدن نیست در تفسیر  
 صافی در باب حروف مقطع فواتح سور گوید  
 الخطاب بالحروف المفردة سنة الاحبنا  
 فی سنن الحجاب فهو سر الحبيب مع الحبيب  
 بحيث لا يطلع عليه الرقيب بين المحبين  
 و ليس بشير قول ولا قلم الخلق بحكبه

و از جمله دلایلی که محدث نیشابور ذکر صراحت  
 تشیع وی حکایت نمائید ابن عمارت است  
 قال فی الباب الثامن عشر وثلم انه ما لفظه  
 فما تمه شاریع الا الله قال الله تعالی النبیه  
 لیحکم بین الناس بما ارأه الله ولم یقل له بما  
 رأیت بل غایبه سبحانه لما حرم علی نفسه  
 یا ایهمین فی قصه غایبه و حفصه بقوله  
 جل و علا یا ایها النبیه لم تحرم ما أحل الله  
 تبخی مرخات ازواجك و كان هذا مما  
 ارته نفسه فلو كان هذا الدین بالرأی  
 لكان رأی النبیه أولى من رأی من لبس بصوه  
 الی ان قال فی باب اخر منه لا يجوز ان بدان  
 الله بالرأی وهو القول بغیر حجة و برهان  
 من کتاب لا سنة ولا اجماع و اما القیاس



شرح حالاً بحجی اللہ

(۲۸)

کلمه اذا دخل السنين في السنين ظهر قبح محي الدين  
که از وی حکایت شده گویند زمانیکه  
سلطان سیلم داخل مملکت شام شد و تبریح  
را عمارت نمود صدقات مضمون ابن رزاشکا  
شد و نیز ریزی در ظهور حضرت قائم عجل الله  
فرجه بر وی اسناد داده اند اذا دار الزمان على  
الى اخره مطرز اوراق گوید بر فرض صحت این  
اسناد اینگونه رموز را بجز تا سخن در علم  
کس بر افردت فهمیدن نیست در تفسیر  
صافی در باب حروف مقطعه فواتح سور گوید  
الخطاط بالحروف المفردة سنة الاحبسا  
في سنن الحجاب فهو سیر الحبيب مع الحبيب  
بحيث لا يطلع عليه الرقيب بين الجنين  
سیر ليس بغشبه قول ولا قلم للحلق بحكبه

شرح حالاً بحجی اللہ

(۲۹)

وازه جمله دلائل که محذث نیشابور در صراحت  
تشیع وی حکایت نماید این عبارت است  
قال في الباب الثامن عشر وثلمانه ما لفظه  
فما نمة شريع الا الله فال الله تعالى النبي  
لحكمت بين الناس بما اراد الله ولم يقل له بما  
رايت بل عاتبه سبحانه لما حرم على نفسه  
يا ايها الذين آمنوا غايبة وحفصه بقوله  
جل وعلا يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله  
تبعي مراضات از واجبك وكان هذا مما  
ازته نفسه فلو كان هذا الدين بالرأي  
لكان رأيي النبي أولى من رأيي من ليس بصواب  
الى ان قال في باب اخر منه لا يجوز ان يدان  
الله بالرأي وهو القول بعينه وبرهان  
من كتاب لا سنة ولا اجماع واما القياس



شرح خلاصه الدین

(۳۰)

فَلَا أَقُولُ بِهِ وَلَا أَقْلِدُ فِيهِ جُمْلَةً وَاحِدَةً قَبْلَ أَنْ  
أَشْفَقَ عَلَيْكَ يَا أَخِي بِقَوْلِ أَحَدٍ غَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآمَادَ لَا لَنَا بِنَهْيَاتِهِ  
بِرِشْتَبَعِ وَيُجَنَّبُ مَحَدَّثِ نَبِيَّابُورِ فِي  
تَصَوُّرِ نَمُودَةِ ابْنِ اسْتِ كَمَا عَلَّمْنَا تَسْتَنُّ دَرَجَاتِ  
أَحْكَامِ شَرْعِيَّةِ دَلِيلِ قِيَاسِ زَادِ مَقَابِلِ كَمَا  
وَسْتَنَّهُ وَاجْتِمَاعِ بَرَهَانَ مَسْتَقْلِدِ السَّنَةِ  
عَمَلِ بِرِ مَقْضَايِ أَنْ مُتَّبِعِ شَمَارِ نَدَا زَانِجِيكِي  
عَقِيدَةِ شَيْخِ مَخَالِفِ اِعْتِقَادِ عَلَمَانِ جَمِيعَتِنَا  
بُودِهِ بَرَابَرِ مَعْنَى اِنْفِكَارِ بَلِيغِ اُورْدَةِ مَبْكَوْبِ  
عَمَلِ نَمُودَنِ بَرِ اِي خُودِ بَدُونِ دَلِيلِ شَرْعِي  
اَكْرَجَانِ بُودِ بَرَايِ حَضْرَتِ خْتَمِي مَرْتَبَتِ كَمَنْتِ  
وَمَقَامِ عَصْمَتِ دَاشْتِ بَجُورِ مَبْشَدِ نَا اَنَاكِهِ  
رَايِ شَرِيفَانِ حَضْرَتِ مَسْلَمَانِ اَزِ اِحْتِمَالِ

شرح خلاصه الدین

(۳۱)

زلفت معصوم است خدای تعالی و برادر  
مناجعت رای خود بخطاب یا ابها النبي لم  
تحریم عتاب فرمود پس در این صورت معنی  
قیاس که در واقع رای بدون دلیل است  
احدی را مجوز نماند و نیز از جمله دلایلی  
که جمیع اهل علم بر تشیع وی احتجاج آورده اند  
عبارت مبدسوطه است در کتاب فتوحات  
که انرا شیخ الفقیه و المتکلمین بها الملة  
و الدین شیخ بهائی اعلی الله مقامه در کتاب  
اربعین ملخصا نقل نموده و او نیز از کتابت  
ان عبارت بر تشیع وی تقریر جسته و  
عین عبارت اربعین همین است خاتمه  
اِنَّهُ لَيَجْمَعُنِي كَلَامٌ فِي هَذَا الْمَقَامِ لِلشَّيْخِ الْعَارِفِ  
الْكَامِلِ مُحَمَّدِي الدِّينِ ابْنِ حَرْبٍ اُورْدَةِ فِي كَمَا

تکلیف



الفتوحات المكيّة قال في الباب الثامنة  
والستّ والسّتين من الكتاب المذكوران  
الله خليفة يخرج من غير رسول الله يواطى  
اسمه اسم الرسول جدا الحسين علي بن ابي طالب  
يبايع بين الركن والمقام يشبه رسول الله في  
الحلق يفتح الحياء وينزل عنه في الخلق يضم الخلق  
واسعد الناس به اهل الكوفة يعيش حسنا  
اوسبعا اوسبعا يضع الجزية ويدعو الى  
الله بالسيف ويرفع المذاهب عن الارض  
لا يبقى الا الدين الخالص اعداؤه مقلدة  
العلماء اهل الاجتهاد يروونه بحكم الخلافة  
ما ذهبت اليه ائمتهم فدخلون كرها  
تحت حكم خوفا من سيفه يفرح به عامة  
المسلمين اكثر من خواصهم يبايعه العارفين

وفاطة

من اهل الحقائق عن شهود وكشف بغير  
الطبي له رجال المهيون يقيمون دعوتهم و  
ينصرون ولو لا ان السيف بيده لافنى  
الفرقاء بقنله والكر الله بظهوره بالسيف  
والكرم فطمعون ومخافون ويقبلون  
من غير ايمان بل يضمون خلافة ويستغفرون  
فيه اذا حكم بغير هذا الهيم انه على ضلالة  
في ذلك الحكم لا هم يستغفرون ان اهل  
الاجتهاد و زمانه قد انقطع وما تبقى مجتهد  
في العالم وان الله لا يوجد بعد ائمتهم احدا  
له درجة الاجتهاد واما من يدعي التعريف  
الالهى بالامكام الشرعية فهو مجتهد في حق  
فاسد الخيال لا يلتفتون اليه انتهى كلامه  
فما مله بعين البصيرة وناوله بيد عمارة



شرح حال اهل بیته علیهم السلام  
(۳۴)

خُصُوصًا قَوْلَهُ إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً وَقَوْلَهُ اسْعَدِ  
النَّاسَ بِأَهْلِ الْكُوفَةِ وَقَوْلَهُ لَا تَهْتَكُوا عِمَّتَنَا  
إِنَّ أَهْلَ الْأَجْتِهَادِ وَزَمَانَهُ قَدْ انْقَطَعَ إِلَى الْآخِرِ  
كَلَامِهِ عَلَى أَنْ تَطَّلَعَ عَلَى أَمْرِهِ وَاللَّهُ وَبِالْتَوْفِيقِ  
حَاصِلٌ مَقْصُودٌ أَظْهَرَ عَقِيدَةَ صِحِّحَةٍ اسْت  
بِرُجُودِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ عَجَلِ اللَّهُ فَرْجَهُ وَجُودِ  
مَفَاهِيمِ عِبَارَاتِهِ وَاضِحٌ اسْتِ حَاجَتِ بِنْتِ  
لَفْظِ نَدَامَةٍ وَوَجْهِ دَلَالَتِ ابْنِ عِبَارَتِ بَسْرِ  
تَشْبِيعِ وَيِ چنانچه شبخنا البهائی قدس سره  
تعرض نموده اند بچندین جهته است یکی آنکه  
در آغاز عبارت کوبد ان لله خلیفه مخرج  
یعنی برای خداوند تعالی شان خلیفه موجود  
که بعد از این ظهور خواهد کرد و این عقیده  
بخلاف کفار و ستمیان است چنانها اگرچه

شرح حال اهل بیته علیهم السلام  
(۳۵)

بِظُهُورِ مَهْدِيٍّ مَوْعُودٍ مَعْرِفَتِ دَوْلَةِ حَتَّى  
مَوْجُودِ دَلِيلَتِنِ مَهْدِيٍّ اَزْخِصَائِصِ عِمَّتِنَا  
أَمَامَتِهِ اسْتِ وَدَبَّرَ أَنْ يَكُونَ كُوبِدِ وَأَسْعَدَ النَّاسَ  
بِأَهْلِ الْكُوفَةِ وَابْنَ عَقِيدَتِ نَبِزِ نَبِزِ مَخْضَاتِ  
طَائِفَتِهِ اشْتِ عَشِيرَتِهِ اسْتِ كُوبِدِ أَفْئَابِ  
أَمَامَتِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ اَزْمَكَةَ مَعْظَمَةَ طُلُوعِ نَمُوهِ  
اَزْاِنْجَامِ سَنَقِمَاتِ شَرِيفِ فَرْمَايِ كُوفِ خَوَانِدِ  
شَدِ وَبَعْدَ اَزْ تَمَلُّكِ كُوفِ وَاطَاعَتِ كُوفِيَانِ  
لِشُكْرِ بَسَا بَرِ بِلَادِ خَوَانِدِ فَرَسْتَادِ وَدَبَّرَ أَنْ يَكُونَ  
جَمِيعِ تَشْبِيعَاتِي كُوبِدِ ابْنِ عِبَارَتِ بَرَجَمَاتِ  
فَقَهَا نَمُودِهِ تَمَامًا مَحْصُورًا اسْتِ بِرِخَالَتِ  
جَمَاعَتِ وَيُفْرَانِ اِنْهَا چنانچه تصریحاً کوبد  
لَا تَهْتَكُوا عِمَّتَنَا إِنَّ أَهْلَ الْأَجْتِهَادِ وَزَمَانَهُ  
قَدْ انْقَطَعَ يَعْنِي بَعْدَ اَزْ ظُهُورِ ابْنِ حَضْرَتِ



بلده بغداد است معاصر و در طریقت با او  
نماثل بوده بجز آنکه در خصوص بحی الدین اعرابی  
جمعی از علما امامیه اثبات تشیع نموده و او  
را در جواب و علما مشیقه اش عشرت بر شمرده اند  
بخلاف عمدا القادر و سایر معاصرین و می  
که از ابن نسبت بکلی دور افتاده و از ابن اصفهانی  
بمراتب مشهور مانده اند محدث نیشابوری  
در کتاب رجال کبیر خود گوید  
الشیخ یحیی الدین ابو عبد الله الطاطی الحائمی  
الاندلسی القریبی اصلاً المکونی بکلمة الله مشیخی  
کان من اکابر المرفاء و مصیبههم و الکتاب  
معروفة و کما یضاه قضاوند و اشعار و کانت  
که بد طولی فی علم الحروف و من استخرج  
اذا دخل البین فی الشین ظهر قریب بحی الدین

فلما دخل السلطان سلیم الشام فحضر عن  
قبره و عمره بعد الاندلس و معیه ما اشد  
فی ظهور القائم علیه السلام اذا دار الزمان علی عرو  
باسم الله قال مهدی قانا و اذا دار الامر و حقیب صو  
فاقروا الفاطمی منی سلماً ظاهراً تصانبعه علی  
مذهب العاقمة لانه کان فی زمین شدید  
قد اخرجنا عماراته الناصبه علی خصائص اللذ  
الامامیه الاثنی عشریه فی کتاب میزان التمهید  
فی العلم الغریب انتمی حاصل مقصود آنکه  
شیخ را بجز از فضائل و کالات صورتی ان  
مره و زات حروف مقطعه که از جمله علوم  
مختصه اولیا است بصیرتی بوده و در آن  
باب استنباطاتی نموده و از جمله آن کتابات  
غیبیه که با حروف مقطعه بدان اشارت کرده



کلمه را داخل السبعین فی السبعین ظهر قریب محلی است  
 که از وی حکایت شده گویند زمانیکه  
 سلطان سلیم داخل مملکت شام شد و قریب  
 را عمارت نمود صدقات مضمون ابن رضاشکا  
 شد و نیز رزمی در ظهور حضرت قائم عجل الله  
 فرجه بر وی اسناد داده اند اذ اذ ان الزمان علی  
 الی اخره مطرز او را قوید بر فرض صحت این  
 اسناد اینگونه رموز را بجز زاسخین در علم  
 کس بر افدرت فهمیدن نیست در تفسیر  
 صافی در باب حروف مقطعه قوائع سور گوید  
 التَّخاطُبُ بِالْحُرُوفِ الْمَفْرُودَةِ سَنَةُ الْاَحْمَبِ  
 فِي سُنَنِ الْحَبَابِ فَهُوَ سِرُّ الْحَبِيبِ مَعَ الْحَبِيبِ  
 بِحَيْثُ لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرَّقِيبُ بَيْنَ الْحَبِيبَيْنِ  
 سِرٌّ لَيْسَ يُعْتَبَرُ قَوْلٌ وَلَا قَلَمٌ لِلخَلْقِ يُحْكِبُهُ

و از جمله دلایلی که محدث نیشابور در صراحت  
 تشیع وی حکایت نمائید این عبارت است  
 قال فی الباب الثامن عشر وثلم انه ما لفظه  
 فما تمه شاریع الا الله قال الله تعالی النبیه  
 لیحکم بین الناس بما اراد الله ولم یقل له بما  
 رأیت بل عاتبه سبحانه لما حرم علی نفسه  
 یا ایهمین فی قصه عایشه و حفصه بقوله  
 جل و علا یا ایها النبیه لم تحرم ما احل الله  
 بتبعی مرعات ازواجك و كان هذا مما  
 اذنه نفسه فلو كان هذا الذین بالرأی  
 لكان رأی النبیه اولی من رأی من لبس بصوه  
 الی ان قال فی باب اخر منه لا یجوز ان یدان  
 الله بالرأی وهو القول بقبح حجة و برهان  
 من کتاب لا سنه ولا اجماع و اما القیاس



شیخ خالجه الدین  
(۳۱)

فلا أقول به ولا أفكده فيه جملة واحدة فما أقر  
الله علينا إلا أخذ يقول أحد فقير رسول الله  
صلى الله عليه وآله وأما دلالت ابن جنات  
بر تشیع وی چنانچه محدث نبشایور به  
تصور نموده این است که علمائستین در اجزا  
احکام شریعتیه دلیل قیاس زادر مقابل کجا  
وسنة واجماع برهان مستقل دانسته  
عمل بر مقتضای ان منبع شمارند از انجا یک  
عقیده شیخ مخالف اعتقاد علمائستین  
بوده بر این معنی انکار بلیغ آورده میگوید  
عمل نمودن بر رای خود بدون دلیل شرعی  
اگر جایز بود برای حضرت ختمی مرتبت که نیست  
ومقام عصمت داشت مجوز میشد با آنکه  
رای شریفان حضرت مسلما از احتمال

شیخ خالجه الدین  
(۳۱)

زنت معصوم است خدای تعالی و برادر  
مناهی رای خود بخطاب با ابها النبي لم  
تحریم عتاب فرمود پس در این صورت متنا  
قیاس که در واقع رای بدون دلیل است  
احدی را مجوز نمواهد بود و نیز از جمله دلای  
که جمیع علمای بر تشیع وی احتجاج آورده اند  
عبارات مبسوطه است در کتاب فتوحات  
که انرا شیخ الفقهاء والمتکلمین بها الملة  
والدین تسبیح بهائی اعلى الله مقامه در کتاب  
اربعین ملخصا نقل نموده و او نیز از کتابت  
ان عبارات بر تشیع وی تقطن حسنه و  
عین عبارات اربعین همین است خاتمه  
الله تعالی کلام فی هذا المقام للشیخ العارف  
الکامل محیی الدین ابن عربی آورده می باشد

تکلیف



وفاطة

الفتوحات المكية قال في الباب الثمانمائة  
والست والسبعين من الكتاب المذكوران  
الله خليفة يخرج من عنزة رسول الله يواطى  
اسمه اسم الرسول جدا الحسين بن علي بن ابي طالب  
يبايع بين الركن والمقام يشبه رسول الله في  
الخلق يفتح الحياء وينزل عنه في الخلق يضم الحيا  
واسعد الناس به اهل الكوفة يعيى حسنا  
اوسبعا اوسبعا بضع الحزبة ويدعو الى  
الله بالسيف ويرفع المذاهب عن الارض  
لا يبقى الا الدين الخالص اعداؤه مفكدة  
العلماء اهل الاجها يدنا برؤنة بحكم بخلا  
ما ذهبت اليه ائمتهم فدخلون كرها  
تحت حكم خوفا من سيفه يفرح به عامة  
المسلمين اكثر من خواصهم يبايعه العار

من اهل الحقائق عن شهود وكشف بعين  
الهي له رجال المهيون يقمون دعوتهم و  
ينصرون ولو لا ان السيف بيده لافى  
الفرقاء بقنبله والكر الله بظهوره بالسيف  
والكرم فطعون ومحافون ويقبلون  
من غير ايمان بل يضمون خلافة ويعتقدون  
فيه اذا حكم بغير مذهبهم انه على ضلالة  
في ذلك الحكم لا يتم يعتقدون ان اهل  
الاجتهاد و زمانه قد انقطع وما بقى مجتهد  
في العالم وان الله لا يوجد بعد ائمتهم احدا  
له درجة الاجتهاد واما من يدعي التعريف  
الالهى بالامكام الشرعية فهو مجتهد محض  
فاسد الخيال لا يلتفتون اليه انتهى كلامه  
فامله بعين البصيرة و تناوله بيد البصيرة



خُصُوصًا قَوْلَهُ إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً وَقَوْلَهُ اسْعَدِ  
النَّاسَ بِرِأْسِهِ الْكُوفَةَ وَقَوْلَهُ لَا تَهْتَكُوا عَقِيدَتَنَا  
إِنَّ أَهْلَ الْأَجْتِهَادِ وَزَمَانَهُ قَدْ انْقَطَعَ إِلَى الْآخِرِ  
كَلَامِهِ عَنِّي أَنْ تَطَّلِعَ عَلَى أَمِيرٍ وَاللَّهُ وَبِ التَّوْفِيقِ  
حَاصِلٌ مَقْصُودٌ أَظْهَرَ عَقِيدَهُ صَحِيحَةً اسْت  
بِرُجُودِ حَضْرَتِ فَائِمٍ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَجُودِ  
مِفَاهِمِ عِبَارَاتِهِ وَاضِحٌ اسْتِ حَاجِبٌ بَرِيحٌ  
لَفْظٌ نَدَامٌ وَوَجْهٌ دَلَالَتِ ابْنِ عِبَارَتِ بَر  
تَشْبِيعِ وَيُجَانِبُ شِبْخَانِ الْبِهَائِي فِدَسِ سَرِّهِ  
تَعْرِضٌ نَمُودَةٌ اَنْدِ بِيْحِدِ بِنِ جِهْتِ اسْتِ بَلِ اَنْكِ  
دِرْ اَغَا زِ عِبَارَتِ كُو بَدَائِ لِلَّهِ خَلِيفَةً بِخُرُوجِ  
يَعْنِي بَرَايِ خَلَاوَنْدِ تَعَالَى شَانِ خَلِيفَتِهِ مَوْجُودِ  
كَبَعْدِ اَزِ ابْنِ ظَهْرٍ خَوَاهِدِ كَرْدِ وَاِبْنِ عَقِيدَتِ  
مُخْلَافِ كَفَّارِ وِسْتَبَانِ اسْتِ چَدَانِهَا اَلْوَجْهِ

بر ظهور مهدی موعود معترفند و بی حتی  
موجود دانستن مهدی از خصائص عتبات  
امامیه است و دیگر آنکه گوید و اسعد الله  
بیراهل الكوفة و ابن عقیدت نیز از مختصات  
طایفه اثنی عشریه است که گویند افتاب  
امامت حضرت فایم از مکه معظمه طلوع نموده  
از آنجا مستقیماً تشریف فرمای کوفه خواهند  
شد و بعد از تملک کوفه و اطاعت کوفیان  
لشکر بسا بر بلاد خواهند فرستاد و دیگر آنکه  
جمع تشبیهاتی که در این عبارت بر جماعت  
فقها نموده تماماً محصور است بر خالای مجتبی  
جماعت و پیروان آنها چنانچه تصریحاً گوید  
لَا تَهْتَكُوا عَقِيدَتَنَا إِنَّ أَهْلَ الْأَجْتِهَادِ وَزَمَانَهُ  
قَدْ انْقَطَعَ یعنی بعد از ظهور آن حضرت



شرح خالایحی الدین  
(۳۶)

فقهایی جماعت ایمان واقعی بدان حضرت  
نیاورده طریق خاصیت پیمانند چه میکنند  
بعد از ائمه اربعه محمد بن نعمان ابو حنیفه و  
مالک بن انس و احمد بن حنبل و محمد بن ادریس  
شافعی طرق اجتهاد بکلی مسدود است و هر  
فتواییکه بخلاف آراء این فقهاء اربعه صادر  
شود مردود و احکام الهیه حضرت حجرت  
که مخالف آن بمجولات است نامشروع شایند  
و تعریفات الهیه را که بغیر از طریق اجتهاد  
ظاهری است محال انکارند با جمله سبت  
محدث جزائری بعد از نقل این عبارت  
فتوحات در دهلان چنین گوید و هو کلام  
ابن قتیبه بل ربما لاح منه حسن الاجتهاد  
والرد علی اهل الراي والقياس کما بی حنیفه

شرح خالایحی الدین  
(۳۷)

و آخرایه و لیکن اظهار آن کلام خالی عن التصبیح  
و ان کان صاحب روضات این اشعار زانبر از کتاب  
وضایای او روایت نموده و بوی مستند  
و صحیح الله و وصفت رسله فلذا کان التاتی بهم  
من افضل العجل لولا الوصیه کان الخاق  
فی عمه و بالوصیه دام الملك فی الدو  
فاحمد الیهما و لا تمیل طریقتنا ان الوصیه حکم  
الله فی الانزل حاصل مقصود است که  
خداوند تعالی شاندر عالم ناسوت برای  
اجزاء نوامیس الهیه بقوله تعالی انی جاعل  
فی الامرض خلیفه تعین خلافت نمود و  
سایر انبیاء مرسلین هر یک برای تکمیل  
و حفظ شریعت خود و صی قرائد اند که



شرح خالایحی الدین

(۳۱)

ایمن تو صبت رسم دبرین انبیا نبود تمامه  
سردم گرفتار جبر و ضلالت بودند و این  
اشعار ابدار نیز که تسبیح خاطر او است <sup>شفا</sup> کما  
است از حسن ضمیر و صفاء نیت وی زیرا که  
عقیده علماء تستن انست که تعین و  
بر خدا و پیغمبر لازم نیست و او از جهت اشعار  
از حسن طوین خود با این اشعار ابدار عقیده  
صافانه خود را اظهار نموده و بر مخالفان  
طریقه جماعت تعریض آورده فاضی نور  
تستری در کتاب مجالس شرح خالک او را  
چنین سراید **أَوْحَدَ الْمُؤَدِّينَ مُحَمَّدِي الدِّينِ مُحَمَّدٌ**  
**أَبْنُ عَلِيٍّ الْعَرَبِيِّ الطَّائِفِي الْحَائِمِي الْأَنْدَلُسِيِّ**  
از خاندان فضل وجود بوده از حضیض <sup>تعلقنا</sup>  
و قبود باوج اطلاق و شهود صعود نمود

شرح خالایحی الدین

(۳۰)

تسبیح خرقه وی بیک واسطه بحضور حضرت  
علی نبینا و علیه السلام مبرسد و حضرت  
خضر بموجب تصریح مولانا قطب الدین  
انصاری صاحب المکاتب خلیفه حضرت  
علی بن الحسین علیه السلام است شیخ ابو الفتح  
رازی در تفسیر این ابیه که قال فیها **أَحْمَرَةٌ**  
**عَلَيْهَا مِ آرْبَعِينَ سَنَةً بَيْتَهُونَ فِي الْأَرْضِ**  
روایت نموده که حضرت خضر یا بعضی از  
نظریافتگان در گاه گفته که من از موالد  
علی و از جمله موکلان بر شیعۀ اویم و از بعضی  
درویشان سلسله نور بخشیده شنیدم  
شد که هر یک از مشایخ صوفیه اظهار ملاحظه  
خضر نمایند یا خرقه خود را بدو منسوب سازند  
فیه الحقیقه اخبار از الکرام مذهب شیعۀ نمود



شرح خاتمه الدین

(۴)

شماره عقیده خود در باب امامت فرموده  
کلام شیخ در فتوحات بروجهی که سابقا  
مذکور شد در اعتقاد او با امامت و وصی  
ایمه اثنی عشر نسبت بسید بشر صلوات الله  
علیهم صریح است و در عنوان فخر هروی  
از کتاب مخصوص ایمانی شیخ محمد بن مرتضی  
فرموده و در رساله مشهوره خود ذکر ایما  
با امامت خلفا را طی نموده و اشارات لطیف  
بوجوب اعتقاد امور واقع در روز غدیر که  
از آن جمله تعیین خلافت حضرت امیر است  
فرموده تا اینجا که گفته و وقف فی حج و در آن  
علی کل من حضر من اتباعه فخطب و ذکر و نحو  
و حذر و وعده و او عدل الی ان قال ثم قال هل  
بلغت فقال بلغت یا رسول الله ففعلنا اللهم

شرح خاتمه الدین

(۴۱)

باز گوید جناب غوث المناخرین سید محمد  
نور بخش نور الله مرقده که جامع علوم ظاهره  
و باطنیه بود تصحیح عقیده شیخ را بروجه  
اکمل و اتم نموده و این اشعار را نیز که در طبقه  
مؤالات اهل بیت اطهار است قاضی تستری  
بروی مسند داشته رأیت و لا یلی ال طه  
لا رعم اهل البعد یورثی القز فاطلب المبعوث  
آجر اعلی الهدی بقیل یغیر ال التوده فی القز  
مطرز او ذاق گوید عبارت عنوان فخر هروی  
که قاضی تستر از اشارات آن عبارت بشارت  
تشیع داده این است قص حکیمه امامیه فی کل شیء  
تفهم اشعار این عبارت بر حدیث منزله  
شرح مبسوطی لازم داریم باید دانست که حد  
منزله از احادیث مستفیضه و در نزد بعضی



شرح خالایحی الدین

(۴۲)

از اخبار متواتره است هر يك از جماعت شیعی و  
سنن ان حدیث شریف را بر وجه مخصوصی  
روایت نموده اند جمال الدین یوسف که سبط  
ابوالفرج جوزی و از فضلاى اهل سنت و  
جماعت است از احمد بن حنبل که یکی از ائمه  
اربعه ان جماعت است بدینسان روایت نماید  
قال اخار رسول الله بين المهاجرين والانصبا  
فبكي على عليه السلام قال رسول الله ما  
بينكم فقال لم نواخ بيني وبين احد فقال  
انما اذنتك ليقبى ثم قال لعلي انت خير مني  
فمروا من موسى ومحمد بن نعان معروف  
بشيخ مفيد اعلى الله مقاما. که باين المعلم  
مشهور است اين حدیث شریف در کتاب  
ارشاد چنين حکايت نموده که بدو در هنگا

شرح خالایحی الدین

(۴۳)

غزوة تبوك که حضرت رسول صلی الله علیه و اله  
امیر المؤمنین علی علیه السلام زاد مدینه متولد  
بر جای خود بخلاف و نهایت باز گذاشت  
و در آن اثنا بواسطه ارجافی که از ارباب غرض  
و منافقین بشرب بظهور رسید ان حضرت  
بنحایت رسول برخواست و بمو کب ههینون  
رسالت ملحق شد و معروض داشت باز رسول  
الله ان المنافقين یزعمون انک خلفتني  
مقنا و استشفوا فقال له النبي ارجع يا احم  
الى مكانك فان المدينة لا تصلح الا بك  
فانت خليفتي في اهل بيتي و دار هجرتي و قوتی  
اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى  
الا انه لا ينبي بعدی بالجدر و سالی علمای  
اعا مبه رضوان الله علیهم اجمعین از این جهت



شرح خلافت محمدی (ص)

(۴۲)

شریف بر خلافت آن حضرت برهان فاطمی استخراج نموده گویند تمامی منزلتها هر چند بقرینه عموم منزله و وجود استثناء نبوت بمقتضای این حدیث متواتر برای حضرت امیر ثابت است و منجمله آن منزلتها خلافت وی بوده برای حضرت موسی پس حضرت امیر نیز از روی میزان عمومی این حدیث دارای خلافت بلا فصل مجدی باشد کما فی هرون لموسی فضلاء یسنت و جماعت که در اطفا نوزادیت این برهان با هر زحمت عصبیت بر خود راه داده اند در جواب این احتجاج واضح چنین گویند که اثبات خلافت حضرت امیر بمیزان عمومی این حدیث در صورتی صحیح است که وجود خلافت در خود هرون مسلم باشد

شرح خلافت محمدی (ص)

(۴۵)

تا آنکه بمیزان عموم منزله نظر همان خلافت برای حضرت امیر ثابت شود و حال آنکه حضرت هرون خود اصاله شریک نبوت موسی بود نه خلیفه و جانشین وی چنانچه شارح شریفی و لو سلم فلایس من منازل هرون الخلافه والتصرف بطریق النبایه علی ما هو مقتضی الامامه لانه شریک له فی النبوة وقوله اخلقتی لیسر استخلافاً قابلاً مبالغه و تاکیداً فی القيام بامر القوم چون این مقدمات معلوم شد گویم از اینجا بیکه شیخ عارف را هوای تشبع بر سر بوده از این عبارت دو گونه بشارت از حدیث منزله داده یکی آنکه ابهامی در ظاهر عبارت نصب نموده بطوری که ممکن است از ظاهر عبارت بطور



بطور ایهام چنین قصد شود که حکمت طایفه  
امامیه در کلمه هروی است که حدیث است  
ولفظ اخلفنی باشد و دیگر آنکه بجزء لغت  
علمای جماعت از انکار خلافت هروی که  
عقیده آن جماعت است استکشاف نمود  
مقام هروی را صریحا با لفظ امامت عبارت  
آورد و از مخالفان جماعت مبالاته نکرد  
و نیز فاضل ستیری در شرح حالت حضرت  
سلمان فارسی این عبارات را که دلیل حسن  
طوبت شیخ است از فتوحات وی روایت کرده  
هَذَا شَهِادَةٌ مِنَ النَّبِيِّ لِسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ  
بِالْعَهْدِ هَارِيَّةٍ وَحَفِظَ أَلَالَ حَبِيبُ قَالَ فِيهِ رَسُولُ  
اللَّهِ سَلْمَانُ مِمَّنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَشَهِدَ اللَّهُ  
لَهُمْ بِالْطَّهَرَةِ وَذَهَابِ الرِّجْسِ عَنْهُمْ وَإِذَا كَانُوا

لَا يُضَافُ إِلَيْهِمْ إِلَّا مَطَهَّرَ وَمُقَدَّسٌ وَصَلَتْ  
لَهُ الْعِنَايَةُ الْأَلِيَّةُ بِجَدِّ الْأَضَافَةِ فِيهَا  
ظَنُّكَ بِأَهْلِ الْبَيْتِ فِي نَعْوَسِهِمْ فَهَمَّ الْمَطَهَّرُ  
بَلْ عَيْنُ الطَّهَارَةِ بِالْجَمَلِ أَوْ كَمَا زَامُوا مِثَالُ الْبَيْتِ  
عِبَارَاتِ بَأَوْجُودِ كَلِمَاتِ مَنْظُوفَةٍ دِيكْرِي كِي  
مَرْحُومَتِ سَنِيَّتِ وَأَسْتَثْبَاتِ تَشْبِيعِ وَشَيْءِ مُشْكَلِ  
وَلِي بَعْدَازِ مَلَا حِظَرِ تَضَاعُفِ بِنِ عِبَارَاتِ  
كِي دِفَانِ وَتَضَاعُفِ وَأَبَانِهَا مَمْلُوءِ مَشْهُونِ  
يَفِينِ عَادِي خَاصِلِ مَبْشُودِ بَرِيبْكَ ضَمِيرِ وَبِرَا  
از محبت آن ارواح مقدسه سروری بوده  
و قلب سلیمش از مشکوه انوار ظاهره آکنده  
نوری نموده چنانچه این مناقب ائمه اشعری  
را که بطور اختصار ترجمه میشود جمعی از  
نتایج خاطر او شمرده و آن تصنیف شهر



شرح خاتمه مجرای الدین

(۴۸)

بر سلامت از ادب وی اینست محکم دانسته و  
قوت ایمان او برهان اعظم گرفته با جمله  
فرقه ستم که بواسطه صدور بعضی از شیطانیات  
و بپرا از موضوع هر دو مذهب خارج دانند  
بر سبیل اختصار اینست اولاً باید دانست که  
کلمه شطح زاهر بک از محققین طریقت شرح  
تفسیری نموده اند محقق جوینی گوید  
الشَّطْحُ عِبَارَةٌ عَنْ كَلِمَةٍ عَلَيْهِمْ أَرَادُوا رَعُونَ وَ  
دَعْوَى وَهُوَ مِنْ زَلَّاتِ الْمُحَقِّقِينَ فَأَيْدَعُونَ  
بِحَقِّ بَعْضِهَا الْعَارِفُ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ بِطَرِيقِ  
بَشَرٍ بِالْإِنْبَاءَةِ وَشَيْخِ مَجِي الدِّينِ خُودِ كُوبِدِ  
الشَّطْحُ عِبَارَةٌ عَنْ كَلِمَةٍ عَلَيْهِمْ أَرَادُوا رَعُونَ وَ  
دَعْوَى وَهِيَ نَادِرَةٌ أَنْ تَوْجِدَ مِنَ الْمُحَقِّقِينَ  
و در اصطلاح مناخین این جماعت شیطانیات

شرح خاتمه مجرای الدین

(۴۹)

کلماتی را گویند که از سالک بجزوب درین  
استغراق مستی و سکر و جلد و غلبه شوق دریا  
میشود که دیگران طاقت شنیدن از نکنند  
و او خود نیز اگر از حالت محو بهوشیاری صحیح  
از آنگونه گفتار نا هنجار اظهار کراهت و  
انکار نماید چنانچه شمه از تمثیل این داستان  
ذاجلال الدین محمد رومی در کتاب مشنوی  
در شرح حالت طیفور بن عیسی بن آدم  
معروف بابی زید بسطامی که از فرزند عسکری  
بوده بر شسته نظم در آورده و دریند خلاصه  
با سر بیان آن فقیر بخشیم با زید آمد که بزبان تکلم  
چو گذشت آن حال گفتندش صباح تو چنین  
گفته و این نبود صلاح و او خود نیز از اینگونه  
کردارندامت و استغفار نموده گفت



شرح حالات میخالدین  
(۵)

خونتر از تن و من باقیم چو چنبر کویم بنیاید  
تا آنکه بجزد انبندل حالات ثانویه از پیش  
دست داده ثانیاً گفت مست کشتن از باطن  
از آن سفراق رفت آن وصیتهماش از خاطر  
عشق آمد عقل او آواره شد صبح آمد شمع  
پنجاه شد چون همای بخودی پرواز کرد  
ان سخن را بنیاید آغاز کرد عقل را سبیل تجرد  
ر بود زان قوی تر گفت کا اول گفته بود  
و میگویند چون صدور اینگونه کلمات  
از روی عقیده را سخن نیست و منشاء  
ان تبدیل حالاتی است که از اختیار است  
خارج است بدین واسطه موجب قدح و  
طعن نمیشود زیرا که اینگونه واردات از  
عوارض حالاتی است که از قید اراده و حکم

شرح حالات میخالدین  
(۱۵)

اختیار خارج است بل در صورتیکه این حالت  
استمراری حاصل نماید که کاشف از عقیده  
را سخن نماند و موجب کفر و مستحق قتل خواهد  
بود نعوذ بالله من شرور انفسنا و نستعین بالله  
بالجمله اگر چه در میان کلمات میخالدین  
اینگونه شطحیات موجود نیست ولی کلمات  
دیگری که با طواهر شریعت مخالف است  
بسیار است و تمامی ان کلمات را هم شطحیات  
گفته اند چنانچه فاضل شمس الدین بن خلکان  
در خاتمه ترجمه او گوید و کلاً شطحیات  
فی کلامه لکان کله اجماع و نفصیل این  
شطحیات و شرح این کلمات را فاضل شتر  
بطور اختصار نقل نموده و هر یک از انها  
را بر سبیل اجمال و مناسب مقام توجیه



شرح حال شیخ الدین

(۵۲)

و چه می کرده و عین عبارتش این است علاء  
الدوله سمنانی ناپیوست فضا هیتی که مبتدا  
در بسیاری از خواشی فتوحات بزرگی حضرت  
شیخ اعتراف نموده و در خطاب بوی نوشته  
اَبَّهَ الصِّدِّيقِ وَاَبَّهَ الْمُقَرَّبِ وَاَبَّهَ الْوَلِيِّ  
وَاَبَّهَ الْعَارِفِ الْحَقَّانِي اما او در آن معنی که  
حضرت حق را وجود مطلق گفته تخطئه کرده  
وَلَيْسَ هَذَا اَوَّلُ قَارُوْدَةٍ كَسِرَتْ فِي الْاِسْلَامِ  
چه بسیاری از علما شام نیز تفسیر و تضلیل  
شیخ محی الدین کرده اند در قول بوحدت  
وجود و در آنکه عبادت اصنام حق است و در  
آنکه در سل استنفاده معرفت از خاتم الاولیا  
میکنند و در آنکه عذاب کفار منقطع نخواهد  
شد الی اخره محرر اوراق کو بهداگر چه قاضی

شرح حال شیخ الدین

(۵۳)

فاضل بعد از حکایت این فتوحات هرگز  
از آنها را بر محل صحیحی حمل نموده ولی مقصود  
شیخ الدین از اینگونه کلمات و زای آن بوی  
و اشخاصی را که از مبنای و مقدمات علم  
تصوف و اصطلاح آن جماعت بصیرت  
کامله حاصل نباشد تحقیق این مطالب بر او  
او در نهایت اشکالات و مناسب اینگونه  
مخضرات نیست لکن بطلان مؤاخذه  
اولای علاء الدوله را که در باب جو مطلق  
دانستن حضرت حق نموده در ضمن ترجمه  
مناقب اثنی عشریه با استشهاد کلمات  
جمعی از اساطین حکمت و تبصره نجاشیه  
سید الحکماء و المناظرین سید اسناد میرزا  
ابو الحسن اصبهانی ذامت ایام افاضت واضح



و مبرهن نموده و غرض مجتهدین زاد در آنکه  
از وجود مطلق وجود بشرط الاراده نموده است  
ثابت کرده ام اما تفصیل فرقی چهارم متنا  
شیخ و نظائر او را بالا تر از این تعینات دانند  
و آنها را از اینگونه قیود ازاد شمارند بر سبیل  
اجمال آنست میگویند طریقه شیخ و شیعه  
هر یک و سبیل و راه ظاهری هستند برای  
دین آوردن فرمایشات حضرت رسول  
و آوردن عبادات شرعیّه بمنزله قبول و  
هر یک از این طرق ظاهریه را حد محل و حد  
از مسائل ضروریّه و محاببات مخصوصه است  
از احکام اجتماعیه که هیچکس از مجتهدین  
این دو مذهب را در طریق رسوم ظاهریه  
جایز نیست از آن محاببات اجتماعیه تجاوز

نموده و از آن حد و ضروریّه تعدی نمایند  
خواه در اصول عقاید باشد و یا در احکام  
شرعیّه فرعیه مثل احرامت و جواز منع  
در این دو مذهب از فروغیات ضروریّه است  
هیچیک از مجتهدین سنی را باطنی نیست  
که آن حجاب اجرائی خودشان را خرو و خرو  
حکم بجواز منع بد دهند چنانچه جماعت  
فقهای شیعه را حد آن نیست که از حد  
ضروریّت مذهبی تعدی نموده و آنکار  
جواز منع را مخرج دانند و حکم بحرمت  
منعه نمایند و اما عرفا و سالکین که بنا  
قدم فقود با وضت سلوک راه باطن نمایند  
اگر چه در مبادی سیر و آغاز سلوک محکومند  
بر اینکه عبادات و اعمال خود را در تعین



شرح حالاً بحی الدین

(۵۶)

تعبد و قیودات حتمیه بکی از طرق ظاهریه  
قرار دهند ولی در غایب آن سلوک که فتح  
ارباب مکاشفات نموده و تحصیل امت  
ولایت و طبقت نمایند تمامی مطالب  
خود بیلا واسطه از مشکوه نبوت و حضرت  
ولایت استفاضه نموده مقام عین البقیه  
خاصل مینمایند و در آن صورت یصیر  
الخبیر عیاناً و الحدیث مشافهه انکاج  
در عالم مکاشفه برای العین مشاهدت  
نمودند همان را تبعیت نمایند بدون آنکه  
ضرورت مذهبی را خارج کنند با آنکه اجماع  
ملئنی را مانع شمارند و خواه موافق مذهب  
شعبه باشد یا مطابق مسلك سنی  
کما یقول المولوی المعنوی مذهب عاشق

شرح حالاً بحی الدین

(۵۷)

نمدهبها جدا است عشق و صراط را با سر خدا  
چنانچه بحی الدین خود در فضل داودی کوی  
و لله فی الامرض خلایف عن الله هم الرسل و  
اما الخلافه اليوم فعین الرسل لا عن الله فانهم  
لا یحکمون الا بما شرع لهم الرسول ولا یخرجون  
عن ذلك غیر ان هنادیفة لا یعلمها الا  
امثالنا و ذلك فی اخذ ما یحکمون به عما هو  
شرع للرسول فقد بظهر من الخلیفه ما یحکم  
حدیثاً ما من الحکم فیتجمل انه من الاجتهاد  
ولیس كذلك و اما هدا الامام لم ینبئ عنه  
من جهة الکشف ذلك الخبر عن النبی ولو  
ثبت حکم به و ان کان الطریق فی العادل  
عادل العادل قما هو بمعصوم من الوهم ولا  
من التقلیل علی المعنی فی مثل هذا بقع من الخلیفه



شرح خاتمة محمد الدين

(٥٨)

ونيز در خص استخاقي كويد فمن شهد الامر الذي  
قد شهدته بقول يتولى في خفاء واجلان  
ولا تلتفت قولا بخالف قولنا ولا تبتدئ السيرة  
في ارض عمان چنانچه حاصل ابن تفرید  
صدر الحكماء والمتأخرين صدر الدين شهرآورد  
در موارد متعدده ذكر نموده ازان جمله در كتاب  
مفاتيح كويد قالوا يجب على الطالب المسترشد  
اتباع علماء الظاهر في العبادات ومناجاة  
الاولياء في السيرة والسلوك ليفتح له ابواب  
الغيب وعند هذا الفتح يجب له العمل  
بمقتضى علم الظاهر والباطن مهنا امكن  
وان لم يمكن الجمع بينهما فما دام لم يكن مغلوبا  
بحكم التوارد والجمال ايضا يجب عليه اتباع  
العلم الظاهر وان كان مغلوبا بحاله بحيث

شرح خاتمة محمد الدين

(٥٩)

يخرج عن مقام التكليف فيعمل بمقتضى حاله  
لكونه في حكم المجذوبين وكذلك العلماء  
الراستخون فانهم في الظاهر من اهل العقاب  
المجتهدين واما في الباطن فلا يلزم لهم  
الاتباع لشهودهم الامر على ما في نفسه  
فاذا كان اجماع علماء الظاهر في امر  
مقتضى الكشف الصحيح الموافق للكشف الصريح  
النسوي والفتح المصطفوي لا يكون حجة  
عليهم فلو خالف في عمل نفسه بمنزلة الهدى  
والكشف اجماع من ليس له ذلك لا يكون حجة  
في الخاتمة ولا خارجا عن السيرة الجديدة  
عن باطن الرسول وباطن الكتاب والسنة انتهى  
ولي وصول بدین مرتبه حاصل نمیشود مگر  
برای نادرا ز عرفا و اوحادی از ناس چنانچه



شرح حالایحییٰ الدین

(۶۰)

شیخ الرئیس حسین بن عبد الله بن سینا گوید  
زمرات هوس کر برون زهی کانی  
نزول در حرم کبریا توانی کرد و لیک این  
عمل هر وان چالاک است تو نازنین جهنما  
کجا توانی کرد بالجمله چون اینگونه اشخاص  
خود را صاحب مقامات مکاشفه میدانند  
تمامی احکام خود را در طبق مشاهدات خویش  
قرار میدهند از اینجهت بعضی از منسجمین  
کتب آنها جمله از احکام این اشخاص را موافق  
قواعد شیعیه یافته حکم بر تشیع آنها میدهند  
و جمعی احکام دیگر را که مطابق فوائذ اهل  
جماعت است ملاحظه نموده آنها را در جر  
علیاست و جماعت شمارند و پاره ای  
اشخاص که اختلاف مدارک این احکام را

شرح حالایحییٰ الدین

(۶۱)

مشاهدت نموده پاره ای از آنها را مطابق  
وجله ازان احکام را موافق شیعیه یافته و از  
عده و منشأ آن اختلافات خبر دار نکشند  
بدین واسطه نسبت به تجرد و تردید در مذهب  
و عدم استغلال در رای واحد بدین استخا  
صا میدهند بالجمله بحی الدین در دهم شهر  
ربیع الاخر سنه ثمان و ثلاثین و ستمائیز  
این دار فانی در گذشت و در ظاهر دمشق  
که معروف بصالحیه است بخاک سپردند  
مبدأ اسناد ذام بجد گوید او فایده جلال  
الدین محمد رومی در سرتیبت شیخ مشغول  
ریاضت و استغاضات روحانیه بوده  
این شعر را گفته اند جیل صالحی که نیکوست  
ز کوه زانست که فاخره در پای دمشقیم



باز سید استاد گوید از جمله اشخاصی که در  
 باب تشیع شیخ اقدام بلیغ داشتند قاضی  
 سید فی بوده که در کتاب شرح اربعین  
 خود کلماتی را که صریح در تشیع شیخ است  
 از کتاب فوختان مکتبه التفاضل نموده  
 و در اینجا مندرج ساخته مع الفصحی کتب  
 مصنفات شیخ که اسامی آنها بنظر رسیده  
 فصول الحکم فوختان مکتبه شیخ نعمانی  
 میباید و غایبات انشاء الله العالی و الجلال  
 کتاب الجمع التفصیل فی معنی معانی الترتیب  
 کتاب التدریس الاصلیة اصلا المکملة الاثنی عشر  
 کتاب عقائد معتزلیة فی معرفت ختم الاول و الباء  
 کتاب شمس العرب کتاب المفاخر الغیبیة  
 کتاب قواعد التوحید کتاب مشکوة الابرار و انبیاء

من الله تعالى من الانبياء كتاب التصانح  
 على الشرح المصطفى الفاضل كتاب عقائد  
 كتاب طائفة من كتاب التفسير الكبير  
 فذكر بلغ تسعين مجلدا كتاب الايمان الى الهدى العا  
 ودر جمله القاب شیخ لفظ قشیری گفته شد  
 گویند قشیری نام قبیلته نیست و بنسب بقیس بن  
 کعب و در اینجا بقینا انفسنا بان قبیلته مقصود  
 نیست این خلکان گوید او را بجهت تصوف  
 قشیری نامیدند و قشیری در میان صوفیه  
 اسم طایفه مخصوصی نیست و ممکن است  
 که معنی لغوی مقصود باشد زیرا که در آن عهد  
 جماعت صوفیه در برابر افساب با انواع باضنا  
 صعب تحمل میفرموده اند بطوری که نفس جلد از بار  
 آنها حاصل میشد و الله اعلم بالصواب



الفلسفة الشبهة بالادلة محسب  
 الطافر البشرية لتخصيل السعادة الابدية  
 كما امر الصادق عليه السلام في قوله مخلقوا  
 باخلاق الله اى تشبهوا به في الاخاطة  
 بالمعلومات والتجرد عن الجسمايات  
 اغاز حكمة وفلسفه دانستن حقا موجودا  
 بانذار بشریت وانجام ان متخلف شد باخلاق  
 الهية ودازا بودن بر عوالم عقلیه كما قال  
 بعضهم بالعربية الحكمة صبرة الالسان  
 معا حقا غايما عقليا مضاهيا للعالم العجيب لاني  
 اى مشابهة المادة بل في صورته ونفسه وهيشه وقشيه  
 واهن فن شريف در عالم مدنیه والناسبت  
 دانش بسیار بزرگی است که شرافت کبری  
 و دباست مطلقه او بر فنون علوم در نزد

اهل خرد دانش مسلم است زیرا که جمیع علوم  
 و فنون صنایع که سهولت تعیش و زندگی  
 بنوع انسانی منحصر در انست هر یک شینه  
 از شعب ان علم شریف شمرده میشوند و گفته  
 از آنکه جمیع علوم عقلیه از نتایج و قروحات  
 این علمند علوم مقدسه شرعیه و انیز با  
 این علم اختصاص مخصوص و ارتباط محکم در  
 میان است زیرا که باین قسم اعظم علم شریعت  
 که منبع هر گونه سعادت و مایه الامنیات  
 مابین هدایت و ضلالت است شعبه الهیه  
 از فلسفه اولی که نام ان شعبه را حکمای  
 اسلام حکمت الهی بمنی اخص حکمای یونان  
 بزبان لاتین قدیم الزوجا یعنی معرربوینا  
 و اهل شریعت ظاهر اصول عقاید نامند



و در آن شعبه از اثبات باری تعالی شان  
و خدای شناسی و اثبات نبوت و از روز  
باز پسین گفتگو نمایند چنانچه حضرت سید  
الموحدین امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
در تحسین صاحبان آن علم فرمایند  
رَحِمَ اللهُ امرًا أَحَدًا لِنَفْسِهِ وَأَسْتَعَدَّ لِرَسُولِهِ  
وَعَلِمَ مِنْ بَنِي وَفِي بَنِي وَالِإِبْنِ وَقَسَمَ دَبْكِرًا  
علوم شریعت که علوم شرعیة فرعیة است  
آن نیز برد و قسم است یک قسم از آن چون ابواب  
مناجرو معاملات و حدود و سناسات  
غیر از ابواب عبادات یعنی مجموع افعال و  
اعمالی که صحت بجای آوردن و مقبولی آن بر  
نبت قرین مشروط نیست جمیع آنها شعبه  
هستند از فلسفه اولی که آن شعبه در مفا

حکمت نظریه حکمت عملیه فلم نهاده بنهشته  
اخلاق و تدبیر منزل و سناسات مدن قیمت  
کرده اند حکما و دانشمندان سابق همواره  
در آن مطالب تحقیقات نموده و در فایده  
مبهره یافتند مانند کتاب الطهارة افلاطون  
الهی که ابو علی میگوید از زبان یونانی بعربی ترجمه  
نمود و سلطان الحکما محمد بن حسن نصر الدین  
طوسی اثر از زبان نازی بیاری در آورد  
باخلاق ناصری موسوم کرد و از روی آن  
قواعد در از منته قره مرد مرا بر معروف و  
زهی از منکر مینمودند تا آنکه حکمای اسلام  
بعد از نشر شریعت ظاهره پاس ادب را  
رعایت نموده بحکم فلم از از صوب تحقیقات  
منعطف داشتند چنانچه فاضل میباید در



در بیان حکمت عقوبات  
۱۰۰

شرح هدایه اشرف المذاهب  
و اما اعراض المصنف عن بحکمة العلیة لان  
الشريعة المضطربة قد قضت الوطر عنها  
یا کل وجه و آتم تفصیل و این سخن فاضل سید  
از راه ذالشر و محبتی است نه از باب تعبد و  
تغلبه مذهبی زیرا که حکما در حکمت عملیه  
سخن بطور عموم زانند و از عهده تفصیل  
جزئیات آن بیرون آمدن نتوانند چنانچه  
انها در قواعد خود گویند هر از معامله که  
از روی میل و ازاده و اختیار واقع شود و  
منعافدین بالغ و ضافل باشند عقل بر آنها  
تجویز آن معامله را مینماید ولی قرار دادن  
شرایط مخصوصه و امتیاز معامله ربوی از  
غیر خود از طاعت عقل خارج و بر عهده صفا

در بیان حکمت عقوبات  
۱۰۱

شریعت است که از باب ما یسطق عن الصوی  
ان هو الا و حی یوحی تمامی این قوانین حدیث  
و ائمتن و محکم سازند و این جزئیات را از هیئت  
امتیاز دهد و بواسطه نارسایی عقول جزئی  
بود که در حین ورود حکم بتحریم ربوا جمعاً از  
ضعفاء العقول را از این حکم الهی چیرت تعجب  
گرفته و گفتند احل الله البیع و حرّم الربوا و اما  
البیع مثل الربوا بالجمله چنانچه دلیل عقلی  
قبل از ورود شریعت مطلقاً صحیح و در رسول  
نااطق بود بعد از ورود شریعت ظاهره نیز  
حکم عقل را بیکلی ضافل و مهمل نگذاشته و دلیل  
عقلی را یکی از ادله چهارگانه علم قهر قرار دادند  
و قسم دیگر از علوم شرعیّه فرعیّه انصاف و اعلی است  
که صحت بجای آوردن آن مشروط بر اینست



در بیان حکمت و عرفان  
(۷)

مانند عبادات از قرائت و مندی و نیت و درین  
قسم از علم شریعت عقل را اگر چه بهیچ وجه <sup>از</sup>  
زاجی نیست ولی فهمیدن شرع و جوب تکالیف  
و قبول اندک آنها بدلیل لطف و غیره بر عهده  
دلائل و براهین عقلیه است پس علم حکمت  
و فلسفه اولی را فاع نظر از علوم عقلیه در علوم  
شرعیه نیز بخالت بسیار عظیمی است بدان  
واسطه خدای تعالی شانم خواند جلجله ان علم  
شریف باینه وافی هذائیه و من نوت الحکمة  
صدق و فی خبر کثیرا و سایر آیات باین  
بسنود همچنان است که بر بعضی از او ضام <sup>گاه</sup>  
خطور نموده قواعد علم شریعت را مخالف  
قوانین حکمت شمارند صدر <sup>الکتاب</sup> و المنتهین  
صدر الدین شیرازی قدس سره در اسفار

در بیان حکمت و عرفان  
(۶)

منغالیه گوید تبا فیلسفه لا بطابق  
قوانینها قوانین الشریعة المظهره محقق  
لاهیجی که از احاطه نلامذه و مستفیضین  
محصل افاضات صدر المناظرین و ملقب  
بفتاخر بوده در دنیا چه کتاب شوارق  
بعد از بیان موضوع حکمت و وجهه اشیا  
ان با موضوع علم کلام در خاتمه آن گوید  
مذمت علم حکمت و فلسفه در میان علمای  
اسلام ابتداء از طوائف اشعریه که حسن و  
قیح عقلی اشباه را انکار نموده بر تجسم و رؤیت  
معتقد بودند تا اینکه <sup>باید</sup> شده بسائر علمای است  
نمود و الا اغلب <sup>است</sup> کثیر با قواعد  
اصول امامیه بل با بعضی از که مغزله نیز  
موافق و معاضد است مطر از اوراق گوید



کتاب حکمت عرفان

(۷۲)

که جهه مخالف اشاعره باقوانین عقلیه بر  
سبیل اجمال است باید دانست که علم حکمت  
از علوم حقیقه قلبیه است و از قراری که از  
منون سپر و بطون تواریخ مستفاد میشود  
قبائل اعراب در ازمنه سالفه که زمان <sup>هلیت</sup> اجماع  
بوده از قوانین مدنیّت و قواعد علم حکمت  
اطلاعی نبود بر سبب نص کتاب مقدس  
جز سفک دماء و قتل اولاد و قطع انساب  
که در خانه نشاط و نهی است انبساط ارتکاب  
بدینگونه در آثار اسباب مفاخرت <sup>نشست</sup> میدادند  
از فضائل و کمالات دیگر خبری نبودند مگر  
از جوزه و اشعار <sup>حد</sup> که در تعریف قتل و  
ثمارت و صفت بعمر و بعمر یا شهیق و غیر  
میسرودند یا در تذکره اطلاق یا بالبرسو

کتاب حکمت عرفان

(۷۳)

خالیه برشته نظم کشیده و اثر آنهاست علم و تقا  
فهم میسر دهند و قصیده شنفری از دی را که  
معروف بلائیه عرب محصور بر تعریف حیوانات  
در تمهید با اخلاق نالی و حی پنداشته بر  
اطفال خود یاد میدادند تا آنکه افتاب علم و  
اسمان دانش از افق بلاد حجاز <sup>تیره</sup> درخشد  
گرفت و بر توانوار علوم آسمانی آن حضرت  
تمام امصار و اقطار عالم دارو شن ساختن آن  
قبائل اعراب حشبه که ساطع در بد و پت خو  
گرفته بودند مدنیّت و حضرتت گراشدند و  
یکمینای قواعد عقلیه و نوامیس الهیه  
آن حضرت اخلاق ردیله آن جماعت ناسویه  
بصفات حسنه و اخلاق ملکوتیه مجدییه  
اغاز تبدل گذاشت و میرود دور بد و روحی



در بحر حکمت عرفان

(۷۴)

الهی در منابع دل‌های آنها آوار و بشدن گرفت  
از براهین وحدت واجب حقیقت ملائکه  
و سایر معقولات علمیه آغاز تخصیص و تقییدش  
نمودند و هرانی ذابره تحقیقات را توسعه  
جدیدی طالب شدند و در عهد خلفا  
عباسیین بر حسب ضرورت ترقیاتی که  
حاصل شده بود در فایده حکمای یونان را از  
زبان لاتین و کربک بزبان نازی ترجمه کردند  
فقهای آن عهد نیز در تحقیقات آن علو  
عقلیه رغبت نموده در اثبات واجب  
الوجود و تعداد صفات ذاتیه و نفوت  
شبیته و سلبیه حضرت حق با قواعد ذرا  
فلسفه سخن زانند ولی ما بین تحقیقات  
جدیده خود و مطالب عقلیه پیشینیان

در بحر حکمت عرفان

(۷۵)

امتیازاتی ملحوظ نمودند یکی آنکه مباحث جدید  
خود را بمناسبت اینکه اغلب مسائل آن در باب  
قدم و حدوث کلام الله بود بعلم کلام نامیدند  
و دیگر آنکه چون در علم فلسفه از حالات موجود  
نما هو موجود بحث میشود بدین واسطه آنها  
حکمت بر حسب ضرورت بجنی مطلق موجود  
نما هو موجود را موضوع فلسفه قرار داده  
بودند و علمای اسلام بملاحظه اینکه در  
مطالب جدید خود از صفات واجب و  
اثبات ذات او گفتگو مینمودند مطلق موجود  
را تخصیص داده ذات واجب را موضوع علم  
جدید شمرند و بعد از مراجعه و ناقلاات مزایا  
از مغایب موضوعیت ذات واجب مستحضر  
شده بعضی از آنها ذات واجب را با ذات



ممکنات و جمله معلوم بما هو معلوم و از موضوع  
علم جدید قرار دادند تا آنکه بالاخره انبیا  
موضوعی صرف نظر نموده موضوع کلام را  
باموضوع حکمت متحد دانستند انبیا نیز بچشم  
عینان آوردند چه گفتند علم کلام بحث میکند  
از احوال موجود بما هو موجود بر نحو بکه موا  
قوانین اسلام باشد و از این قید آخری چنین  
ظاهر کردند که مباحث حکمت موافق قواعد  
اسلام نسبت با کلمه بعد از اضاافه این قید  
آوردن تعین و تشخیص آن گفتگوها نمودند  
جمعی از آنها که بواسطه انساب بر شیخ  
ابو محسن اشعری با شاعره نامیده شده اند  
تصریح صریح نمودند بر اینکه قوانین اسلام  
که مباحث کلامیه مطابق آن را التزام

نموده عبارت است از تمامی ظواهر آیات  
و اخبار خواه متواتر باشد یا احاد قطعی باشد  
یا ظنی نص باشد یا ظاهر و ملتمس شدن ظوا  
ایات و اخبار را اگر چه دلالت بر تجسم و رو  
و غیره غیر آن داشته باشد اعتقاد نموده اند  
عقلیه را که مخالف آنهاست مردود و محرو  
سازند و بدین واسطه مخاصمت ظاهره با  
قواعد حکمت که در نظر گرفته و طریق مجادلت  
با عقل را پیش آوردند و در مقابل این عت  
ظوائف بسیاری از علما ای امامیه و معتزله  
که رئیس آنها و اصل بن عطاء نامیدند چنین  
بوده برخلاف این عقیده قانون اسلام  
را که طرح ادله عقلیه بجهت مخالفان  
لازم است عبارت دانستند از نصوص



قطبیه نگاشته و اخبار منوازه و تمامی خطوا  
 زا که مخالف ادله عقلیه و دلیل تجسم و دین  
 و غیر آن بودند طرح و ناویل نمودند پس ازین  
 تحقیق معلوم میشود که دلائل عقلیه با قواعد  
 شریقه مخالفی نبوده بجز در بعضی از خطوا  
 که جماعت امامیه و طوائف مغزله نیز طرح  
 و ناویل آن را واجب شمرده با ادله عقلیه منطقی  
 نموده اند بخلاف جماعت اشاعره که خود بر  
 خطوا هرگز لازم دانسته مذمت دلائل عقلیه  
 زا که مخالف آن خطوا هر امت انتشار داده اند  
 و اما قواعد فلسفه را با طریقه عرفانی درازتر  
 پیش در اغلب مسائل مخالفت و منافات  
 بین بوده و بعد از شیوع تحقیق اصول حکما  
 و المناهین صدر الدین شیرازی قدس سره

که امر و در تمامی بلاد اسلام مدار تعلیم و علم  
 بر کتب مصنفان او است چندان مخالفتی در  
 مابین این دو فریق باقی نمانده زیرا که جمیع  
 مطالب عرفانیه که سابقا بجز دعوی مکار  
 مستند عقلی نداشت حکیم شیرازی در طبق  
 تمامی آنها ادله فلسفه و براهین عقلیه  
 اقامه نموده و برودت مخالف را در اغلب  
 مسائل بکلی زائل نمود چنانچه از جمله آن  
 تحقیقات در ذیل تحقیق و حدیث وجود در  
 شواهد ربوبیه گوید **فَلَا تَخَالِفُ بَيْنَ**  
**مَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ مِنْ إِتِّحَادِ حَقِيقَةِ الْوُجُودِ**  
**وَ اِخْتِلَافِ مَرَاتِبِهَا بِالْبَقْدِيمِ وَ التَّأَخَّرِ**  
**وَ التَّكْدِيرِ وَ الضَّعْفِ وَ بَيْنَ مَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ**  
**الْمَشَاوِنَ أَقْوَامِ الْفَيْلَسُوفِ مِنْ اِخْتِلَافِ**



در معرفت عرفا

حقاً بقها عند التفتيش انتهى كلاماً على الله تعالى  
و در تعريف علم تصوف و عرفان بنوعی آرا  
بسیاری آورده اند که مفاد جمله آنها با  
تعریف علم حکمت چنانچه سابقاً از آنست  
شد موافق و متحد است بحقیق شریف علی  
بن محمد جرجانی در رساله تعریفات گوید  
التصوف مذهب کله جده فلا یخاطبه  
بشیء من الهزل و قبل تصفیة القلب عن  
مفارقة البریة و مفارقة الاخلاق الطبیعیة  
و اجماد صفات البشیریة و مجانبه الدواعی  
النفسانیة و منازلة الصفات الروحانیة  
و التعلق بعلم الحقیقة و استعمال ما  
هو اولی علی السرمذیة و النصیح لجمیع الامم  
و الوفاء لله تعالی علی الحقیقة و اتباع سوله

در معرفت عرفا

(۸۱)

في الشريعة وقيل هو الوقوف مع الآيات  
الشريعة ظاهراً فربى حكمها من الظاهر  
في الباطن و باطناً فربى حكمها من الباطن  
في الظاهر فيحصل للسادب بالحكمين كمال  
و شيخ محي الدين خود در رساله اصطلاحاً  
فوقاًت گوید التصوف الوقوف مع الآيات  
الشريعة ظاهراً و باطناً و هي الاخلاق  
الالهية و قد يقال ما زالوا اثبات المكالم  
للأخلاق و تجب سفسافها لتجلى الصفات  
الالهية و عندنا الايضاف بالأخلاق العبودية  
وهو الصحيح فانه اتم انتهى كلامه برهان  
در اثبات واجب الوجود در اثبات هستی  
خداوند بیکانه صفاً اریاب خود و در  
زاجای شبهه و اریاب نیست نا انکه برقیب



مقدّمات بیت و برهان که منشاء آن خیالات  
ناقصه مخلوقات است حاجت افند و در ظهور  
اثار وجود حضرت حق سزائستقیمه احتیاج  
نظر و بینش را محل ناممل و اضطراب نیست تا  
آنکه تشبیه مسلمات قضیه و قیاس که اساس  
مدک آن توهمات ضعیفه ممکنات است  
ضروری باشد تمامی مخلوقات عالم بر حسب  
فطره الهیه هستی حقیقت و اجبی است  
قبل از آنکه از قضیه و قیاس اسهی باشد و  
پیش از آنکه از بیت و برهان رسمی شیرینا  
علی ذکر الحبيب مدامه سكر نایها من قبل  
ان یخلق الکرم لکن عفلا و خداوندان  
خرد محض اینک حق دانش خود را اذ انموده  
و میزان خیالات خویش را بسنایند هر یک

باندازه دانش خویش دلایل اثبات واجب تم  
شانه و سنایش ذات و تحقیق صفات او را  
از ایشان دیباچه دفا تر و طغرای عنوان دشنا  
خود نمایند مگر ز اوراق نیز دیباچه این همنا  
ذکر را با دلیل محضی از دلایل اثبات واجب  
بنار است لرجاء الالسام لسمات العاقلین  
والالسام فی زمرة من الناس هذا بقوله  
ربنا الحقی بالاضالیجین اشخاصی که خبرت  
و بصیرت در علم تشریح دارند میدانند  
هیکل مخصوص انسانی از چند بز اجسام  
مختلفه مرکب شده و هر یک از آن اجزاء مختلفه  
از اعضاء مفرده و مرکبه در استقامت اجزا  
مزاجی و حفظ صحت و استقامت کما هیئت  
ترکیبیه فایده مخصوص و حکمت معین دارند



چنانچه هیچکدام الهادر مملکت بدانستگان  
بعبت و جراف موجود نشده اند و اگر در  
هم جزئی از اجزاء معیننه نفعی بدیدار شود  
فعلی از افعال مخصوصه بدن معطل و در  
کلیه افعال همکل افست مخصوص محسوس  
خواهد شد و همچنین در آن همکل انشا  
اخلاق و ملکات نفسانی چند موجود است  
که وجود آن صفات نیز مانند قوای طبیعیّه  
دیگر در حفظ وجود شخصی ضروری است  
و چون اجزاء مختلفه بدن در نکه ذاری و جو  
انسانی لازم و علاوه بر این صفات مذکوره  
یک غلق و اضطراب و جذباتی عمومی در  
تمامی قلوب مردم موجود است که بدون  
اتکال بیک مبدء معین تحصیل اسایش

قلب و دفع آن اضطراب طبیعی نتوانند  
نمود چنانچه از بدو آبادی این کوه ناز فانیکه  
نارنج صحیح بدست آورده اند معلوم شده که  
همیج زمانی این مخلوق بدون پرستش  
نبوده اند اگر کماهی از اوقات از شناسگیا  
ذات مفید من مجور افتاده اند باز با پرستش  
معبودات باطله مانند آتش یا افتاب یا  
الهه دیگر روزگار خود را بسر برده اند  
بالجمله دفع سورتان وحشت و اضطراب  
طبیعی را جز بعبادت بل معبودی شکستن  
نتوانسته اند پس وجود این صفت سار که  
نار الله الموفده الالهیه است در تمام جنس  
انسان و احاد بشر مانند سایر صفات  
طبیعیّه دیگر است چنانچه هر یک از آنها



در مملکت انسانی فایده مخصوص حکمت  
 معینی دارند این صفة عمومی نیز باید محقق  
 و ضایع موجودی لازم دارد که ضرورت جو  
 او مستلزم ایجاد این صفة سار و عمومیته  
 گردیده و در آغاز سخن ثابت نمودیم که  
 تمامی این صفات معینیه را غایبان معینیه  
 موجود است و ذلك هو المدعى <sup>صحة</sup> توحید  
 قانایه ابن استدلال از جمله براهین فطریه  
 و ترجمه بیانات الهیه است و نزدیک به همین  
 روال و قریب بدین منوال از حضرت جعفر  
 ابن محمد و صادق علیه السلام نقل شده که  
 در تفسیر ضایع غیره روایت شده که  
 استدلال نموده اند فی تفسیر الضایع  
 حایک عن التوحید و تفسیر الامام قال

للصادق با بن رسول الله دلی علی الله ما هو  
 فقد كره علی الجادلون و حبرونی فقال  
 يا عبد الله هل ركبت سفينة قط قال بلى  
 قال فهل كسرت بك حبت لا سفينة  
 ولا سباحة فغضبك قال بلى قال فهل تعلق  
 قلبك ان هناك شيا من الاشياء فادرك  
 على ان يجلك من و رطبك قال بلى قال  
 الصادق فذلك الشيء هو الله القادر على  
 الاجزاء حبت لا منجى و على الاغاثة حبت لا  
 محصول ترجمه آنکه شخصی باستان امامت  
 معروض داشت از باب شکوک و اهل  
 نفاق مراد عقیدت خود گرفتار حجت  
 نموده اند مختصر دلیلی بر من هدایت  
 نماید که ظلمت شبهات را برزاید



دانش بفرزاید آن حضرت فرمودند در خا<sup>لت</sup>  
شکستن کشتی که مسائل و اسباب طبیعی بیجا  
کسبند و دست از تمام سببها کوناه کرد در  
کشته<sup>ت</sup> بوده عرض کرد بلی فرمودند در آن خا<sup>لت</sup>  
وحشت مشاهده نموده که جمیع قلوب متوج<sup>ص</sup>  
بیک حقیقتی میشوند و آن حقیقت را در آن خلأ  
خود قادر مطلق دانند و بدان حقیقت توسل  
جویند عرض کرد نعم فرمودند آن حقیقت خدا<sup>است</sup>  
و الله در التوروی حبث بقول چشم این زندانبان  
هرگز بدر کی بدی که کس نبودی شده و در  
بالجمله تقیه و خلاصه این بیانات آنکه بیک نوع  
وحشت عمومی در امر تجربه تمام مردم و طبیعت  
عموم خلق سناری جاری است که جز با پرستش  
معبودی جبران آن وحشت فطری نتوانند

نمود و مدار هیئت اجتماعی و انتظام عوالم  
تمدن نیز بر همین ند بن فطری است چنانچه  
طوائف دهرتیه و جماعت نثرتیین با مبدل  
مفراطی که نفوس جهله وار باب شرع بر آزاد  
مطلق دارند از سالهای دوازده و عهده پیر  
باز هر چند بدین خواست تجاسر نمودند  
تفکیک عقده دینی و انحلال میثاق فطری  
نوانسند پس انتشار این فطره اصلیه و  
وحشت طبیعتیه در امر تجربه عموم مردم این<sup>است</sup>  
از ابانات الهیه که کاشف است از هستی  
افشای حقیقت که این ذرات ممکنات بدو  
نابش تصدیق هستی او نه استنقاری<sup>است</sup> منصور  
و نه وجودی مقرر تعقیب و ندنیب  
مراتب موجودات عالم تفاوت شد بدین<sup>حسی</sup>



در اثبات واجب معاشی

دارند اولین مراتب آنها موجوداتی باشند  
که غیر از حفظ صورت شخصیت خود آثار  
دیگری بر آنها مرتب نیست مانند عینا  
و جمادات دیگر <sup>تبعی</sup> <sup>تبعی</sup> موجوداتی هستند  
که علاوه بر حفظ صورت شخصیت آثار دیگر  
مانند تغذیه و تنبیه و تولید مثل را دارا  
هستند چون اجسام نامیه و نباتات از حیث  
تبعی درجه حیوانیت است که دارای  
احساسات جزئیتر و حرکات آزادتر اند  
تبعی چنانچه حقیقت وجود انسانی است که  
علاوه بر تمامی این آثار ادراکات کلیه در  
وجود او مضموم و باصراً در او کشیده و مضموم  
عقلیه منور است و با وجود این در سلسله  
بجرات صریحاً نامعدود و نقصاناً ناقص است

در اثبات واجب معاشی

تا محدود است و هستی مطلق حقیقتاً <sup>الهیست</sup>  
دارای مراتب مختلفه مشاهده مراتب ناقصه  
او شهادت میدهد بهستی مراتب کامله  
چهره نقصانی دلیل کمال است و هر ناقصی  
مراتب هستی کامل بلکه تصور ناقص فرج  
تصور کامل است اگر کاملی نباشد ناقص  
متصور نخواهد بود پس تصور مراتب  
مختلفه موجودات و تفاوت شدیدة  
حسبیه فیما بین آنها اذهان مستقیمه ما را  
هدایت میکند بهستی حقیقت کامله که محض  
نور و نور محض و عین حیوة و حیوة سرمد است  
وَهُوَ الَّذِي لَا يَحُدُّهُ حَدٌّ وَلَا يَضْبُطُهُ رِسْمٌ وَلَا  
يَحْجِبُهُ اسْمٌ وَأَيُّكَ اسْمٌ الْعَامِرَةُ إِنِّي أَخْشَى  
عَلَيْهَا مِنْ فِيمَ التَّكَلِيمِ چون مقصود از تدوین



کتاب آیه  
اول فصل  
فصل اول در بیان حقیقت مرتبت

(۹۲)

این اوزاق شرح مناقب اثنی عشریه است  
بدین واسطه در تمهید مقدمات بهمین  
قدر اکتفا نموده بر سر مقصود باید رفت  
و آن مرتب بر چهارده فصل است **الفصل**  
**قال الشيخ بسبح الله الرحمن الرحيم**  
**الحمد لله رب العالمين حمدا ازلها بايديته**  
**وابديها بآزليته سريدا باطلا في متجليها مراتبا**  
**افاقية حمدا للحامدين دهر الداهرين**  
حاصل الترجمة سنائش ازلی پروردگاری  
سزاست که ذات بگانه او از انهایست نسبت  
و سپاس ابدی خداوند بر او است که گو  
یا که او از ابد است نه سنائش و سپاس سز  
حضرت واجب الوجودی را شایسته است که  
خود بی قبدازل و ابد در هر مظهری پدید آید

کتاب آیه  
فصل اول  
فصل اول در بیان حقیقت مرتبت

(۹۳)

و بهر مرتبه اشکار و این مختصر سنائش من  
چون سپاس سنائندگانی است تا پایه دهر  
استوار است دامن سنائش بی پایان و مزگا  
کشاند **الشرع الاذنی الا یكون مسبوقا**  
**بالعدم وما لم یکن لیس والذي لم یکن لیس**  
**لا علة له في الوجود وايضا الاذنی استمدار**  
**الوجود في جانب الماضي والابدی ما لا یكون**  
**منعدما والابد هو الشئ الذي لا نهاية له**  
**السمدی ما الا اول له ولا اخر الدهر هو الا**  
**الدائم الذي هو باطن الزمان وبه تجل الار**  
**والابد** معانی لغویه ازل و ابد و دهر و سز  
از سبب ترجمه انها که انفا گذشت معلوم  
ولی در اصطلاح اهل ذوق و غناء متعبران  
زمان نامند و وغاه ثابتات زاده هر گویند



بِقَوْلِهِمْ فَتَحْتَهُ تَلْتَمِسُ الْعَالَمِينَ  
فَصَلِّ صَلَاةً وَمِنَّا حَضَرَ صَلَاتَهُ

(٩٢)

ووفاء دهر را سرمد نامند پس سرمد باطن  
عالم دهر است و دهر باطن عالم زمان و تمامی  
حوادث زمانی باشند و مجزات دهری  
و واجب تعالی شان سرمدی قول  
التَّجَلَّى مِنْ أَيْدِي أَفَاقِهِ التَّجَلَّى مَا يَنْكَشِفُ الْقُلُوبَ  
مِنْ أَنْوَارِ الْغُيُوبِ وَهُوَ عَلَى تَوْحِينَ التَّجَلَّى الدَّلِيلُ  
مَا يَكُونُ مَبْدُوهُ الذَّاتِ مِنْ غَيْرِ اعْتِبَارِ صِفَةٍ  
مِنَ الصِّفَاتِ مَعَهَا وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ لَا يَحْضُرُ  
إِلَّا بِوَسِطَةِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ إِذْ لَا يَحْتَلِي  
الْحَقُّ مِنْ حَيْثُ ذَابَ عَلَى الْمَوْجُودَاتِ إِلَّا مِنْ وَرَاءِ  
حِجَابٍ مِنَ الْحُجُبِ الْأَسْمَائِيَّةِ وَالتَّجَلَّى الصِّفَاتِ  
مَا يَكُونُ مَبْدُوهُ صِفَةٍ مِنَ الصِّفَاتِ مِنْ  
حَيْثُ تَعَبَّنَا وَأَمِينًا زَاهَا عَنِ الذَّاتِ وَأَفَاقِ  
جَمْعِ أَفَاقَاتٍ وَإِنْ نَبَزَ بَرْدٌ وَنَوْعٌ اسْكَنْتَ

بِقَوْلِهِمْ فَتَحْتَهُ تَلْتَمِسُ الْعَالَمِينَ  
فَصَلِّ صَلَاةً وَمِنَّا حَضَرَ صَلَاتَهُ

(٩٥)

الْأَفَاقُ الْأَعْلَى هِيَ نِهَابَةُ مَقَامِ الرُّوحِ وَهِيَ  
الْحَضْرَةُ الْوَاحِدَةُ وَحَضْرَةُ الْأُلُوْهِيَّةِ وَأَشْرَافُ  
إِلَيْهِ تَعَالَى شَانُهُ فِي سُورَةِ وَالنَّجْمِ عَلَيْهِ  
شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى وَهُوَ  
بِالْأَفَاقِ الْأَعْلَى مُنْمَدٌ نَافِلٌ فَكَانَ قَابِ  
قَوْسَيْنِ وَأَدْنَى الْأَفَاقِ الْمَبِينِ وَهِيَ تَهْمَا  
مَقَامِ الْقَلْبِ وَأَشَارَ إِلَيْهِ فِي سُورَةِ النَّكُورِ  
وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفَاقِ الْمَبِينِ وَمَا هُوَ عَلَى الْعُزْبِ  
يُظْهِرُ فَاكُ الشَّبَحِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَمَلَائِكَةُ  
وَحَمَلَةُ عَرْشِهِ وَجَمِيعُ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ سَمِيئًا  
حَلِي سَبْدِنَا وَنَبِيئِنَا أَصْلُ الْوُجُودِ وَهَبْنِ  
الشَّاهِدِ وَالْمَشْهُودِ أَوْلَا الْأَوَائِلِ وَأَدْلُ  
الدَّلَائِلِ وَمَبْدُوهُ الْأَنْوَارِ الْأَزَلِيِّ وَمُسْتَهْجِ  
الْعُرُوجِ الْكَمَالِ غَايَةِ الْغَايَاتِ الْمُتَعَبَّنِ بِاللَّيْسَاءِ



اول مراد از قضا حضرت است  
فصل در فضیلت حضرت صلی الله علیه و آله

(۹۵)

أبِ الْكَوَانِ بِفَاعِلِيَّةٍ وَأَمَّ الْأَمْكَانِ بِفِعْلِيَّةٍ  
الْمَثَلُ الْأَعْلَى الْأَلَهِيِّ هَبْوَلِي الْعَوْلَمِ الْغَيْبِ الْمَسْتَبْطَا  
رُوحِ الْأَرْوَاحِ وَنُورِ الْأَشْبَاحِ خَالِقِ الْوُجُودِ  
الْغَيْبِ رَافِعِ ظُلْمَةِ الرَّسَبِ مُحَمَّدٍ النَّسَبِ السَّعِيدِ  
رَحْمَةِ الْعَالَمِينَ سَيِّدِنَا فِي الْوُجُودِ صَاحِبِ  
لِوَاءِ الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ الْمَجْمُودِ الْمُبْرَقِعِ بِالْإِعْجَابِ  
مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
حاصل ترجمه تمجیدات زاکبات حضرت خدای  
وسا برافرنش علوی و سفلی از هر گونه موجودات  
پست و بلند خصوص ملائکه مجرده که از  
طبقات علوتیه و بردارند کان عرش حضرت  
احدند بر سید و پیغمبر مآباد که او است اصل  
حقیقت هستی و عین هر شاهد و نفس هر  
مشهود اول او اهل موجودات و محکمترین

اول مثل و قضا خاتم علی است  
فصل در فضیلت حضرت صلی الله علیه و آله

(۹۷)

دلائل بر همین ذات مبدء انوار بجزیره ازیه  
و منتهای معارج کالیه خود چنانچه مبدء  
المبدا دی است غایبه الغایبات است که در نشأ  
از نشأت است منعبین بنعبین مخصوصی است  
و در هر عالمی از عوالم مخصوص با مشا از دیگر  
ان وجود پاک بواسطه جهته فاعلیه که جنبه  
قابل الرتبة است بل در روحانی موجودات  
چنانچه بواسطه جهته فاعلیت فیوضات  
که جنبه نفسیه است ما در عالم امکان و ان  
حضرت در مقام فاعلیت مثل احدی الهی است  
و در مرتبه فاعلیت هبولا ای عوالم غیر متجانس  
و ان روح مجرد از فاعل مجرد از روح است  
واجساد ظلماتیه را نور شکافته اصبا  
غیب است و زدا بنده ظلمت شبنات و رب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى مَنْ بَدَأَ خَلْقَ الْبَشَرِ فِي الْأَرْضِ مِنْ نَسْلِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

(۹۱)

خود مظهر و اصل اشاعی نعمه و تسعیر است  
و رحمت رحمانیه حق بر تمامی عالمین مبتدا است  
در حقیقت عالم هستی صاحب ثواب حمد است  
و لذا ای مقام محمود مسنور است بحجاب عیاش  
بگانه حبیب خدا بنام نابی و اسم کرامی محمد  
مصطفی صلی الله علیه و اله بر هر زمانه و محلی و  
پوشیده نماید جناب ذات شریفه و کلمات  
که در این فصل مجدی با الحان در مرقا الفاظ  
سفره شده جمیعاً شواهد یک حقیقتند  
و جواسیس یک معنی جنابا انداخته و حسنک  
و کل الی ذالک ایجاب الیشیر مطر ز اوراق هر یک  
از آن کلمات را با تعریفات که در مسغورات  
اکابر عرفا و صوفیه مسطور است شرح و تفسیر  
نموده و در هر موردی که مناسب تشبیه بنا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى مَنْ بَدَأَ خَلْقَ الْبَشَرِ فِي الْأَرْضِ مِنْ نَسْلِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

(۹۲)

باشا و مخضری توضیح می نماید الصلوة  
علی النبی و علی آله و سلم  
الصلوة علی النبی و علی آله و سلم  
للشبهه بغير الملائکة فی مکنته علی عهد  
الحکم لقرول احکام قضائه و قدره بحی الدین  
المرش مستوفی الاسماء المقبله و الکرم  
موضح الامر و النهی اصل الوجود یعنی اصل  
هستی و عرفا و صوفیه زاددا استعمال لفظ  
وجود غیر از معنی هستی اصطلاح مخصوصی است  
محقق شریف جلین محمد جوینی در رساله  
تعریفات گوید الوجود ففدان العبد  
اوصاف البشریه و بحی الدین در رساله  
اصطلاحات فتوحات گوید الوجود وجدان  
الحق فی الوجود با جمله مفصو از این لفظ است





اول آنکه آنکه خاتم النبیین و صلوات الله علیه

که اول در هستی و نخستین صادرا حضرت  
حق صفتی بجدت صلوات الله علیه است و حقیقت  
هستنا صانع برای او ثابت است چنانچه صد  
المنافین شیرازی گوید **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ**  
**مِنَ أَنْفُسِهِمْ** لَأَنَّهُ الْأَوَّلُ فِي الْوُجُودِ وَالْمُؤْمِنُونَ  
فَأَبْعَدُونَ **لَهُ فِي الْقَلَمِ الْفُجُودُ** و شریف جرجانی گوید  
الحقیقه المحمديه هي الذات مع التعيين الأول  
وهو الاسم الأعظم انتهى **عَبْرَ الشَّاهِدِ**  
**وَالْمَشْهُودِ** محقق شریف گوید **الشَّاهِدُ**  
فِي اللُّغَةِ عِبَارَةٌ عَنِ الْحَاضِرِ فِي أَصْطِلَاحِ  
الْقَوْمِ عِيَانًا عَمَّا كَانَ حَاضِرًا فِي قَلْبِهِ لِنَسَا  
وَقَلْبِ عَلَيْهِ ذِكْرُهُ فَإِنْ كَانَ الْعَالِمُ عَلَيْهِ  
الْعِلْمُ فَهُوَ شَاهِدُ الْعِلْمِ وَإِنْ كَانَ الْعَالِمُ  
عَلَيْهِ الْوَجْدُ فَهُوَ شَاهِدُ الْوَجْدِ وَإِنْ كَانَ

اول آنکه آنکه خاتم النبیین و صلوات الله علیه

(۱۱)

الْعَالِمُ عَلَيْهِ الْحَقُّ فَهُوَ شَاهِدُ الْحَقِّ وَ  
عَبْرَ الدِّينِ كَوَيْدِ الشَّاهِدِ مَا تُعْطِيهِ الشَّاهِدُ  
مِنَ الْأَثَرِ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ هُوَ الشَّاهِدُ وَهُوَ  
عَلَى حَقِيقَتِهِ مَا يَظْهَرُ فِي الْقَلْبِ مِنْ صُورَةِ الشَّاهِدِ  
و توضیح عینیه شاهد یا مشهود را تمثیلی  
ضرورت است باید دانست که سر و پایه و مواد  
تمامی حروف و کلماتی که مدار تفهیم و تفهم  
با آنها است حقیقه عبارت است از یک هواء  
تفصی که از فضای خلق بیرون آمده بخارج  
هر یک از حروف بیست و هشتگان میگذرد  
و در هر یک مخرجی از مخارج معین حرفی  
از حروف تهجی تولید میکند و هر حرفی  
هیئت مخصوصی که موجب امتیاز او است  
غرض میشود و بواسطه این امتیازات



مختلفه ازان ماده واحده حروف منعده  
بشمارايد و در واقع اگر با نظر دقیق بنگریم  
تمامی این حروف مختلفه که هجتهما مختلف  
پوشیده اند همان هواء تنفسی است که  
بسبب اختلاف مخارج و عروض هجتهما  
مختلفه اسامی و امتیازات منعده  
نموده اند و هکذا اول ضاد را از حقیقت  
ازلیه واجبیه نیز مانند آن هواء تنفسی  
یک حقیقت منبسطی است که آن را ظل مد  
و وجود منبسط و نفس رحمانی میگویند  
هواء تنفسی بر ما هیئات مختلفه ممکنات  
عبور نموده و بر حسب استعدادان ما هیئات  
در هر معبری از مغایرتشکل حاصل کرده  
و در هر مرتبه از مراتب تعینی گرفته بدین

واسطه اگران حقیقت اول صادر بود که حقیقت  
تجدی و فیض مقدس است با این تعینات  
متحد ملاحظه نموده حقیقت را عین تعین  
بدانیم صحیح است چنانچه حروف تباهی نیز بیک  
اعتباری عین هواء تنفسی است و در این  
ملاحظه شاهد و مشهود متحد خواهند بود  
روا الزجاج و در کتاب الحرف فتنها و تشاکل ال  
و اگر ما بین آن حقیقت و این تعین که هیئت  
خارجی است تفکیک داده و آن حقیقت را  
بدون تعین و مجرد از وی ملاحظه کنیم باز  
صحیح است و در این صورت توانی گفتن که  
این حقیقت ماده و هیولای این تعینات است  
چنانچه گذشت و نیز میتوانی گفت که این حقیقت  
فاعل این تعینات و موجود این حروف است



کتاب فضائل حضرت علی مرتضیٰ علیه السلام  
فصل در مناقصه حضرت علی مرتضیٰ علیه السلام

(۱۰۴)

اگر چه فاعل و موجد این حروف در واقع خود  
مشبّهت و از ادّه انشا است ولی بواسطه شدت  
اتصال و وثاق رابط که فیما بین هوائنفس  
و نفس حیوانی موجود است کونیا که خود مشبّهت  
و از ادّه او است. و همین بن فیض منبسط نسبت  
بتمامی تعبیراتی که از تجلیات و ظاهر شده اند  
در شرح اصول کافی گوید فان الشیخ العطار  
المحقق بحج الدین فی الباری الثامن التسعین  
من الفتوح المتکبیر اعلم ان الوجودات  
هی کلمات الله التي لا تنفد کما فی قوله تعالی  
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی و قال تم  
فی حق حبسه و کلمة القتها الی مرتیم و هو  
حبسه فلین هذا قلنا ان الوجودات کلمات الله  
الی ان قال و جعل النطق فی الانسین علی

کتاب فضائل خاتم علی مرتضیٰ  
فصل در حضرت صلی الله علیه و آله

(۱۰۵)

ایم الوجود و جعل ثمانیة و عشیرة مقطعا  
لینفس بظهور فی کل مقطع حرفا معینا هو  
غیر الاخر ما هو معینة مع کونه لیس غیر النفس  
فالعين واحدة من حیث انها نفس و کثیرة  
من حیث المقاطع انتهى ما اوردنا من کلامه  
پس اول صادر نیز که حقیقت محمدی وجود  
منبسط است نسبت بتمامی موجودات که  
از تعبیرات آن حقیقتند دارای همین ملامت  
خواهد بود پس توانیم از ادّه تعبیرات  
دانسته بدان جهت و پرا هیولای عوالم غیر  
مناهی و امثال امکان نام نهم و نیز میتوانیم  
و پرا فاعل و موجد این تعبیرات دانسته مثل  
اعلای الهی و غایبه الغایات المنعبر بالانشاء  
و اب الاکوان بفاعلیته در مدحش بسیرتیم



اول حضرت خاتم الله و صلوات الله عليه

(۱۰۶)

و میتوانیم آن حقیقت را با تمامی تعینات متحد  
ملاحظه نموده نگاه همان را همین شاهد و  
نفس مشهود بپنداریم و این تمثیل که گفته شد  
بر حسب تجلیات وجود است در عوالم شهود  
و تمثیل دیگری عوالم بخار معرفت محقق فیض  
اعلی الله مقامه در تفصیل مراتب سلوک  
پیاورده گوید آخرین مراتب معرفت معنای  
شهود است و این مقام شهود را نیز مراتب  
بسیار است یکی آنکه تمامی موجودات را اینها  
منعقد فرض نموده آنچه از کالات محسوسه  
و معقوله در ایشان ببند هم را است و صغیاً  
حق بپندارد پس از این مقام ارتقا نموده ذات  
خود را بر تمامی موجودات محبوس ببندد و همرا  
در ذات خود مرستم داند و در مقام اول

اول حضرت خاتم الله و صلوات الله عليه

(۱۰۷)

مشاهده حق در غیر ذات خود بود یعنی  
مرا برای منعقدده موجودات مشاهده  
حق میکرد اکنون تمامی موجودات را در ذات  
خود مشاهده میکنند پس از این مقام نیز  
صعود نموده اسبابی تمامی ممکنات را از  
میان بردارد این هی الا اسماء سمیه و لها  
انتم و ابائکم و تمام آنها را صورت تجلیات حق  
و قائم بر ذات حق دانسته کمال و جمال حق را  
در خود مشاهده کند و بالا تر از این مقام  
انست که خود شهود خود را نیز از میان بردارد  
که جز حق شاهد و مشهودی باقی نماند که  
هو الشاهد و المشهود هم او است اینها  
هم شاهد است هم مشهود بر برزخ خط  
خال پرده دار خود است محمد التسعیر



أول حضرت خاتم النبیین  
صلوات الله علیه

(۱۸)

محمد در لغت بمعنی اصل است در منتهی الارب  
گوید محمد کنه اصل یقافلا من محمد صید  
داود قسری در دیباچه شرح فصوص گوید  
يقول العبد الضعيف ذاودبن محمود بن  
محمد الرومي القصري الشاوي محمداً يعني  
اصلاً وموطناً ودر این مورد مقصود از  
محمد اصل و مظهر نبوت است یعنی آن حضرت  
اصل و مظهر انسانی تسعة و تسعين حضرت  
حق تعالی شانده است حکیم محقق فاضل نور  
نور الله مضجعه در باب ابن اسامی تسعة و  
تسعين چنین گوید حم اي الجامع لجامع  
الاسماء الحسنه التي هي تسعة وتسعون  
اسماً من احصاها دخل الجنة اذا الحاء  
بينها تسعة و ابيهم كذلك تسعون

أول حضرت خاتم النبیین  
صلوات الله علیه

(۱۹)

وَالْجَامِعُ هِيَ الْحَقِيقَةُ الْمُحِبَّةُ وَهِيَ حَقِيقَةُ  
حَقَائِقِ الْأَسْمَاءِ أَوْ يَعْضَمُ نِزَانِ رَمَزِ  
اشاره است بر نود و نه اسم خداوند تعالی  
شانده زیرا که بینه لفظ خانده است و حدیث بینه  
میم نیز نود و دوازده ای این نود و نه اسماء حسنی  
حقیقت محلی صلوات الله و سلامه علیه است  
ابن ابی جمهور احسانی در کتاب محلی حدیث  
مبسوطی در باب اسما الجبهه از حضرت خاتم  
الانبياء روایت نموده آخر آن حدیث این است  
وَمَا نَزَّ فِي الْقُرْآنِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ ظَاهِرَةٌ  
وَوَاحِدٌ مِنْهَا مَكْتُومٌ مِنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ  
انگاه ابن اسامی تسعة و تسعين را بطور  
که داود قسری از کتاب انشاء الدوائر  
و الجداول نقل نموده صاحب محلی نیز بدان



و احضر خاتم الله و صلواته  
فصل في فضائل صلى عليه

١١٠

طريق بناورده اسماء الله هو الله الرب  
الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن  
الغني الباقى المتكبر العلي العظيم الظاهر الباقى  
الاول الاخر الكبير الجليل الحميد الخ المهيمن  
الواحد الاحد الماجد القهار المتعالي الغنى  
الغفور الوارث ذو الجلال الرقيب اسماء  
صفا هو الحى الشكور القاهر القهار  
المستدير القادر الرحمن الرحيم الكرم الغفار  
الودود الرئوف العظيم الصبور البر العظيم الخبير  
المحصى الحكيم الشهيد التميع البصير اسماء  
افعا هو المبدى الوكيل الباعث المحيى  
الواسع الحبيب المقيت الخبط الخالق البارئ  
المصور الوهاب الرزاق القابض الباسط  
الخالق الرافع المعز المذل الحكيم العدل

اول حديث خاتم الله و صلواته  
فصل في فضائل صلى عليه

١١١

الطيب المعبود المحيى المسميت الوالى الثواب  
المستقيم المقيط الجامع المنعم المانع الضامن  
الهادى البديع الرشيد جون ابن اسماء  
حسنة مذكور شد بسند مناسب است  
حديث شريف مروى في ذكره در تفصيل  
اسامى واجى از افاضات احدث اهل بيت  
ودراسول كافى وغيره ضبط نموده اند  
بتمامه مذكور شود في اصول الكافي  
عن ابي عبد الله عليه السلام ان الله تبارك  
وتعالى خلق اسماء بالحروف غير مصوت  
وباللفظ غير منطبق وبالشخص غير مجسد  
بالتشبيه غير موصوف وباللون غير مصبوغ  
منتهى عنه الاقطار مبعده عنه الحدود  
محبوب عنه من كل متوهم مستغنى عنه مستودع



ان حضرت خاتم النبیین  
صلی الله علیه و آله

(۱۱۴)

و سابقا دانسته شد که آن حقیقت فیض  
منبسط و نفس رحمانی و مظهر اسم رحمن است  
پس تمامی ظهورات مراتب موجودات  
از مراتب تجلی و فیوضات او است از این رو  
خداوند تبارک و تعالی شان فرمود و ما  
أرسلناک الأرحم للعالمین بعبارة اخرى  
حقیقت محمدی را که صورت وجودی قلم  
اعلی و صورت معلومیت ذات است  
مع التعین الاول بافتاب ذات احدیت  
محاذات نام و مقابله کامل حاصل است  
او خود در استغاضه نور وجود و سایر کمال  
هسته محتاج به هیچ واسطه نیست اما نشانی  
حقایق و احیاناً مرا که نار بک نشینان  
ظلمت امکانندی و ساطت وجودی که

ان حضرت خاتم النبیین  
صلی الله علیه و آله

(۱۱۵)

رحمت رحمانیه و رحمت واسعة حضرت است  
استضاءه نور وجود و استفادة فعلیت و  
ظهور ممکن نیست فلذلك قال الله تعالی  
و ما أرسلناک الا رحمة للعالمین صاحب  
لواء الحمد و المقام المحمود بحی الدین کو بد  
المقام عینارة عز استیفاء حقوق المراسم علی التمام  
بعضه کو بند الحمال معنی یرد علی القلب من  
غیرا کتساب فاذا دام و صار مملکا یسمى مقاما  
فالاحوال مواهب و المقامات مکاسب  
والاحوال ناتی من عین الجود و المقامات  
تحصل ببذل الجود در تفسیر صاحب کو بد  
قال علیه السلام اذا قمت المقام المحمود  
تشفعت فی اصحاب الجائر من امتی فلتشفعوا  
فیهم والله لا تشفعت فیمن اذنی ذریبتی



اول حضرت خاتم النبيين  
صلى الله عليه وسلم

تحقق تجلی اول اعلى الله مقامه در شرح فخر  
زبانت بخامعه کوبد المقام المحمود هو الشفا  
والوسيلة در قاموس کوبد الوسيلة  
الواسلة المنزلة عند الملاك والذخيرة والقرن  
بعضه از محققین کوبند المقام المحمود  
من فام فيه لان كل من رآه أحده واثني  
عليه وله اعتباران اعتبار من جهة الفضيلة  
واختبار من جهة الغاضية فاما الأول  
فلكونه اعلى مراتب القرنية الى الله نعم فيجده  
كل احد واما الثاني فلانه لما كان اعلى  
مراتب القرية الى الله تعالى لزم ان يكون  
كل من دونه يحتاج اليه في كل شئ لعلوه  
على كل مقام واحاطته بكل من دونه  
فعلى الأول يراد منه القرب المطلق الذي

فصل في فضائل علي بن ابي طالب  
عليه السلام

هو مقام اواذني وعلى الثاني يراد منه  
التوسط بين الخلق وبين الله سبحانه والشفقة  
من الجانب الاعلى للناذية الى من دونه  
والشفاعة للمقصيرين من اتباع صاحب  
المقام ولهذا فسر المقام المحمود بالشفقة  
والوسيلة لما قلنا حاصل ترجمه آنکه منزلة  
ومقام را محمود کفمن خود بواسطه منقبت  
شرافت و محمود بن صاحبان منزله ومقام  
زیرا که هر آنکس که صاحب آن مقام را ببند  
و بر او محبت و ثنا کوبد و این منزله ومقام را  
بر دو نحو از اعتبار ملاحظه میتوان کرد یکی  
بواسطه افضلیته اقریبیه که بالا تر از آن  
مقابی منصور نیست و باین اعتبار صاحب  
اینگونه منزله ومقام شایسته و شرافت



اول حضرت خاتم الله و صلوات  
فصله فضائل صلی علیه

(۱۱۸)

هر گونه محبت و شائست و دیگر بواسطه  
فاضلیت و احاطت نسبت بمادون خود  
و باین اعتبار تمامی موجودات فاطمه در  
اخذ فیوضات وجودیه و کماله افتخار ذات  
بر صاحب این منزلت و مقام دارند باید که  
صاحب این منزلت عظمی تمامی فیوضات را  
از جانب اعلای خود استفاضه نموده و بر  
مادون خود افاضه کند بدین واسطه این  
مقام را بمقام شفاعت و رتبه و سببه  
تعبیر نموده اند ابا لا کوان بفاعلیته  
ام الامکان بفاعلیته مبین است این  
شریف بر حسب ترتیب من پیش از حضرت  
گذشته مذکور شود چون فهم معنی این  
موقوف بر فهمیدن فقرات سابقه بود

اول حضرت خاتم الله و صلوات  
فصله فضائل صلی علیه

(۱۱۹)

بدین واسطه در مقام شرح بجهت سهولت  
تفهم بعد از فقرات سابقه آورده شد و این  
معنی ابوانیته روحانی تراجمی الی دین خود در  
کتاب فصوص الحکم در فرض مجدی بعبارة  
مفصّلی اذ انموده گوید ولما خلق رسول الله  
بالاصالة لم يرفع راسه قط الى السيادة  
مراعاة مع الحضرة الالهية بل لم ينزل حيا  
لرئيه منذ لا للحضرة واقفا مع كونه  
منقلا حتى كون الله عنده ما كونا عطا  
رئيه الفاعلية بان جعله خليفة للعالم  
مختصا في الوجود العيني معطيا لكل من  
اهل العالم كماله حاصل ترجمه بعد  
از اینکه خداوند عزت شانه حضرت رسول را  
برای بندگی و عبودیت خود بیافریدان



اول حضرت محمد رسا علیه السلام  
فصل فی فضائل صلوات الله علیه

(۱۲۰)

حضرت بر حسب اقتضای عین ثابت خود  
پاس ادب نکر داشته اند از تذلل عبودیت بجا  
ریاست شکر بست و از مقام عبودیت ذلت  
نیاز نکردند تا آنکه خداوند عزاسمه از حقیقت  
او هر آنچه میخواست ایجاد نمود پس بوسیله  
انقیاد ذاتی و عبودیت فطری در جبر قرب  
رتبه فاعلیته را بران حضرت بخشید و  
خلعت خلافت الهیه بر وی بیوشانید  
و او را بر تصرف در تمامی موجودات خائن  
مقتدر ساخت تا آنکه فوضات را از حضرت  
حق جل مجده بسناند و هر فردی از افراد  
عالم را بکمال لایق خود برساند پس جنبه  
فاعلیته که تصرف در عالم عینی باشد جنبه  
اوتسانت و جنبه فاعلیت حق کون الله

اول حضرت خاتم الانبیا علیه السلام  
فصل فی فضائل صلوات الله علیه

(۱۲۱)

عنه من کون که تمامی ارواح را از ان روح  
مقدس ایجاد نموده جهت امیت و ماد در عالم  
امکان بود زانست و در باب اثبات همه  
ابوت و فاعلیته و نزد یک بدن مد علیضه  
از فضیلتی متأخرین گوید خلقهم علیهم السلام  
وجعل الیهم ابصال ما یریدان یصل من  
جوده و کرمه و احسانه الی من لیساء  
من خلقه لان الخلق یدوهم لایقدرون  
علی القبول منه بغیر الواسطه کما اشار علی  
علیه السلام فی خطبه یوم العید فی  
ذکر النبی البشیر الذمیر قال و اشهد ان  
محمد عبده و رسوله استخلصه فی القدر  
علی سائر الامم علی علم منه انفسه عن  
التشاکل و التماثل من ابناء الجفیر و اتجه



اول حضرت خاتم الانبیا علی علیه السلام  
فصل در مناقب صلی الله علیه و آله

(۱۲۲)

ایمرا و ناهیباً عنه اقامه فی سائر عالمیه فی الایام  
ام فقولہ علیہ السلام اقامه فی سائر عالمیه فی الایام  
بشیر الی ما ذکرنا من انه جعل سبحانہ الیهم  
ایصال ما بریدان یصل من جوده و تغذیه  
فی حدیث ابی جعفر علیہ السلام ان رسول الله  
باب الله الذی یؤتی الایامه انہی نقلتہ ملخصاً  
حاصل مقصود آنکه استفاضه خیرات و جوده  
و کما لیه تمامی مکات از حضرت ذات مقدس  
تعالی شان بدون وساطت آن انوار مقدسه  
که ابواب حمت الهیه اند غیر ممکن است باید  
دانست که تمامی این آثار فاعلیت و ابوت  
یعنی تصرف در هیولای عالم جسمانی که بر  
آن حضرت و سایر حضرات معصومین است  
داده میشود جمیعاً از فیوضات عوالم روحانی

اول حضرت خاتم الانبیا علی علیه السلام  
فصل در مناقب صلی الله علیه و آله

(۱۲۳)

ان ارواح مقدسه است نه از خواص مقامات  
جسمانیه و مستبعد نیست بعضی از اذکار  
ناقصه لوازم حقیقت روحانیته را از آثار شخصیت  
جسمانیته باز شناسند و آن مناقب احمدیها  
که از فیوضات خلاف معنوتیه است بر این  
درجه محسوس جسمانی حمل نموده بدین واسطه  
از طریق وسطی منحرف گیرند و زاء خلوه و  
افراط سپرند با آنکه از در سینه و مخاصمت بر  
آمده بدینگونه زبان طعن و طرد گشایند  
و بگویند جسمی که خود فی حد ذاته حادث است  
و قابل فنا و زوال و محل مرض و صحت و عین  
حاجت و نفس فزایش چگونه منشأ این  
فیوضات نامتناهیته از لیه و ابدیه خواهد  
بود بجهت دفع این توهمات بارده لازم شد



سطحها زعمنا ذات كابران جماعت وادب  
مورد حکایت تمام نا انکه لوازم و آثار هر مرتبه  
از مراتب وجود در مقام خود معین و مختصا  
هر درجه از درجات هستی در محل خویش  
مشخص گردد و بمضمون حدیث شریف  
بینا بلخی الثانی و البتة ابر جمع العالی برود  
جوود و تقرب و خوارت غلو و افراط را از  
نموده نا طریقت وسطی و حقیقت سلوک  
اشکار گردد شارح قصی در مقدمت  
فصوص الحکم در فصل ناسع کوبد  
فی بیان خلافه الحقیقه المجدیه و اکتها  
قطب الاقطاب لما تقریر ان لکل اسم  
من الاسماء الالهیه صوره فی العلم  
مسماء بالمهبطه و العین الثابته و ان

كل منها صوره خارجيه مسماء بالمظاهر  
الموجودات العسبه و ان تلك الاسماء  
ارباب تلك المظاهر و هي مربوبها و علت  
ان الحقیقه المجدیه صوره الاسم الجامع  
الاطبق هو ربها و منه القبر و الاستمداد  
على جميع الاسماء فاعلم ان تلك الحقیقه  
هي التي رب صور العالم كلها بالرب  
الظاهر فيها الذي هو رب الارباب فيها  
هي الظاهره في تلك المظاهر كما مر  
فی صورتها الخارجيه المناسبه لصور  
العالم التي هي مظهر الاسم الظاهر رب  
صور العالم و بناطنها ترب باطن العالم  
لا تضر حاج الاسم الاعظم و له الربوبيه  
المطلقه لذلك قال خصصت بفاخر



أول حضرت خاتم الانبياء عليه السلام  
فصل في صفات من صلى الله عليه

(١٢٤)

الكتاب خواتيم سورة البقرة وهي تصديقه  
بقوله نعم اتخذ الله دينا العالمين فجمع عوالم  
الاجسام والارواح كلها وهذه الروبوتية  
انما هي من جهة حقيقتها الامن جهة  
بشريتها فانها من تلك الجهة عبد ربوب  
محتاج الى ربها كما نبتة سبحانه بهذه الجهة  
بقوله نعم قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي  
وانت لما فاعبد الله ندعوه فسماه عبدا لله  
تبيينها على انه مظهر لهذا الاسم دون اسم  
اخر ونبتة بالجهة الاولى بقوله وما منيت  
اذ رميت ولكن الله رمى فاستد رمية الى الله  
ولا يتصور هذه الروبوتية الا باعطاء كل  
ذبح حقها وافاضه جميع ما يحتاج اليه  
العالم وهذا المعنى لا يمكن الا بالقدرة والنا

أول حضرت خاتم الانبياء عليه السلام  
فصل في صفات من صلى الله عليه

(١٢٥)

والصفات الاطية جميعها فله كل الاسما  
يتصرف بها في هذا العالم حسب استعداده  
ولما كانت هذه الحقيقة مشتركة على الجهتين  
الاطية واعمودية لا يصح لها ذلك  
اصالة بل تبعية وهي الخلافة فلها الاجسا  
والامانة واللفظ والقهر والرضا والسخن  
وجميع الصفات لتصرف في العالم وفي  
نفسها وبشريتها ايضا لانها منسوبة وبكاؤه  
عليه السلام وخجروه وصبوق صدره لا ينفكا  
ما ذكرناه بعض مقتضيات ذاته وصفاته  
ولا يعزب عليه مثقال ذرة في السماء ولا  
في الارض من حيث مرتبته وان كان يجوز  
انهم اعلم بامور دنياكم من حيث بشريته  
والحاصل ان روبوتية للعالم بالصفات



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

(۱۲۸)

الْإِلَهِيَّةِ الَّتِي لَمْ يَزَلْ حَيْثُ سَرَّ بِنَيْهِ وَتَجَزَّيْهِ وَ  
سَكَنَتْهُ وَجَمِيعَ مَا يَلْزِمُهُ مِنَ التَّقَاتِيصِ مِنْ  
حَيْثُ بَشَرِيَّةِ الْحَاصِلَةِ مِنَ التَّقْبُدِ وَالنُّزُولِ  
إِلَى الْعَالَمِ السُّفْلِيِّ أَسْمَى حَاصِلِ نَيْتِهِ وَبَشَا  
مَقْصُودَانِكَ چنانچه اسامی مقدسه واجب  
تبارك و تعالی شان را در مقام احدیت  
هیچگونه امتیاز علی و عینی موجود نبود و در  
مقام واحدیه که نخستین تجلی علی است هر  
یک از اسماء مقدسه الهیه را بگونه صورت  
علی که در اصطلاح حکما ماهیات و در زبان  
عرفا احیان ثابت که گویند پدید آید و  
امتیاز علی فیما بین اسماء مقدسه حاصل  
گشت و بعد از این تعین علی تعین عینی و  
امتیاز خارجی بمیان آمده اسمی را مظهری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

(۱۲۹)

بظهور و رسید پس تمامی موجودات خارجی  
که مظاهر اسماء الهیه اند هر یک در تحت  
اسمی که در خود او ظاهر بود واقع شدند و  
هر یک از آنها مظهر اسم مخصوصی گشتند و  
از آن جمله حقیقت محمدی صلوات الله علیه که  
اشرف جمیع موجودات خارجی است در تحت  
مرئوبیه اسم جامع الهی واقع شده و مظهر  
اسم اعظم الهی گردید و چنانچه آن اسم جامع در  
تجلی علی مبدء فوضات جمیع اسامی است  
مظهر او نیز مبدء فوضات تمامی موجودات  
خارجیه است ولی این افاضات بواسطه آن  
اسم جامع الهی است که در این حقیقت ظهور کرد  
و الا خود این حقیقت نیز مانند حقائق بشریه  
دیگر از جمله مخلوقات و درجه کمربود است



اول حضرت خاتم الانبیا علیه السلام  
فصل در فضیلت صلوات الله علیه

(۱۳)

كَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قُلَّ أَيْمَانًا أَنَا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ وَلَكِنْ يُوْحَىٰ  
بِوُحْيِي إِلَيَّ وَإِنَّ حُرَّتْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ  
خود نبی باز بان معجز بیان فرمودند انتم  
اعلم بامور دنیاکم بالجمله تمامی این افاضات  
رتبته از انرا اسم اعظم الهی است با عالم  
بشریت بهیچ وجه مناسب نداد کما  
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَا مِثْبَاطُ ذَرْمِثٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ  
رَحِيمٌ لِّسُّؤَالِهِ وَأَمَانَةٌ وَقَهْرٌ لِّطُغْيَانِهِ  
دعوا لم بشریت اگر بر حقیقت مجدی است  
داده شود نه از جهة بشریت است بلکه  
بواسطه اسم جامع الهی است که از حقیقت  
مجدی نام نهاده ایم و جسم بشری آن حضرت  
نبی کی از مظاهر از حقیقت است المبرک  
بالعناء در قاموس گوید والعناء التسخیر

اول حضرت خاتم الانبیا علیه السلام  
فصل در فضیلت صلوات الله علیه

(۱۳)

الرُّتْفَةُ أَوِ الْكَثْفُ أَوِ الْمُنْطَرُ أَوِ الرَّقِيُّ أَوِ الْإِلَاحُ  
أَوِ الْأَبْضَرُ وَدَرِ الْخَبَارِ نَبْوَتُهُ وَوَرْدُهُ أَنْدَجِي  
از ان حضرت پرسید ابن کان الله قبل ان  
بخلق الخلق قال في العناء عرفا و صوفيا من  
لفظ شریف در دو مورد زیاد استعمال  
کنند داود قصری در استعمال مورد اول  
چنین گوید حقیقه الوجود اذا اخذت  
بشرط ان لا يكون معها شيء وهي المسماة  
عند القوم بالمرتبة الاحدنية المستهلكة  
جميع الاسماء والصفات فيها وليسمى جمع  
الجمع وحقیقه الحقائق والعناء ايضا يعنى  
اگر حقیقت وجود را مجردا از جمیع تعینات  
ومسلوب باعنه جمیع الاعتبارات ملاحظه  
نموده تمامی تعینات و اسما صفات را در



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فصل در فضائل خاتم الانبیا علیهم السلام

(۱۳۲)

حقیقت منزهتک بدانیم در این صورت  
ابن مرتبه از ملاحظه زامقام جمع الجمع و حقیقت  
الکائنات و مرتبه احدیه و مقام عالم کونیند و  
دو مورد استعمالی ثانی نیز چنین گویند  
و مرتبه الانسان کامل عبارت عن جمع  
جميع المراتب الالهية والكونية من العقول  
والنفوس الكلية والجزئية و مراتب الطبيعة  
الى اخر تشریحات الوجود و تسمى بالمراتب العنما  
ایضا فهی مضاهیهة للمراتب الالهیهة و  
لا فرق بينهما الا بالربیة و المرئیة و  
لذلك صار خليفة الله نبي و لبار متصور  
انکه مرتبه انسان کامل عبارت است از ان  
مقام ارفع و منزله بلندی که فارا باشد بر  
جميع مراتب الهیهة و کونیهة و عقول و نفوس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فصل در فضائل خاتم الانبیا علیهم السلام

(۱۳۳)

کلیه و جزئیة و تمامی مراتب طبیعت زانجا  
اخرین درجه منزل هستی و این مقام زامرتبه  
عنايته نیز گویند و این مرتبه نامرتبه الواسطیه  
کمال مشابهت زادار است زیرا که مقام الواسطیه  
عبارت است از اخذ حقیقت وجود با ملاحظه  
جميع اسما و صفات بشرط ابطال انها بجز  
کمالان شایسته خود و مقام انسان کامل  
نیز مظهریت تمامی اسما و صفات الهیهة است  
تمایزی با مقام احدیت و الوهیت ندارد  
جز بر بیة و مرئیة و بواسطه همین جهت  
جامعیت خلعت خلافت الهیهة زانستوار شد  
فاضل جای گوید هر جزئی از اجزاء عالم بجمیع  
اسمی است از اسما و الهی و مجموع عالم مظهر  
جميع اسما اتم بر سبیل تفرقة و تفصیل و



اول حضرت خاتم الانبیا علی علیه السلام  
فصل در فضایل حضرت علی علیه السلام

(۱۳۴)

حقیقتا انبیه کالبه احدیه الجمع جمع  
مظاهر است هیچ جزئی از اجزاء عالم نیست  
که مراد از انسان کامل نموداری نیست  
لکن بر سبیل جمعیت اجمال کونیا عالم کاتبی  
مفصل و مقبول و انسان کامل انتخابان  
بافهست مقبول و ابوابان از دکه نکاشته  
خامه احسانش ابواب عالم ارکانش  
بر لوح وجود زد رقم فهرسته در آخر کار او  
کرد انانیش و تحقق شریف کوبد  
الغناء هو المرتبة الاخذیه باید دانست  
که مقام احدیه و واحدیه از مراتب واجب  
شانه و از مصطلحات معروفه اهل احدیه  
اما مقام احدیه اختصار اگذشت که مقام  
تجرد و فی بشرط لا و صلیب جمع تعینات

اول حضرت خاتم الانبیا علی علیه السلام  
فصل در فضایل حضرت علی علیه السلام

(۱۳۵)

و اعتبارات است باین واسطه تمامی ابیات  
وارد در امتناع معرفت و استخاله اکتناه  
ذات و جیب اخبار و ناهیه از زمانند کریمه  
و عَنَبَ الْوُجُوهُ لِلْحَى الْقَبُومِ وَلَا تَذَكَّرُ الْاَبْصَارُ  
و ظاهر ماعرفناک و من ان الله اخخب عن  
المقول كما اخخب عن الابصار و غیر انها  
تماما باین مقام احدیه رجوع دهند  
اما مقام واحدیه در مصطلح ابن طائفه  
عبارت است از مقام ذات با ملاحظه جمیع  
اسماء و صفات که از مقام الهیه و مقام  
جمع و مرتبه ربوبیه کوبند تمامی ابیات  
و اخبار و آمده در امکان معرفت مانند  
سَرَفِهِمُ الْاِمْتِنَانُ فِي الْاَفَاقِ وَ فِي انْفُسِهِمْ حَتَّى  
ببینیم که آن حق اولم یکفیر یک الله علی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

(۱۲۶)

كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فِتْمَةً وَجِبْرًا لِلَّهِ  
وَلَوْ أَنَّكُمْ أَدَّبْتُمْ بِحَبْلِ عَلَى الْأَرْضِ السَّقْلَ صَبَطَ  
عَلَى اللَّهِ وَالطَّرْفُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ دَانِئِ الْفَأْسِ الْخَلَاءِ  
وغير اینها را جمیعاً بمقام واحدیه راجع بنما  
بالجمله جماعتی که تعریف ماهیات مانوس  
طبیعت آنهاست و توضیح تحقیقات مألوف  
جملت ایشانست در تعریف و تفهیم بنما  
احدیته و واحدیه تحقیقاتی نموده و در کشف  
حقیقت آن سخنها گفته اند از آن جمله غایب  
جایی در آغاز تجلی و ترتیب سلسله قوس و  
عبارات بدیعی آورده و در ضمن آن بیانات  
مراتب احدیت و واحدیت و امتیاز آنها  
از همدیگر مطوباً یاد کرده از آنجا پیکه  
تعقل امتیاز و ادراک تفرقه آن مراتب از

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

(۱۳۷)

اصول مهمه طریقه و حدیث است مستور  
اوزاق ان عبارات زانیه مزید اللات ارة  
والایضاح بر تحقیقات گذشته ضمیت نماید  
و هو هذه حضرت ذوالجلال والافضا  
در ازل ازال چیست کان الله ولم یکن معه شیء  
انجا که نه لوح نه قلم بود هنوز اعیان همه  
که عدم بود هنوز خود را بخود میدانست  
جمال و کمال ذاتی خود را بخود میدید و  
بهمین دانستن و دیدن همه نشو و نما  
شئون و صفات را که در غیب هویت  
ذات اندراج و اندماج داشت بی شائبه  
افتقار بظهور غیر و غیریت میدانست و  
میدید و صدای استغنائی آن الله تعالی  
عَنِ الْعَالَمِينَ بِرُكُوشِ تَارِيكٍ نَشِينَا



ظلمت اما بعد هم بنزد و مهکت در ملک  
بقایم با استغفار با من دیگر و از سر صد صلح و  
عاشق خود و معشوق خود و عشق خودم  
نشسته زانجا بردند ما نم کرد اما در ضمن  
ان کمال ذات و کمال دیگر ایمان که موقوف بود  
بر اعتبار غیر و سوی او بنسب و اعتبار ما  
و در متعارف این طائفه مستحق است کمال جلا  
و استجلال و مشاهده دیگر کمال جلا یعنی ظهور  
او در مراتب کونیه و محالی خلقیه بحسب تلك  
الشؤون و الاعتبارات متمایزة الاحکام  
متخالفة الآثار و مواوئعها و محال و کمال  
استجلال یعنی ظهور خود مر خود را در همین  
مراتب همچنانکه در مقام جمع احدیت خود  
را بخود در خود میدهد خواست خود را باین

خود در خود را بخود در غیر خود در مراتب بقصد  
و کثرت مشاهده کند و این محبت و خواست  
در مقام احدیت چون سایر صفات عین ذات  
بیکانه است و چون ذات بیکانه در صفتی  
صفتی و نشان بی نشانی نشانه علم و عقل را  
در بیان ماهیتش زبان عبارت نیست و  
ذوق معرفت را بوجدان حقیقتش امکان نشانی  
کے ساحت قدس و جلالتش از عبارات سباحت  
و هم و حواس خالی است و کنگره اوج کمالش  
از کسند خاطر فکر و قیاس متعالی اما در  
مرتب و احدیت که مقام تمام است نیز الصفا  
و الذات از ذات و سایر صفات ممتاز است  
و سبیل معرفتش بر باب بندش و دانش بلذ  
امر می است و در و وجدان تا چنانچه ندانند



در حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
فصلنامه فضائل التي صلوا الله

(۱۴)

و چون بدانند تفرمان نتوانند فالاعراب  
لغير واجده ستر و الاظنار لغير واقفه اخفاء  
فصل دوم

در شرح فضائل مناقب حضرت سید المومنان  
وامیر المؤمنین و غیبات المسلمین و فائده العرف  
المجملین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام  
که در شب شنبه در سنه نهصد و ده  
از تاریخ اسکندری در سال سی ام الزعامه  
و در سن بیست و هشت سالگی حضرت  
خاتم النبیین در عهد سلطنت پرویز بن  
هرمز در خانه کعبه از فاطمه بنت اسد بن  
هاشم متولد شد و در بیست و یکم شهر  
رمضان المبارک در شب جمعه قبل از طلوع  
صبح در سال چهارم هجری بضریت عبدالرحمن

در حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
فصلنامه فضائل التي صلوا الله

(۱۴)

ابن ملیح مرادی ملعون بدو حیدر علیه شهادت  
فائز گشت و در غری نجف کوفه که فعلا مراد  
مقدس و مشهد مطهر او است مدفون <sup>و در</sup>  
و سن شریفش در روز ولادت آن بزرگوار  
بشصت و سه سال رسیده بود صلوات الله  
قال الشيخ محمد بن محمد بن علی بن سید الاستاد  
الانوار المهندسی فی العیوب الاصلیة  
السیاح فی العیاف و البحر و بیته المصور لله  
الملکوتیة الوالیة للولایة الناسوتیة انوار  
الواقف و شخص الاطلاق المنطرح فی مرایا  
الا تفرق الافاق سیر الانبیاء و المرسلین  
سید الاوصیاء و الصدیقین صوره الاما  
الاطیفة مادة العلوم القبر المشاهیر الظاهر  
بالبرهان الباطن بالقدر والشان بسمله



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

(۱۴۲)

کتاب الموحود فانهم مصحف الوجود حقیقه  
النقطه البائتیه المتحقق بالمراتب الانسانیة  
خبر اجماع الابداع الکرار فی مغارک الاختراع  
السیر الجلی والنجیم الثاقب علی زبایط علی علیه  
الصلوة والسلام حاصل الترجمة تحقیات  
حضرت خداوند جل اسم بران حقیقت ولایة  
باد که سراسر عالم خلفت است و مشرق طلوع  
انوار احدیة خود در غیوب عوالم لاهوت  
مهندسی خبیثت و در صحاری تضایج و  
سباح بصیر والی ولایت ناسوت است  
ومصور هبوطی ملکوت شخص مجسم عالم  
کلی است مختصر نموده بیان واقع شعاع  
منعکس در مرآی انفس و افاق است و ولایة  
سار بر در تمامی ظواهر و اعماق شرح بیچ اینیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

(۱۴۳)

مرسلین و سید اوصیاء صدیقین صورت  
امانت الهیة و مادة علوم غیر منشاءیه هوش  
ان حقیقت در نظرها هویدا و اشکار است  
و اذناک جلالک لثا و بر عقول بشریة پوشیده  
و مسنور لبملاء کتاب موجود است و آغاز  
مصحف وجود خود حقیقت بائیه است که  
تحقق مراتب موجودات بدو است و تحقیق  
مراتب انسانیة او است شریک نیستا ابداع  
صاحب حملات مکرر در مغارک اختراع  
سراسر اشکار الهی و نجیم الله الثاقب علی زبایط  
علیه الصلوة والسلام الشکر  
چنانچه از فحوی و مذا بلایات و انجیافانند  
ذریة بعضها من بعض ولا یفرق بین احد  
من الرسل و فخره زیارت ان آرزو حکم و



در حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلوات الله وعلیه

۱۴۴

و نور کم و طینتکم واحده طابیت و طهرت  
بعضها من بعض و غیر انها مستقاپیشود  
حقیقت حضرت ختمی مرتبه باطینت و حقیقا  
ائمه اثنی عشر جمعا در واقع و نفس الامر نور  
واحد و کلمه واحده اند تعدد و اختلاف  
واقعی ندارند لکن بر حسب ظهورات دقائق  
و هینا کل مختلفه که بسبب تعینات مخصوصه  
و استعداد مواد و استلزام نشاء حاصل  
هر یک مظهر اسم خاص و دارای مرتبه مخصوص  
هستند بدین واسطه باندازه تفاوت  
ظهورات آنها اشارات و تعبیرات هر  
فصلی نیز مختلف است و چون در اصول  
فضائل و امتهات مناقب اتحاد دارند اگر  
در هر یک فصلی از این فصول مهمه نتیجه

در حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلوات الله وعلیه

۱۴۵

مقصود حاصل شود فهم و ادراک تعابیر  
دیگر بسهولت صورت خواهد گذشت  
و علی سیر الاسرار در قاموس کوید السیر  
بالکسر ما بکم کالسیره جمع اسرار و سیر  
و بجای الدین کوید السیر یطلق فیقال السیر  
باز او حقیقه العالم و سیر الحال باز معرفه  
مراذ الله فیهِ و سیر الحقیقه ما تقع به الا فی  
و در اینجا مقصود از سیر الاسرار حقیقت است  
المستندس فی الغیوب الالهوتیه غیوب  
جمع غیب است و هر آن چیزها که باحواس  
ظاهره ادراک آن ممکن نباشد اثر غیب گویند  
بدین واسطه تمامی عوامل مجردات و دروئیات  
از عوامل غیب الالهوتیه اند و کماهی میشود  
که غیب هوئی و غیب مطلق گویند ذات



حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
صلواته فضائلک صلوات الله

(۱۴۵)

حق و باعتبار لا تعین ازاده نماید و غیب ممکن  
و غیب مصون نبر کو بند ستر ذاتی و کنه و  
زا ازاده کنند از جهت آنکه مصون است از اغیبا  
و ممکن است از عقول و ابصار محیی الدین گوید  
الغیب کل ما ستره الحق منک لایمنه بالجملة  
لا هویت عبارت است از عالم ذات واجب و  
جبریت از عالم اسماء و صفات و ملکوت عالم  
ارواح و نفوس و ملک شهادت عالم ناسوت  
و تفصیل این عوالم بعد از این مشروح خواهد بود  
خواهد شد السباج فی القیام فی البحر و بیته  
در قوس گوید القیام مکان المستوی  
او المفازة لاماء فیها کالقیام و القیام  
و یقصر جمع اقیاف و قیوف و قیاف  
صورة الامانة الالهية ابن فخره اشاره

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
صلواته فضائلک صلوات الله

(۱۴۶)

بایه شریفه در او اخر سورة احزاب انا حرمنا  
الامانة علی السموات والارض فابین ان یحملها  
و حملها الانسان انما کان ظلوما جهولا  
صاحب قوس گوید فابین ان یحملها و حملها  
الانسان ای فابین ان یحملها و خانها الانسان  
و در تفسیر ضافی گوید و فی الکافی عن الصادق  
هی و لایة امیر المؤمنین و فی البصائر عن الصادق  
الامانة هی الولاية ابین ان یحملها کقرا  
و حملها الانسان و الانسان ابو فلان  
بالجملة حاصل و مفاد اخبار و روایات و اورد  
در تفسیر ایه شریفه با اختلاف طرف و تعبیر  
عبارات راجع است بمعنی امامت و ولایت  
پس معنی صورت امامت یعنی حقیقت و عظمت  
ولایة الهیه و بعضی از مفسرین گویند که



بسم حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلوات الله وعلوته

(۱۲۸)

بن اینه شریفه مانند ابان دگر چون و العصر  
ان الانسان لحن خسر و غیر ان کما و تمثیل  
در بیان حالت انسانی و علم ابقاء ان بر  
و ازم و حقوق انسانیت و در واقع لازم است  
که امانتی حقیقتاً موجود باشد از ما همت و  
کنه ان استکشاف شود و از اینگونه تمثیلات  
در کتاب الهی استعمال بلغاً بسیار است  
ولی این تفسیر بخلاف طریقه اهل بیت و  
بعکس تحقیق ظاهر است یعنی عشرت است  
حقیقه النقطه البائنه ابن فقره شریفه  
نیز اشاره بحدیث مشهوری است که بحضرت  
ولا یت ما ب صلوات الله علیه نسبت میدهد  
صدیق العرفاء و المناهین صدیق الدین شیرازی  
در فائحه زابغه از مفاتیح الغیب گوید

بسم حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلوات الله وعلوته

(۱۲۹)

جميع القرآن في باء بسم الله وانا النقطة تحت الباء  
و داود قيصري ان حديث زابده يكون روايتاً  
در خصوص كويد و يؤيد ما ذكرنا قول امير المؤمنين  
ولي الله في الارضين قطيب الوحيين علي بن  
ابيطالب عليه السلام في خطبه كان بخطه ما  
للناس انا نقطة باء بسم الله انا جنب الله الذي  
قرطم فيه بالجملة ابن كماله در اصطلاح محققين  
تمثيل است از مظهر اول و تجلی نخستين  
بودن ان وجود پالهي چه آنچه در عالم كابت و  
ندوين الفاظ و تصور حروف هر لفظي كه  
موجود ميشود اول تعين هستي او از مقام  
نقطه تجلی نموده سپس ان لفظ و حرف موجود  
خواهد شد و همچنين در عالم كابت كويد  
نيز نخستين تعين جميع موجودات از مشرق

بسم حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلوات الله وعلوته



بم حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلوات الله وعلیه

(۱۵۰)

لایث که نفس رخا فی و فیض مقدس است  
ملوع نموده سایر ماهیات زاروشن نماید  
و چنانچه تمامی الفاظ و حروف مفصله در  
حقیقت نقطه بطور اجمال موجود است  
حقیقت و لایث نیز بطور بساطت ذرات  
حقیقت جمیع موجودات است و چون این  
مقدّمات السنه شد ممکن است که استعجا  
انا نقطه تحت باء بسم الله را از استعجالان  
بخازیه شمرده بر تمثیل و استعاره حمل نمایم  
چنانچه معلوم شد و ممکن است که خود این حمل  
و استناد از استعجالان حقیقه باشد نه بر تمثیل  
بخازیه و تمثیل و آن در صورتی است که نقطه  
کتبه را از رقائق نقطه روحانیه پنداشنه  
و خود نقطه کتبه را حقیقتا محمول انا قرار

بم حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلوات الله وعلیه

(۱۵۱)

بدیهم چنانچه سید اسناد در تعلیقات  
مفاتیح در شرح کلمه تحت نقطه گوید ای  
جمیع الموجودات العینیه فی النقطه الکتابیه  
و ذلك اذا أخذت النقطه الکتابیه رقیقه  
للنقطه الحقیقه و ظهور انها فی عالم الوجود  
العینی اه بالجمله ابن ابی جمهور احسانی در  
دینا جرحه کتاب محلی گوید باء عالم ذات است  
و نقطه باء عالم صفات و حرکت با عالم افعال  
و بنا بر این تحقیق معنی حدیث شریف است  
که آن حضرت تعین اول و مظهر صفات  
واجب نعم شانده است و سید اسناد گوید  
اَعْلَمَ أَنَّ اسْمَ اللَّهِ هُوَ الذَّاتُ مَعَ جَمِيعِ الصِّفَاتِ  
الْکَمَالِیَّةِ وَ بَاءُ نِسْمِ اللَّهِ هُوَ الذَّاتُ بِاعْتِبَارِ  
عِلَّتِهِ وَ سَبَبِیَّتِهِ لِلاِشْبَاهِ وَ نُقْطَةُ تَحْتَ



در حضرت امیر المؤمنین علیه  
فصل در فضائل صلوات الله

الباء عبارة عن العقل الكل ويمكن ان يكون  
المراد بالباء عقل الكل والمراد بالنقطة هو  
نفس الكل وعارف كامل بحسب الدين در  
فوحات كويد الباء انواع ثلاثة شكل الباء  
ونقطتها والحركة فصار فيها العوالم  
الثلاثة فالباء ملكوتة والنقطة خبروتة  
والحركة شهادته وملكوته والايه المحذوفه  
التي هي بدل منها هي حقيقة القائم بها  
الكل واجتنب رحمة منه بالنقطة التي تحجب الباء  
وبعضي از محسبين در تعليل ابن احتجاب كويد  
لانه لو ظهرت تلك الحقيقة لا حرف سبجا  
جلاله كلما انتهى اليه نظره از علاء الدر  
سمناني رساله مخصوصي در تحقيق حقيقت  
نقطه وية استنار او در تحت بانظر رسيد

در حضرت امیر المؤمنین علیه  
فصل در فضائل صلوات الله

واذ جمله عبارة الشرايئست واما وقوع النقطة  
تحت الباء في البسمة وشرايئها بالصود  
الحروفية واجتبابها بطواهر الاشياء الكلتنا  
وبروزات مراتب الحروف في الادوار الحرفية  
والاطوار الرقيبية بين عين حقيقتها وتجدد تكرارها  
في درجات خصوصياتها ومنازل ما هي تعلقها  
وهي مع ذلك على مجرد اطلاقها وتراهه  
وحدتها لم يتغير ولم يتبدل اشارة الى  
استنار احدية الهوتة في ملائيس درجات  
الامكانية ومظاهر درجات الاكوانية  
وابتداء طوابع نفس الرحمانية الذي ديانته  
تعين حقائق العلويات والسفليات  
وتجليات الوجودية التي بقضائياتها تكتون  
افراد مراتب الموجودات فيحسب الاستعداد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ رَضَائِكَ صَلَوَاتِ اللَّهِ

(۱۵۴)

الْمَكْتُوبَةِ تَكَثَّرَتْ تَصَارِيفُهَا بِسَبَبِ  
الْقَابِلِيَّاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ تَعَدَّدَتْ نَارُ تَجَلِّيَاتِهَا  
وَهُوَ تَعَالَى فِي ذَاتِهِ الْقَدِيمَ عَلَى نِزَاهَةِ قَدَمِهِ  
وَحَقِيقَةَ إِطْلَاقِهِ جَلَّ جَنَابُ عَظَمَتِهِ عَنِ شِرَا  
الْإِمْتِكَانِ وَتَغْيِيرَاتِ الْأَعْيَانِ انْتَهَى حَاصِلُ  
وَلِبَابِ مَقْصُودِ أَنْكَرِ وَاقِعِ شَدْنِ نَفْطِ دَرِ  
تَحْتِ بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ وَاخْتِفَاءِ أَنْ بَاصُورِ وَاشْكَ  
حُرُوفِ بَدُونِ أَنْكَرِ دَرِ حَقِيقَتِ بَسَاطَتِ  
نَفْطِ تَغْيِيرِي حَاصِلِ شُودِ إِشَارَةِ اسْتِ  
بِاسْتِنَادِ احْدَثِ وَاجِبِي دَرِ مَلَابِسِ امْكَانِ  
وَمُظَاهَرِ الْكُؤَانِ بَدُونِ أَنْكَرِ دَرِ احْدَثِ حَقِيقَةِ  
كَثْرَتِي بَدِيدَارِ شُودِ چِنَا فِجْ ظَهْوَرِ تَمَائِي حُرُوفِ  
بِوَاسِطَةِ تَعْيِينَاتِ نَفْطِ وَتَعَدُّدِ وَاخْتِلَافِ  
كَلِمَاتِ وَارْقَامِ بِسَبَبِ تَكَرُّرِ تَجَلِّيَاتِهَا وَاسْتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ رَضَائِكَ صَلَوَاتِ اللَّهِ

(۱۵۵)

هَكَذَا ظَهْوَرِ تَمَائِي عَوَالِمِ امْكَانِ بِوَاسِطَةِ تَجَلِّي  
ذَاتِي حَضْرَتِ احْدَثِ وَامْتِدَادِ طُورِ فَاتِخِ  
رَحْمَانِي وَفَضْلِ مَقْدَرِ اسْتِ كَبَرِ حَسَبِ اخْتِلَافِ  
اسْتِعْدَادَاتِ وَتَعَدُّدِ جِهَاتِ قَابِلِيَّاتِ  
أَنَارِ تَجَلِّيَاتِ حَضْرَتِ حَقِيقَةِ تَعَالَى شَانِهِ مَرَا  
كَثْرَتِي بَدِيدَارِ شُودِ وَبِأَوْجُودِ عَرُوضِ أَنْ  
كَثْرَتِ كَبَرِ تَكَرُّرِ تَجَلِّيَاتِ حَضْرَتِ وَاجِبِي  
بِظَهْوَرِ سَبِيدِهِ أَنْدِ وَحَدَثِ حَقِيقَةِ حَقِيقَةِ  
بِصَرَافِ بَسَاطَتِ وَسَدَاجَتِ وَحَدَثِ  
بَاقِي اسْتِ إِيْضَاحِ وَتَعْلِيمِ چُونِ  
رَشْتِهِ سَمْعِ بَرِ تَجَلِّيَاتِ ذَاتِيهِ وَاجِبِ كَشِيدِ  
لَازِمِ شُدِ دَرِ بَابِ تَوْضِيحِ مَقْصُودِ مَرَا  
نَكَاشْتِهِ اعْتِرَاضَاتِي رَا كَبَرِ دَرِ خُصُوصِ  
وَحَدَثِ وَجُودِ وَوَجُودِ مَطْلُوقِ ذَانِسْتِنِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

(۱۵۶)

حضرت حق بریحی الدین و سایر عرفا نموده اند  
من دفع نماید باید دانست اینگونه کلمات  
متشابهات که بر حسب ظاهر و جمالی از نظر  
دلالت مینماید بر سر بیان حقیقت و اجبی که  
مراتب ممکنات و تطورات و بشئون و اطوار  
موجودات در طی مطالبی ضمن عبارات  
عرفا و صوفیه بسیار است بدین واسطه  
جمعی از مفسرین در علم تصوف را در مقام  
این نکته غفلت و اضطرابی روی داده  
چنان پنداشته اند که مقصود بچی الدین  
و سایر عرفا و را شدن از آنگونه عبارات  
از است که ذات واجب تعالی شان را بی  
حد ذاته مانند کلی طبیعی هیچگونه تعیینی نیست  
و معین بنوعین افراد و مشخص بشخصی است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

(۱۵۷)

فلهذا در تمامی موجودات ساری است و  
خود فی حد ذاته سوای حقائق موجود امریه  
محفوظی ندارد حتی آنکه لایه الوده سمانی  
که صاحب رساله نقطه و خود قائل آن عبارات  
مشروح است او نیز بیان کمال تدریب چنانچه  
در شرح حالات بچی الدین مذکور شد  
همین اعتقاد را بر شرح بچی الدین نسبت داده  
و بر او اعتراض آورده و از جماعتی شنیده ام  
در الزام این عقیدت بر شیخ و منابعین او  
بدینگونه احتجاج نماید گویند بر عقیده عرفا  
حقیقت واجب تعالی شان همین حقیقت است  
و حقیقت هستی بر زعم آنها ساری است پس  
حقیقت و اجبی ساری است تعالی شان عتدا  
بقوله الجاهلون علوا کبیرا و بخاطر نمی بیند



حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلواته فضائل صلوات الله

(۱۵۸)

که حقیقت واجب عن حقیقت هستی خاص است  
نه هستی مطلق و آنچه ساری است هستی مطلق  
نه هستی خاص و بعد از این که حقیقت واجب عن  
حقیقت وجود باشد چگونه میتواند مانند  
کلی لاتعن باشد و حال آنکه حقیقت هستی  
منعین بنعین ذاتی است که منافی جمیع تعینات  
و تمامی این اشتباهات بواسطه غفلت از  
موارد استغالات است چنانچه اعتراض علماء  
الدوله از اینجا برخاسته که بحی الدین وجود واجب  
را وجود مطلق گفته و ملتفت نکشند که وجود  
مطلق نیز در موارد استغالات معانی مختلفه  
دارد فاضل صبه در حاشیه شوارق کوبه  
اعلم ان الوجود قد يطلق ويراد به المعنى  
النسبي الذي هو من المقولات الثانية التي

حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلواته فضائل صلوات الله

(۱۵۹)

لا يكون وجوده الا في العقل وقد يطلق ويراد  
به المعنى الحقيقي الذي هو من مبدء الآثار و  
منشاء الأحكام ويعبر عن الأول بالوجود  
النسبي وعن الثاني بالوجود الحقيقي وهو  
حقيقة بسيطة شخصية الى ان قال فالوجود  
الحقيقي واحد ومع وحدته له مراتب متفاوتة  
بالنقل والتأخر والغنى والفقر وأعلى مراتبه  
هو المرتبة التي لا يتقدمها مرتبة حقيقة  
الواجب بالذات والمرتبة التي بعدها هي  
اثان واطوار ومن هنا قيل بحمكون  
بقانون سبق کردیم تصفح ورفا بعد ورف  
حقا که نتواندیم وندیدیم در او جز ذات  
حق و شئون ذاتیه حق هم اعلم ان الوجود  
الحقيقي قد يؤخذ بشرط الا والمراد سلب



حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلواته فضائل صلوات الله

(۱۶۰)

جميع التعيينات والنقضات وقد يؤخذ  
لا بشرط التعيين وقد يؤخذ بشرط التعيين  
الثالث وجود المستمكن والاول وجود الواجب  
تعالى والثاني امر وقد يعبر عنه بالوجود  
المطلق والمراد سلب جميع التعيينات حتى  
التعريف بالاطلاق ويعبر عن الثاني بالوجود  
المطلق ايضا والمراد التعريف بالاطلاق  
ولما قيل ان الوجود المطلق هو الواجب  
جمع كثير ان المراد هو الثاني وليس كذلك  
بل المراد هو الاول فمن قال بان الوجود  
لا بشرط التعيين واللا تعين هو الواجب  
فقد اخطا وصل ولم يفهم المراد بل عنه  
غفل فاستقيم كما انيت فلا تكون من الحجة  
وازاين تحقيق تحقق رسيد که وجود مطلقا

حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلواته فضائل صلوات الله

(۱۶۱)

در دو مورد استعمال نمایند یکی بمعنی نفس  
جميع تعینات حق تعالی باطلاق و بیان معنی  
واجب باوجود مطلق گویند و دیگر وجود  
گویند هسته مطلق و مطلق هسته لا بشرط  
ازاده نمایند و ان فعل واجب امر است  
که مستحق است بقبض مفید و نفس بخانه  
و ظل معدود که ساری است در تمامی موجودات  
پس برهن شد که اعراض علماء الدوله و  
جماعت دیگر در وجود مطلق دانستند  
بر شیخ العرفا بحی الدین از اصل غیر وارد است  
صلوات الحکماء و المناهین صدر الدین شراز  
در شرح اصول کافی بعد از آنکه مزایب جو  
ذایه همین تفصیل ذکر مینماید انگاه گوید  
و اعلم انه اذا اطلق في عرفهم الوجود المطلق



حضرت امیر المؤمنین علیہ  
صلوات الله علیہ

(۱۶۲)

على الحق الواجب بكون مرادهم الوجود بالحق  
الاول اي الحقيقة بشرط لا شيء والتنزيه  
لا المعنى الاخير والا يلزم عليهم المقاسد  
الشبيعة من الاتحاد والاباحية والحلول و  
سائر التفاتيص فعلم ان التنزيه المحض والتفكير  
الصرف كما راه المحققون من الحكماء واحكامه  
الشرايع ياق على الوجه المقرر المبرهن عليه  
بلاشك ودرتيب بعد ان يعرف الفرق بين  
مراتب الوجود والى هذه المراتب الثلاث  
اشار التتمنا في حاشيته على الفتوحات  
الوجود الحق هو الله والوجود المطلق فعله  
والوجود المقيد اثره ولم يرد بالوجود المطلق  
العام الا تنزيحي بل الفيض الانبيائي و  
اذا تحققت هذه المراتب الثلاث علمت

حضرت امیر المؤمنین علیہ  
صلوات الله علیہ

(۱۶۳)

ان اول ما ينشأ من الذات الاحدية والوجود  
الحق الذي لا وصف له ولا رسم ولا نعت ولا  
اسم فهو هذا الوجود المنبسط الذي يقال  
له الحق المخلوق به ونفس الرحمن واما يقال  
له حقيقة الحقائق وحضرة الاسماء ومرتبة  
الواحدية وحادثة الجمع واسم الله انتهى  
بالجمله جامع عرفا كما هي وجود تويند واز  
حقيقت و اجبا اراده نمايند و كما هي نيز وجود  
كويند و ازان مطلق هسته اراده نمايند و اين  
مطلق هسته سواي مفهوم غلام بد بهي بلکه  
منشاء اشراع مفهوم غلام بد بهي است پس اگر  
كويند وجود سناري است مطلق هسته ترا  
اراده نمايند که ذات واجب بكي از مراتب  
تعبيرات او است وغير منها هي است مدله و



فصل في صفات النفس النورية  
فصل في صفات النفس النورية

(١٥٦)

عِدَّةٌ وَشِدَّةٌ وَكَأَهِ نَبْرٍ كُوبِنْدٍ وَجُودِ سَارِي  
سَرِيَانِ وَجُودِ مُنْبَسِطٍ وَفِضِ مُقَدَّسٍ وَنَفْسِ  
رَحْمَانِي مَرَاذِدِهِ مَبْتَمَانِي جَنَانِي بِحِي الدِّينِ خُودِ  
دَرَفِضِ بِحَدِي صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ مُصَرَّحًا كُوبِدِ  
كَه طَبِيعَتِ سَارِيَّةٍ دَر مَوْجُودَاتِ هَمَانِ نَفْسِ  
رَحْمَانِي أَمْتِ وَعَيْنِ عِنَارِ تَشَابُهِ اسْتِ  
وَلَيْسَتْ الطَّبِيعَةُ عَلَى الْحَقِيقَةِ إِلَّا النَّفْسُ الرَّحْمَانِيَّةُ  
فَأَنَّ فِيهِ انْفِطَحَتْ صُورُ الْعَالَمِ أَخْلَافُهُ وَأَسْفَلُهُ  
لِسَرِيَانِ النَّفْحَةِ فِي الْجَوْهَرِ الْهَبُوبِ لَا فِي فِي عَالَمِ  
الْأَجْرَامِ خَاصَّةً وَأَمَّا سَرِيَانِيهَا لَوْ جُودِ الْأَرْضِ  
النُّورِيَّةِ وَالْأَعْرَاضِ فَذَلِكَ سَرِيَانِ أَخْرُ  
وَبِحَقِّ شَرِيفِ نَبْرٍ كُوبِدِ النَّفْسِ الرَّحْمَانِيَّةِ عَيْنِي  
عَنِ الْوُجُودِ الْعَامِّ الْمُنْبَسِطِ عَلَى الْأَعْيَانِ عَيْنِي  
وَعَنِ الْهَبُوبِ الْحَامِلَةِ لِصُورِ الْوُجُودَاتِ

فصل في صفات النفس النورية  
فصل في صفات النفس النورية

(١٥٧)

عَيْنِ النَّفْسِ الرَّحْمَانِيَّةِ بِالطَّبِيعَةِ عِنْدَ الْحُكْمَانِي  
بِسَازِئِنِ تَصَرُّفَاتِ وَأَخْبَرِ بِشُودِ كَهْ طَبِيعَتِهِ مَوْجُودِ  
أَزْ سَرِيَانِ ذَاتِ وَاجِبِ تَعَالَى شَانِهِ جِهَ أَكْرُ  
الْعِيَادِ بِاللَّهِ عَيْنِ ذَاتِ سَارِي بُوْدِ جَنَانِي  
بَعْضِي أَرْضِ عَفَاءِ عَقُولِ كَلْبِنِ أَرْضِ فَارَابِدِينِ  
كُونِهِ تَهْمَتِ شَنِيعِ مَتَهَمِ نَمُودِهِ أُنْدِ دَبِكْرِ  
نَفْسِ رَحْمَانِي وَفِضِ مُقَدَّسِ لَازِمِ نَبُوشَارِ  
فَبَصْرِي دَرِ فَصْلِ أَوْلِ أَزْ مَقْدَمَاتِ فَصُوحِ  
بَيَانِ اثْبَاتِ نَكْهِ حَقِيقَتِ وَاجِبِ نَفْسِ وَجُودِ  
بَعْدَ أَرْهِنَارِ مَبْسُوطِي جَنِينِ كُوبِدِ  
الْوُجُودِ الْعَامِّ الْمُنْبَسِطِ عَلَى الْأَعْيَانِ فِي الْعِلْمِ  
ظَلٌّ مِنْ أَظْلَالِهِ لِتَقْبِيدِهِ بِعُومِهِ وَكَذَلِكَ  
الْوُجُودِ الذِّهْنِيِّ وَالْوُجُودِ الْخَارِجِيِّ ظِلَانِ  
لِذَلِكَ الظِّلِّ لِتَضَاعُفِ التَّقْبِيدِ وَاللَّهِ الْأَشْيَاءُ

وجود منبسط ونفس حار ذات نواز سوزان



حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلواته فضائل صلوات الله

(۱۶۶)

بِقَوْلِهِ تَعَالَى أَلَمْ نَزَلْ لِيَدِكَ كِتَابٌ مَدَّ الْأَيْدِيَ وَ لَوْ  
شَاءَ لَجَعَلَهُ سَائِجًا فَهَوَّ الْأَوَّابِينَ لَوْ جِئُوا الْحَىُّ  
سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى الثَّابِتُ بِيَدَانِهِ الْمَثْبُوتُ لِعَبْرِهِ  
یعنی وجود عام منبسط بر اعیان ثابت در عالم  
علم الهی که عبارت از قبض اقدس است <sup>است</sup> ظلی  
از اطلاق حقیقت وجود چنانچه وجود  
و وجود خارجی نیز از اطلاق این ظل و وجود  
منبسطند و آن حقیقت وجود که این هستیها  
از اطلاق او بند ذات واجب تعالی شانه است  
پس از این تحقیق معلوم میشود حقیقت وجود  
که نفس ذات واجب است صوای وجود  
منبسط علمی و قبض اقدس و غیر از وجود منبسط  
خارجی و قبض مقدس و غیر از وجود ذهنی و  
خارجی است و بدیهی است که سرانجامی از

حضرت امیر المؤمنین علیه  
صلواته فضائل صلوات الله

(۱۶۷)

لوازم قبض قدس است و سرانجام خارجی  
از لوازم نفس رحمانی و قبض مقدس و تمامی  
انها از اطلاق حقیقت وجودند پس اگر  
حقیقت وجود <sup>خود</sup> در حد ذاته منعین نبود و  
مرتبه مخصوصی نداشت چگونه ممکن بود که  
وجود لا منعین منشأ این فوضات حلقه  
این ظهورات شود پس اگر هر یک از عرفا  
وجود واجب و وجود مطلق گویند و وجود  
لا بشرط غیر متعین نخواهند ستد است  
دامت افاضانه گوید بهیچیک از عرفا و خصوصاً  
زاکر عالم علمی را و ذای عالم عینی دانند چنان  
نست که حقیقت واجب را ساری تصور <sup>نمایند</sup>  
زیرا که اگر حقیقت وجود ما را شکل طبیعی  
حد ذاته غیر منعین و لا بشرط و ساری در



حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
فصل فی فضائل صلوات الله

(۱۶۸)

افراد و مشخص بشخص مصادیق باشد عالم  
علم و عین متحد میشوند و حال آنکه عالم علی و ذرات  
عالم عینی وجود سابق مشخص لازم دارد و فاطمه  
عرفا من الصدر الی السافز بر عالم علی که عالم  
اعیان ثابته باشد بطور سابقیت بر عالم  
عینی اتفاق دارند و کسی میتواند حقیقت  
ذات زاساری بداند که عالم علی را معتقد  
نیاشد و در این صورت اشخاصی که عالم علی را  
انکار نموده و ذات زاساری بدانند چنین  
اشخاص را جز مذهب دهرتیه و ناطوریه  
که در زمان ما نشی میروند مذهب دیگر  
نخواهد بود پس مرجع و مال مذهب عرفا  
و صوفیه فاطمه را جمیع است بمسلك صدق  
الحکماء و المناظرین صدر الدین شیرازی

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
فصل فی فضائل صلوات الله

(۱۶۹)

که وجود حقیقت واحده است دو مراتب  
مرتبه اعلای آن که غیر منهاهی است مدته  
و شدته و عده مرتبه واجب است و باقی مراتب  
مسکات با اختلاف شدت و ضعف از عالم  
عقول که فعلیت صرفند تا مرتبه هبوطی که  
قوة محض است چنانچه حاجی بیرواری اطال الله  
مقامه در منظومه خود در بیان این مذهب  
الْفَهْلَوِيُونَ أَلَوْحُوعِنْدَهُمْ حَقِيقَةُ ذَاتِ الشَّكَاكِ  
مَرَاتِبًا غَنِيًّا وَفَرًّا مُخْتَلِفًا كَالنُّوْحِ جَمَانًا تَقْوَى وَ  
و هببیک از مفسد و محذورات که بر سران  
ذات واجب وارد بود بر این مسلك و در نسبت

فصل سیم

در شرح فضائل و مناقب انسبه حورا و  
فاطمه زهرا صلوات الله علیها که بر حسب



بسم حضرت زین العابدین علیه السلام  
فصل در فضائل صلوات الله علیها

۱۷۱

روایات ششعه بعد از مضمی پنجسال از نبوت  
حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله در  
بیستم ماه جمادی الاخره در مکه معظمه از خود  
کبری متولد شد تقریباً بعد از دو سال بعد  
از ورود مدینه به حضرت سید الموحّدین  
امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک شد  
و بر حسب روایتی که نقله الاسلام محمد بن  
یعقوب کلینی در اصول کافی از حضرت صادق  
حدیث نموده بعد از حضرت رسول زبانه  
از هفتاد و پنج روز در قید جنات نبود و  
در روایت دیگر جهل روز نوشته اند بنا  
بر روایت کلینی در صورتی که بر حسب مشهور  
وفات حضرت رسول زاد بیست و هشتم  
صفر بدانیم وفات حضرت فاطمه اکرمه

بسم حضرت زین العابدین علیه السلام  
فصل در فضائل صلوات الله علیها

۱۷۱

در شهر اتفاق نیفتد در سیزدهم جمادی  
الاولی خواهد بود و الا در چهارده یا پانزده  
و در بیستم ماه جمادی الثانیه نیز روایتی در  
وفات آن حضرت رسیده و نورالدین علی بن  
محمد بن احمد مالکی وفات آن محدث را از شیخ  
کمال الدین طلمی در فصول المهمه در بیستم  
شهر رمضان المبارک روایت نموده است  
قال الشيخ محمد بن محمد بن علی الجوهري  
القدرية في تعابير الانبياء صون  
النفس الكلية جواد العالم العقلية ضعة  
الحقيقة النبوية مطلع الانوار العلوية  
عين عبون الامرار الفاطمية الناجية  
المحبة لمحبيها عين النار ثمرة شجرة اليقين  
سيدة نساء العالمين المعروفة بالقد



بسم حضرت زهرا علیها  
فضله فضائل صلوات الله

(۱۷۲)

الْبَحْثُ وَالْمَوْلَةُ بِالْقَبْرِ قَرِيبَةً مِنَ الرَّسُولِ الزَّهْرَةَ النَّبُولِ  
عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَنَبِيَّ تَجَانُّنَا كَمَا  
بِرَّانِ يَا كَبْرَهُ جَوْهَرِ قَدَسٍ بَادٍ كَمَا تَجَرَّدَ قَدَسِيَّةً  
دَرْهِيئَةً اَنْسَبَهُ عَالَمِ بَشَرِيَّةٍ ذَا زَيْنَتِ تَشْكِيلِ  
ذَادِهِ اَنْ حَقِيقَتِ ظَاهِرِهِ خُودِ صُورَتِ نَفْسِ  
كُلِّيٍّ وَجُودِ عَالَمِ عَقْلِيٍّ اَنْتِ كَمَا دَرِصُورَتِ شَرِيَّةً  
بِضَعَةِ حَقِيقَتِ اَحْمَدِيٍّ وَمَشْرِقِ اَنْوَارِ عِلْمِ  
عِلْمِ عَلَوِيٍّ وَسِرِّ حَيْثُ اسْرَارِ مَكْنُونَةٍ فَاطِمِيَّةٍ  
چنانچه اَنْ حَقِيقَتِ فَاَدَسَهُ دَرِ اَفَاذِ نَزْوَلِ  
اَزْ مَقْدَسَاتِ عَالَمِ عَقْلِيٍّ بُوْدَهُ دَرْهَنْكَامِ  
عُودَتِ وَصُعُودِ نَبِيٍّ خُودِ اَزْ اَدْنَا سِ بَشَرِيَّةٍ  
رَسْتِكَارِ وَاَزَادِ كُنُنْدَةِ دُوسْتَا رَا اَزْ اَسْتِ  
اَزْ نَكَايَتِ نَارِ اَنْ جَوْهَرِ قَدَسِيَّةٍ شَبْرِيَّةٍ  
ثُمَّ شَجَرِ مَعْرِفَتِ وَبَقِيَّةٍ وَسْتَرْكُ سَبْتِ اَنْسَا

بسم حضرت زهراء علیها  
فضله فضائل صلوات الله

(۱۷۳)

عالمی است که قدر مراتب فضائلش معروف  
و مشوای جسد عنصرتی اش مجهول نور دیده  
حضرت رسول بنام فای و لقب گرامی زهراء  
بنول علیها الصلوة والسلام الشرح  
الجوهرة القدسية جوهر حقیقی را گویند  
که در مقام وجود خارجی محتاج بموضوع  
نیاشد بخلاف عرض که محتاج بموضوع است  
و اَنْ جَوْهَرِ بَرْدِ دُوقَسْمِ اَسْتِ مَجْرَدِ و مَادِي  
جَوْهَرِ مَجْرَدِ نَبَرْدِ و قَسْمِ اَسْتِ زَبَرِ اَكْرَهْ اَزْ اَنْ  
و فَعْلًا مَسْتَنْغِي اَزْ مَادِهِ اَسْتِ اَنْ اَرْ اَعْقَلِ كُو  
وَ اَكْرَدَا اَنَا مَسْتَنْغِي يَاشُدْ فَعْلًا بَدُونِ فَعْلِ  
اَنْ اَنْ نَفْسِ كُو بِنْدِ و غَيْرِ مَجْرَدِ نَبَرْدِ بَرَسِ قَسْمِ اَسْتِ  
صُورَتِ اَسْتِ و هَبُولِيٍّ وَ جِسْمِ لَيْسِ مَكْرَمِ اَسْتِ  
اَزْ لَفْظِ جَوْهَرِ بَمَلَا حِظَرِ تَقْيِيدِ بَقَدَسِيَّةٍ



بسم حضرت زهرا علیها  
صلوات الله علیها

(۱۷۴)

حقیقت عقلیه مجرده ازاده نموده باشد  
زیرا که معنی قدسیته مجرد صرف است چنانچه  
محقق شریف گوید التَّسْبِيحُ تَبْرِيءٌ بِحَسَبِ  
مَقَامِ الْجَمْعِ فَقَطُّ وَالتَّقْدِيسُ تَبْرِيءٌ بِحَسَبِ  
مَقَامِ الْجَمْعِ وَالتَّفْصِيلُ فَيَكُونُ أَشَدَّ وَحَمَلٌ  
که مقصود از جوهره قدسیته نفس رحمانی  
و هیولای کلیه باشد و بمناسبت مورد  
و بقربینه صورت نفس کلیه که بعد از این  
مذکور میشود شق ثانی اقرب است و هیولای  
کلیه چنانچه گذشت در باب مرتبها از مراتب  
همان نفس رحمانی است چنانچه بعضی گویند  
وَلَسْتُمْ هَذِهِ الْحَقِيقَةُ الْجَوْهَرِيَّةُ فِي اضْطِلَاحِ  
اَهْلِ اللَّهِ بِالنَّفْسِ الرَّحْمَانِيَّةِ وَالْهَيُولَى الْكَلِمِيَّةِ  
وَمَا يَنْعَبُنْ مِنْهَا وَصَارَ مَوْجُودًا مِنْ الْمَوْجُودَاتِ

بسم و مناقب حضرت زهرا علیها  
صلوات الله علیها

(۱۷۵)

بِالْكَلِمَاتِ الْأَلِهِيَّةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ لَوْ كَانَ النَّجْمُ  
مِدَادًا وَالْكَلِمَاتُ بَنِي تَقْدِيرِ النَّجْمِ لَخَرَّاهُ صَوْرَةَ النَّبِيِّ  
الْكَلِمِيَّةِ مَعْنَى نَفْسٍ كَمَا يُوْهَرُ بِسَبْتِ مَجْرَدِ  
مَادَّةٍ بِحَسَبِ نِزَاجَاتِ سَابِقَاتِهَا وَأَنْفَاءِ كَذَلِكَ وَجِهَةٌ  
اِخْتِصَاصُ أَنْ حَضَرَ بِأَيِّ صِفَاتٍ مَعْلُومَةٍ  
زیرا که هیولای کلیه که در فقره سابقه مذکور  
شد قوه محض و محض استعداد است و حقیقت  
نفسیه نیز منشأ ناثر و محل قبول و انفعال  
چنانچه حقیقت عقلیه منشأ فعل و ناثر  
و چون ناثر و انفعال از لوازم نسوانتیه است  
بدان واسطه آن حضرت را با مقام نفسیه  
علاقه اتصاف و مناسبت مظهریت بیشتر است  
زیرا که آن حضرت محل قبول تمامی فیوضات  
و در مقام معنویت جمیع موجودات اجزاء



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ

(۱۷۶)

روحانی است و مضایح امامت زامشکوه جسمانی  
حکیم محقق فاضل نوری نورالله مضجعه در  
تعلیقات مفاصح گوید اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ  
مُبَارَكَةٍ اِیْ أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ الْمُبِیْنِ وَهُوَ الْقُرْآنُ  
الْکَلِمَیْنِ فِی الْقَاطِبِیَّةِ الرَّهْزَاءِ وَالرَّهْزَاءُ هُوَ  
حَوَاءُ رَوْحَانِیُّ اَللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ  
مَثَلُ نُورِهِ کَمَثَلِ كَوْکَبٍ اِی الْقَاطِبِیَّةِ الرَّهْزَاءِ  
فِیْهَا مِصْبَاحٌ اِی الْمَحْدِیَّةِ الْبِیضَاءِ الْمِصْبَاحُ  
فِی رُجَا حَیْ اِی فِی الْعِلْوِیَّةِ الْعُلَیَاءِ وَالْعِلْوِیَّةُ  
نَزَلَتْ فِی الْمَشْکُوهِ الرَّهْزَاءِ اِیَّةُ نَزُولِ رُوحِ  
الْکَلِمَیْنِ فِی الْجِسْمِ الْکَلِمَیْنِ الَّذِی فِیْهِ یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ  
حَکِیْمٍ اِی اِمَامٌ بَعْدَ اِمَامٍ اِلَى یَوْمِ الْقِیَمَةِ  
اِلَى اَنْ قَالَ فَافْهَمْ قَائِمٌ مِنَ التَّرْمُوزِ  
حَاصِلٌ مَقْصُودٌ اَنْکَ مَا نَازَلَ کَرْدِیْمِ اَدَمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ

(۱۷۷)

کتابی را که علویّه علیها و فاروق کلی باشد در  
فاطمیّه زهراء که حواء روحانی است و مقصود  
از مشکوه وارده در ایه نور فاطمیّه زهراء است  
و منظور از مصباح ایه وافی هدایه محمدیه  
بیضا که عقل کل و آدم کلای است و غرض از  
لفظ از جامه علویّه علیها است که در مشکوه در  
نزول کرده چون روح کلی که در جسم کل جای  
و از نزول روح در این جسم از آن مشکوه ظاهر  
مقدسه امامی بعد از امام که ظاهر میشود  
نار و قیامت مطر ز اوزاق گوید که محمدیه  
بیضا از در این عبارت حکیم نوری بر عقل  
کل و آدم کلای ترجمه و تفسیر نمودم در  
نباشد مظالم کنندگان این دفتر بجهت  
ان ترجمه مطالبه سندی از اصطلاح



(۱۷۸)

رومای قوم نمابند اگر چه این معنی در طری  
 عنایات عرفا شواهد بسیار دارد ولی محکم تر  
 از همه عبارت محقق شریف است که از کتاب  
 اصطلاحات آن جماعت اخذ و التماس نموده  
 البیضاء العقل الاول فانی مرکز العباد و  
 اول من فصل من سواد الغیب وهو اعظم  
 تیرات قلبه فلذلك وصف بالبیاض  
 ليقابل بياضه سواد الغیب وهو اول  
 موجود برحق وجوده علی عدمه والوجود  
 بیاض والعدم سواد انتهى ثمرة شجرة  
 البقیة لفظ شجره در این مناقب اثنی عشر  
 بنحیبات مختلفه استعمال شده مانند  
 شجره یقین و شجره امان و شجره طوبی قد  
 و شجره طور و حقیقت شجره در اصطلاح

بسم الله الرحمن الرحیم  
 فصل فی فضائل صلوات

(۱۷۹)

اکابر عرفا معنی مخصوصی دارد مناسب است  
 که آن معنی فایده و اذکر نموده اصل اصطلاح  
 جماعت را معین نمایم سپس در هر مورد  
 که بتغییر ضمائم و قبود مختلفه تفاوتی در  
 هر موردی بران تفاوت بر سبیل اختصار  
 اشاره کنیم گویند الشجرة الانسان الکامل  
 مدیر هیکل الجسم الکلی فانه جامع الحقیقة  
 منتشر الدقائق الی کل شیء فهو شجرة  
 وسطیة لاشرقیة وجوبیة ولا غربیة  
 امکانیة بل امر بین الامرین اصلها  
 ثابت فی الارض السفلی وقرعها فی  
 السموات العلی ابعاضها الجهمیة عرفها  
 وحقایقها الروحانیة فروعها انتهى  
 حاصل مقصود آنکه شجره حقیقت انسان



بسم حضرت زهرا علیها  
فصل فی فضائل صلوات

(۱۸۰)

کامل و خلیفه الله است که مدبر جسم کلی و جامع  
جمع حقائق است و دقائق او در تمام موجودات  
منتشر است حقائق روحانیه و ماهیات  
جسمانیته از فروع و عروق آن شجره طیبه اند که  
اصل آن در ارض سفلائی عالم ناسوت و  
امکان ثابت است و فرو عرش در سمو اعوالم  
روحانیه موزق و آن شجره طیبه شجره معرفت  
و یقین است و حضرت صدیقه ظاهره  
صلوات الله علیها ثمر و نتیجه آن در مجمع بحیرین  
گوید و عین الباقیر الشجره الطیبه رسول الله  
و عرقها علی و عنصر الشجره فاطمه و ثمرها  
اولادها و اغصانها و اوراقها شیبعتها  
انتهی الجمله و له بالقبر طبقات موزجین  
اتفاق دارند بر اینکه حضرت سید الموحدين

بسم حضرت زهرا علیها  
فصل فی فضائل صلوات

(۱۸۱)

اصبر المؤمنین بر حسب وصیت آن محذره  
ظاهره آن مظلومه را در شب دفن نمود  
و آثار قبر مطهرش را مسنور کرد و اجمالا  
محقق است که آن قبر مطهر از بقیع خارج نیست  
بعضی گویند در دار عقیل مدفون شد  
الرّه اء البتول در قاموس کوبه البتول  
المنقطعة عن الرجال و منهم العذراء و  
سیده نساء العالمین فاطمه بنت سید  
الرسولین لانقطاعها عن نساء زمانها  
و نساء الأمة فضلا و دینا و حسبا  
و المنقطعة عن الدنيا الى الله تعالى  
و در مجمع کوبه البتول که رسول العذراء  
المنقطعة عن الارزواج و هي المنقطعة  
عن الدنيا و البتول فاطمة الزهراء بنت



بسم الله الرحمن الرحيم  
فصل فی فضائل صلوات

۱۸۲

رسول الله قيل سميت بذلك لانقطاعها  
على الله ونحن نساء زمانها ونساء الامة  
فضلا وحسبا ودينا وفي الروايات  
سميناك يا رسول الله تقول ان مريم تقول  
وفاطمة تقول ما النبؤ فقال النبؤ التي  
لم تر حرة قط از این حکایات چنین معلوم  
میشود زنی را که منقطع از شوهر باشد  
بتول گویند چون دختران نازک دنیایی که  
در معابد مشغول خدمت و عبادتند و  
نیز زنی را که منقطع بسوی خدا بوده در فضیلتها  
و مناقب بی عدیل باشد بتول گویند و زنی را  
که اصلا حاضر نگردد نیز بتول گویند پس  
حضرت زهرا او مریم را بهر یک از این معانی  
میشود بتول نامید شیخ صدوق در جگانه

فصل فی فضائل صلوات  
بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸۳

من لا يخضره الفقيه اوردده قال النبي ارفاطة  
صلوات الله عليها ليست كما حد منكن ايها  
لا ترى دما في جبين ولا نفاس كالحورية  
انتهى صلوات الله عليها فضلك جهمام  
در شرح فضائل و مناقب امام مسنن ابو محمد  
حضرت حسن مجتبی صلوات الله علیه است که  
در سال سیم از هجرت در مدینه منوره در  
شب نهم رمضان المبارک از فاطمه زهراء  
صلوات الله علیها متولد شد و در سنه  
پنجاه هجری بر حسب روایت شیخ طوسی  
جمع دیگر در روز بیست و هشتم شهر صفر  
الظفر که روز وفات حضرت پیغمبر است  
بستم جمعه بنت اشعث بن قیس بدرجه  
شهادت فخر گشت گویند آن ستم را این انا



بسم الله الرحمن الرحيم  
صَلَاةُ مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ

١١٤

دمشقی که طبیب نصرانی بود بجهت مغاوبه تریب  
زاد او بتوسط رفان بن حکم انرا بجدید بنت  
اشعث رسانید و غیر از حسن بجنوبی عتما  
کثیره زامعا و بر بواسطه مهوراتی که آن طبیب  
نصرانی تعبیه نموده بود مسموم نمود چنانچه  
مالک بن اشتر نجفی نیز با ستمی که آن طبیب  
غیر هند بن ترتیب داده بود شهید گشت  
بالجمله حضرت مجتبی علیه السلام در قبرستان  
بقیع در نزدیکی قبر فاطمه بنت اسدین هاشم  
جلده خود مدفون شد و از عمر شریفش چهل  
و هفت سال گذشت بود و وفات آن حضرت  
زاد در پنجم ربیع الاول نیز نوشته اند صلوات  
الله و سلامه علیه قال الشيخ نجفی الدین  
وَعَلَى الثَّانِي مِنْ شُرُوطِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبَّنَا

بسم الله الرحمن الرحيم  
صَلَاةُ مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ

١١٥

محمد رسول الله زابع الحسنه العباييه طاريف  
الاسرار العباييه موضع سير الرسول حاوي  
كليات الاصول حافظ الدين وعنبة العلم  
ومعدن الفضائل وباب السلم وكهف  
المعارف وعين الشهود روح المراتب و  
قلب الوجود فهرس العلوم اللدني لؤلؤ  
صدف انت ميني النور الالامع من شجرة الابين  
جامع الكمالين ابي محمد الحسن عليه الصلوة والسلام  
خاصل الترجمة تحفات ذاكبات بدان فرخنده  
رؤا من مطهر ويا كبره جان معطر باد كه روح  
ريحان حضرت رسول است وكلمة طيبة  
توحيدنا دويمين شرط از شرائط قبول  
چهارم شخص اصحاب عبا است و دانسته  
اسرارغا خود كنجينه ومحل اسرار رسول است



بسم الله الرحمن الرحيم  
فصل فی فضائل صلوات الله

(۱۸۶)

و ذارای کلیات اصول فقه ذاردین است  
و وفاء دانش معدن فضائل و باب سلم  
کشف معارف علوم و عین شهود و نفس  
معلوم روح مراتب موجود قلب عوالم و جو  
فهرست مجسم علوم لدنی مرفارید صدف  
انت متنی نور در خشنده شجره وادی امین  
جامع کالات صوری و معنوی ابو محمد الحسن  
علیه الصلوة والسلام الشکر کرم  
و کلی الثانی من شروط لا اله الا الله  
بر حسب اعتقاد جماعت ناجیه اشعشع  
و بضورت این مذهب بهینه اقرار بر امتنا  
از شرائط توحید و اعتراف بولایت انرا  
اصول عقاید است شیخ جلیل احمد بن  
ایطالب طبرسی در کتاب احتجاج حدیث

بسم الله الرحمن الرحيم  
فصل فی فضائل صلوات الله

(۱۸۷)

مبسوطی از حضرت جعفر صادق علیه السلام  
روایت نماید که یک فقره از آن حدیث است  
مَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي أَوْ  
شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ  
رَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ  
عَلِيًّا نَزِيًّا لِي خَلِيفَتِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ  
وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الْأَمَّةَ مِنْ وُلْدِي حُجِّي فَقَدْ  
حَدَّثَنِي وَصَّ عَرَّ عَظْمَتِي وَ كَفَّرَ بَابِي وَ  
كَيْفِي إِنْ قَصَدَنِي حَبِيئُهُ وَإِنْ سَتَلَنِي  
جَرْمُهُ وَإِنْ دَعَانِي لَمْ أَسْتَجِبْ دُعَانَهُ وَ  
إِنْ رَجَانِي حَبِيئُهُ وَ ذَلِكَ جِرَاؤُهُ مِنِّي وَمَا  
أَنَا بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ بَعْضُ كَوَيْدِ تَوْحِيدِ  
حضرت حق نعم شانه محقق نمیکرد مگر  
بان شرائط وحدودی که خداوند تعالی



شان خود برای اولیای خویش در آیه وافی هتدا  
معرفه فرمایند اِنَّ الدِّينَ قَاوُارِنَا اللهُ ثُمَّ  
اسْتَقَامُوا وَانْتَرَكُوا عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ اَلَا تَخَافُوا  
وَلَا تَحْزَنُوا وَابْتِشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ  
وزاه دلالت این آیه شریفه بر آنکه ولایت از  
شرایط قبول توحید است از است اغلب علما  
و مفسرین طرق امامیه در تفسیر لفظ استقاموا  
اخذت و اخبار متکثره آورده اند که مقصود  
از ان استقامت اعتراف بر ولایت است  
منجمله در تفسیر صافی در این آیه شریفه گوید  
وَفِي الْكَافِي عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ  
اسْتَقَامُوا عَلَى الْاِمَّةِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ  
وَاوْخُوذُ كُوَيْدُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا اَيَّ عَلِيٍّ وَوَلَايَتِهِ  
اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْجَمَلِ اَزْمَانًا

ایات و اخبار که منتهی و منجر بر ضرورت مذهب  
شده مبرهن و مستفاد میشود که شرط اول  
قبول توحید اعتراف بر نبوت است سپس  
اعتراف بر ولایت پس ائمه هدی صلوات الله  
علیهم شرط ثانی لا اله الا الله اند و نیز ممکن است  
بعد از اینکه معنی بسط و ولایت را بعد از  
نبوت شرط ثانی قرار دادیم مجدد این شرط  
ثانی بر حسب مظاهر متکثره تفصیل ثانوی  
خاص نماید و بدان ملاحظه حضرت سید  
الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام شرط  
اول توحید و حضرت حسن مجتهد که امام  
دویم است شرط ثانی باشد و بدین ترتیب  
دوازده شرط متعدد ظاهر شود چنانچه از  
حضرت رضا علیه السلام مروی است فرمود



بسم الله الرحمن الرحيم  
فصل في فضائل نساء آل الله

(۱۹۰)

مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ لَيْسَ لَهُ سِرٌّ  
وَأَنَّهُ مِنْ شُرَاطِينِهَا وَرَجُلَانِ رَسُولِ اللَّهِ رَجُلَانِ  
دَرَلَعْتِ شَاخِرٌ رَجُلَانِ كُؤَيْبٌ وَرَجُلَانِ بَنِي  
مَعْرُوفٍ ابْنِ وَهْرَبِيذٍ مَعْطَرٌ زَانِبٌ رَجُلَانِ  
كُؤَيْبٌ دَرَفَا مَوْسٍ كُؤَيْبٌ كُؤَيْبٌ كُؤَيْبٌ رَجُلَانِ  
كُؤَيْبٌ وَدَرَانِ صُورَتِ اسْتِعْمَالِ رَجُلَانِ دَرِ  
ابْنِ فَرْقَةَ شَرِيفَةً بَطُورِ حَقِيقَتِ اسْتِ  
كَلِمَةِ عِبَارَةٍ اخْرَاجِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ اسْتِ  
بِمَجْمَعِ كُؤَيْبٍ وَفِي الْحَدِيثِ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ  
رَجُلَانِ تَنَاطَى بَعْثَى اسْمُهُمَا وَأَقْبَلَهُمَا الْآنَ  
الْأَوْلَادَ يُسَمُّونَ وَيُقْبَلُونَ فَكَأَنَّهُمْ مِنْ جُمَّلَةِ  
الرِّبَابِ جِبْنِ اَزَانِجَابِكِ صَاحِبِ مَجْمَعِ اَزْمَعْنِ  
لَعْنُوى رَجُلَانِ كِه حَقِيقَتِنَا دَر مَعْنَى اَوْلَادِ اسْتِعْمَالِ  
مَبْشُودِ خَبَرِ ذَارِ نَكْشَنَه بَدِينِ وَاَسْطَه دَر

بسم الله الرحمن الرحيم  
فصل في فضائل نساء آل الله

(۱۹۱)

حَدِيثِ شَرِيفِ وَجْهِ مَنْ سَبَّ مَشَابَهَتِي  
ذَكَرَ نَمُودَه كُؤَيْبٌ چُونِ اَوْلَادِ اَزَا مَنَدَرِ بَا حَبْنِ  
اسْتِشْمَامِ نَمُودَه وَ مَبِوَسَنَدِ بَدَانِ وَاَسْطَه  
حَضْرَتِ رَسُولِ حَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ  
زَا كِه اَوْلَادَانِ حَضْرَتِ بُوَدَنْدِ بَلْفِظِ رَجُلَانِ  
خَطَابِ فَرْمُودِ وَعَبِيَّةُ الْعِلْمِ فِي الْقَامُوسِ  
الْعَبِيَّةُ مَا يُجْعَلُ فِيهِ الثِّيَابُ وَمِنْ الرَّجُلِ  
مَوْضِعُ سِرِّهِ بَعْنِ عَيْبِهِ رَجُلٌ كَسْبَرَا كُؤَيْبٌ كِه  
مَوْضِعِ وَ مَحْرَمِ اسْرَارِ اَوْ بَا شَدِ وَ چِنْبَرِ اَكْرَبَا  
دَرَانِ كَلَا مَرَنْدِ عَيْبِه كُؤَيْبٌ وَ دَرِ حَدِيثِ اسْتِ  
الْاَنْصَارُ كَرَشِي وَعَبِيَّتِي بَعْنِ جَاغْتِ اَنْصَارِ  
بِمَنْزِلَةِ عِيَالِ وَ مَخَارِمِ اَخْبَارِ مَن اَنْدِ بَا جَمَلَه  
عَبِيَّةُ الْعِلْمِ بَعْنِ مَوْضِعِ وَ مَجْلِ عِلُومِ بَا السَّلَامِ  
سَلْمِ صِلِحِ وَ طَاعَتِ وَ وَاَلَا بَتِ وَاَسْلَامِ اسْتِ



چهار خضرت حسن مجتهد علیه  
فصل در فضائل صلوات الله

(۱۹۲)

خداوند تعالی شان فرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ  
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ** و در اصول  
کافی گوید **ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ** قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
أَيُّ ادْخُلُوا فِي وَلَا يَتَّبِعُوا و در تفسیر علی بن ابراهیم  
**ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً** قَالَ فِي وَلَا يَتَّبِعُوا **الْمُتَوَكِّلِينَ**  
و در امالی شیخ قال الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ  
فِي وَلَا يَتَّبِعُوا عَلَى بَرِّ السَّيْلِ وَ عَجَابُ اِزَابِي جَبِي  
روایت کند که حضرت صادق بگفتند و فرمودند  
آیا میدانی سلم چه چیز است گفت نمیدانم  
فرمود سلم و لا یتم المؤمنین و الله علیهم بیست  
و ناز از ابی جعفر علیه السلام فرمایند کند  
قَالَ السَّلَامُ هُمُ الْوَالِدُ بِالْخُلُوفِ فِيهِ  
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کنید

چهار خضرت حسن مجتهد علیه  
فصل در فضائل صلوات الله

(۱۹۳)

که بعد از ذکر عزت خاتم المرسلین فرمودند  
فهم **بَابُ السَّلَامِ** فَادْخُلُوا السَّلَامَ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ  
الشَّيْطَانِ بِالْجَمَلِ مَتُونِ اِخْبَارٍ وَ اِنَارِ اَهْلِ بَيْتِ  
عصمت و طهارت مشحون و مملو است از  
آنکه مقصود از باب سلم که در آیه وافی هذا  
اشاره بدان شده است باب لا یتب و اطاعت  
ائمة اطهار صلوات الله علیهم است  
قوله **وَعَبْرَ الشُّهُودِ** شهود در لغت بمعنی  
حضور است و در اصطلاح اهل حدیث گویند  
الشُّهُودُ رُوْبَةُ الْحَقِّ بِالْحَقِّ یعنی دیدن حق  
با خود حق یا من دل علی ذاتی یا الله انبیا  
آمد دلیل آفتاب و ان بالانوار مقام هدایت  
زیرا که گویند المشاهدة رُوْبَةُ الْحَقِّ فِي  
الاشياء و ذلك هو الوجه الذي له نور



عمر بن حسن بن علی  
فصل در فضائل صلوات الله

۱۹۴

بِحَسَبِ ظَاهِرَتَيْهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ كَمَا أَشَاءَ يَقُولُ  
أَيُّهَا تَوَلَّوْا فَمِنْ وَجْهِ اللَّهِ بَعْنِي مَشَاهِدَةً بَدَنٍ  
حَوَاسِثِ دَرَأِ شَيْئَاءِ بَدَنِ مَعْنَى كَرَمِ مَشَاهِدَةٍ  
مَلَاخِظَةُ أَشْيَاءِ امْتِ بَدَلِ لَائِلِ تَوْجِيهِ  
هَبْرًا كَرَمِ بِنُكْرَمِ تَوَيْدِ بَدَارِ بُوْدَةٍ أَيْ نَا نَمُوْدَةٍ  
رِخِ تَوْجِيهِ بَسْبَارِ بُوْدَةٍ بَعْبَارِ أَخْرَجِي مَشَاهِدَةٍ  
عِبَارَةُ امْتِ مَلَاخِظَةُ أَشْيَاءِ بَعْنُوْا مَظْهَرِيَّةٌ  
وَمَقَامِ شَهُوْدِ چِنَانِجِي ذَا فِسْتَهْ شَدِيدِ بَدَنِ  
حَوَاسِثِ بَاخُوْدِ حَقِّ رُوْحِ الْمَرَاتِبِ قَلْبِ الْوُجُوْدِ  
نُظَرِ رُوْحِ دَرِ اِبْنِ مَنَاقِبِ اشْتِ عَشِيْرَةِ بَا طُوْا  
مُخْتَلَفَةٌ اسْتِعْمَالِ شَدِيدِ امْتِ رُوْحِ الْاِمْرَا  
وَرُوْحِ الْمَرَاتِبِ غَيْرِ اِبْنِهَا بِالْجَمَلِ اصْطِلَاحًا  
جَمَاعَتِ حَكَمًا وَاَهْلِ وُجُوْدِ وَطَوَائِفِ  
اِطْبَاقِ دَرِ اسْتِعْمَالِ رُوْحِ نَفْسِ وَقَلْبِ

چهارم حضرت حسن بن علی  
فصل در فضائل صلوات الله

۱۹۵

اختلاف شدید دارند خصوص که هر يك  
از ان جماعات هر يك از این الفاظ را در معانی  
مختلفه و موارد متباينه استعمال نمایند  
ولا سيما که هر دو در زمان این اصطلاحات  
با هم دیگر خلط و مزج بهم رسانیده زیاد  
موجب عدم ارتباط و باعث تزلزل خوگیا  
شده از اینجا پیکه انعقاد این مناقب بطرز  
و طریقه اهل وحدت است بدان و لکن  
بیشک در باب بیان معانی و ترتیبات این  
الفاظ مخصوصه از اصطلاحات سایرین  
چشم پوشیده مراتب آنها را بطریقه اهل  
وحدت مینگاریم بایست بدانند که  
مراتب سلوک با اصطلاح اهل وحدت  
منحصراً بر لطائف سبعه و ان این است



چهارم حضرت محمد بن محمد علی  
صلوات الله علیهم

(۱۹۶)

الطبع والنفس والقلب والروح والشر  
والخفي والاعشى اما الطبع اولين معاً  
مقام هستی و در بنه طبیعت است و اما  
النفس بعد از قوه طبیعیّه عبارت است از  
بخار الطبیعی است منولد در قلب قابل حسی و  
جوده و حرکه از ادب است و اما القلب جوهر  
نورانی مجرد است متوسط بین نفس و روح  
و ان مرتبه تحقق انسانیّه و افق مبدا است  
چنانچه در او اهل کتاب اشاره مخصوصه بدان  
نمودیم و اما الروح الطیف البسط و بالا  
از قلب افق اعلی است و ان عقل اول و  
مجدب و حقیقت اسمائیه و حضرت واحد است  
و اما الشر عبارت است از مقام احدیث  
ترقی بعین الجمع و مقام قاب قوسین

چهارم حضرت محمد بن محمد علی  
صلوات الله علیهم

(۱۹۷)

و اما الخفی عبارت است از نهایت و لا ین  
مقام او ادنی و اما الاعشى بر حسب تحقق  
لطبیقه هفتم و بر حسب سلوک عرفانی سفر  
چهارم است که ان را بقاء بعد از فنا و فرق  
بعد از جمع و حق البقیه نیز گویند و اسفار  
اربعه که بجهت اهل سلوک مقرر شده در  
همین مراتب است زیرا که سفر اول عبارت است  
از حرکت سالک از مقام نفس تا مقام قلب  
یعنی از درجه حیوانیّه تا افق مبدا که مرتبه  
انسانیّه است و ان سفر را سفر من الخلق  
لا الحق گویند و سفر دوم ترقی سالک است  
از افق مبدا که مقام قلب نفس ناطقه است  
بمقام روح که افق اعلی و نهایت حضرت واحد است  
که سفر بالحق فی الحق گویند و سفر سیم عروج



چهارم حضرت حسن مجتهد علیه السلام  
فصل در فضائل و مناقب ائمه

(۱۹۸)

سالك است از واحد تبه يا حد تبه كه ترقى بمقام  
جمع است اگر فناء كلى براى وى دست نداد  
باشد و در مقام فاب قوسين خواهد بود كه  
مقام ستر است و اگر فناء كلى حاصل شد بمقام  
مقام اوادنى و نهايت و لايت و مقابى  
و بزبان حديث مرتبه ستر ستر و ستر است  
چنانچه كويند ستر ستر ما ندر به الحق عز العبد  
كالعلم بنفصيل الحقائق فى اجمال الاحديت  
و جمعها و اشتغالها على ما هي عليه و عند  
مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو و سفر چهارم  
عودت و رجوع سالك است از جانب حق  
بسوى خلق كه مقام اخفى و الستر المصنع بالستر  
و بقاء بعد از فناء و مرتبه فوق بعد از جمع است  
بالجمله كتب و دفاتر قوم با نفصيل ابن مرتبه

چهارم حضرت حسن مجتهد علیه السلام  
فصل در فضائل و مناقب ائمه

(۱۹۹)

تحقق ابن شتوفات مشحون و مملو است خصوص  
صدر الحكماء و المناهين صد الدین شهر آرا  
كه جامع ما بين حكمت و عرفان است تمامى  
مراتب را در طى تحقیقات خود متفرقا ذكر  
از ان جمله در شرح حديث سادس و عشرين  
در تحقیق معنى لما خلق الله العقل قال له اقبل  
فاقبل ثم قال له اذبر فاذبر بوجه اشاره بر  
چهارم كه اخرا سفار است چنين كويد  
و معنى اقبال النفس الناطقة الى الله تعالى  
قرئها اليه بواسطة تحصيل المعرفة و اليقين  
فهدا حركه من الخلق الى الحق فاذا بقى الحق  
و لم يرجع الى الصحو كان مستغرقا فى الخفا  
عن الخلق فهذا حال بعض اولياء الله لكن  
الوقت الكامل من رجوع بالوجود الحقايق



چهارم حضرت حسن بجنه عليه  
فصل در فضائل صلوات الله

(۲۱)

الى الصَّوْحُ بَعْدَ الْحَوْ وَغَادَ إِلَى التَّفْصِيلِ بَعْدَ  
الْجَمْعِ وَسِعَ صَدْرُهُ لِعَايَةِ الْأَنْفِرَاتِ لِلْحَقِّ  
وَالْخَلْقِ فَانْتَصَبَ فِي مَقَامِ الْخِلَافَةِ وَالتَّكْوِيلِ  
وَوَسَّلَ إِلَى الْمَعَاشِرَةِ مَعَ الْخَلَائِقِ كَمَا قَبِلَ فِي  
حَقِّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِيهَا كَأَنَّهَا  
فَهَذَا هُوَ الْفَضْلُ الْعَظِيمُ يُؤْتِيهِ مَوْلَى السَّمَوَاتِ  
حَاصِلٌ مَقْصُودٌ أَنْكَ بَعْضُ زَاوِلِيَا دَرَسِ سَفَرِ  
سَبْتِمْ كَرِ سَفَرِ مِنَ الْخَطِّ إِلَى الْخَوَاسِثِ مَوْجِبًا لِكُلِّ  
حَضْرَتِ احْتِزَابٍ كَرِ بِلَهٍ اَزْ خَالِمْ اَوْ حَدِثِ بِنَشْأِ  
كَثْرَتِ مَرَاجِعَتِ نَهْمَا بِنْدِ لَكِنْ اَوْ كَامِلِ اَزْمَتِ  
كِرِ بَعْدِ اَزْ تَكْوِيلِ سَفَرِ سَبْتِمْ اَزْ خَانِبِ حَقِّ سَبْتِمْ  
خَلْقِ مَرَاجِعَتِ مَعْرُودِهِ بَا مَرْدَمِ مَمَّا شَاهِدِ كَنْدِ  
وَانْفَا اَزْ هَذَا اَبْنِ اَوْ رَشَادِ مَمَّا يَدِ جَانِبِ خَالِمْ  
مَعَاشِرَتِ حَضْرَتِ خَتْمِ مَرْيُوتِ رَا كِرِ دَارِ اِي

چهارم حضرت حسن بجنه عليه  
فصل در فضائل صلوات الله

(۲۰)

هر دو و نِشَاءُ بُوَدِ خَدَايِ تَعَالَى بِاِبْتِشَارِ  
اِنَّكَ لَعَلَى خُلُقِ عَظِيمٍ بِسُودِ وَتَعَالَى دَرِ الْمَوْلَى  
حَيْثُ يَقُولُ اِنَّكَ اَزْ كَفْتَشِ فَلَكَ مَسْتَأْمَدٌ  
كَلْبَنِي بَا حَبْرِ مَبْدِي وَحَضْرَتِ سَيِّدِ الْمَوْجِدِ  
اِمْرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ يَا بِنِ  
مَعَاشِرَتِ وَحَسَنِ سَلُوكِ بَا مَرْدَمِ رَا اِبْتِغَايِ  
رَسَائِدِ نَدِ نَزْدِيَا كِرِ بُوْدَانِ سَبْحَتِهِ مَرْضِيَه  
اَزْ خَوَارِقِ عَادَاتِ وَكِرَامَاتِ اَنْ حَضْرَتِ  
مَحْسُوبِ شُوْدِ مَحْدِ بِنِ طَلْحَةَ شَا فَعِي دَرِ كَابِ  
مَطَالِبِ السُّؤْلِ فِي مَنَاقِبِ اَلِ الرَّسُولِ كُوْبِ  
وَقِيلَ اَنْ مَرْيُوتَهُ قَالَ بَعْدَ مَرْيُوتِ صَا اَبْنِ  
اِبْنِ مَرْدِ صَفِي بِنِ عَلِيًّا فَقَالَ اَوْ تَعْيِينِي  
قَالَ بَلِ صِفْتُهُ قَالَ اَوْ تَعْيِينِي قَالَ لَا اَهْتَبُكَ  
قَالَ اَمَّا اِذْ لَا بَدَّ فَا قَوْلُ مَا اَحْلَمْتَهُ مِنْهُ كَانَ



بسم الله الرحمن الرحيم  
فصل في فضائل صلوات الله

(٢٠٢)

والله يعيد المدي شديد القوي بقول فضلا  
ويحكم عدلا بتجهر العالم من جوانبه وتنطق الحكمة  
من نواحيه يستوحش من الدنيا وزهرتها  
وبستانس بالليل وظلمته كان والله غميرا  
الدمعة طوبى الفكره بقلب كفيه ويحاط  
نفسه بجبهه من اللباس ما حش ومن الطعنا  
ما حش كان والله كاحدنا يجيبنا اذا  
ويبدبنا اذا التبتنا وبانينا اذا دعونا  
نحن والله مع تفربه لنا وفيه مثلا لا نكله  
هيبه ولا نبتدبه عظمة وان تبسم فمن  
مثل اللؤلؤ المنظوم بعظم اهل الدين و  
يحب المساكين لا يطمع القوي في باطله  
ولا يبتسر الضعيف من عدله فاشهد بالله  
لقد ائنه في بعض مواضعه وقد ارحى الليل

بسم الله الرحمن الرحيم  
فصل في فضائل صلوات الله

(٢٠٣)

سجوفه وغارت نجومه وقد مثل في خرابه  
فايصاع على الحبه بمثل لمثل السلم و  
بيكي بكاء الحزين وكاني اسمعه وهو يقول  
يا دنيا يا دنيا ابي تعرضت ام التي تشوف  
هيهات هيهات عمري عمري قد ابنتك  
تلا ما لا رجعة لي فيك فمره قصر وعيشك  
حقبه وخطرك كبير اه من قلة الزاد ولعد  
السفر ووحشة الطريق قال فذرت موع  
مغوبه على الحبه فما ملكها وهو ينسفها  
بكيمه وقد احنق القوم بالبكاء فقال مغوبه  
رحم الله ابا الحسن كان والله كذلك فكيف  
حزنك عليه يا ضرار قال حزن من ذبح ولدها  
في حجرها ولا ترقى عبرتها ولا تبسكن حزنها  
خاصل مقصود انك ضرار بن مرددر ضمن



بسم الله الرحمن الرحيم  
صلواتك صلواتنا لله

(۲۰۴)

تقریر اوصاف حضرت امیر المؤمنین  
صلوات الله علیه چنین گوید آن حضرت  
بافاجاعت چنان معاشرت میفرمود که  
گو یا خود یکی از ماها بود هر گاه بر عتبه  
علیه اش شرفیاند و زمیشتیم از خالات ما  
تفقد می نمود و اگر بجایی دعوت می نمودیم  
اجابت می فرمود از هر مسئله که می پرسیدیم  
جواب وافی میداد بادوست و دشمن موافقا  
می کرد بیگانه و نزدیک را مساوا میداد  
مع القضاة و کما کمال از است که استقامت  
را جمع عاظمی نموده سفر من الخلق الی الحق بنما  
و با مردم معاشرت و حسن سلوک بکنند  
بجی الدین در یکی از خلعت خود گوید  
در طواف خانه کعبه با حضرت هرون بر

بسم الله الرحمن الرحيم  
صلواتك صلواتنا لله

(۲۰۵)

موسی ملاقات نمودم و بدو گفتم در میان  
مراضرا اشخاچی هستند که مقام شما برایت  
از درجه آنها بالاتر است با وجود این سر امر  
موجودات و العنای نادارند شما با این  
جلالت شان چگونه از شماست مردم ملاقات  
گرفته ب حضرت موسی عرض کردی یا بنی  
لا تاخذ بلیغتی ولا تشمت بی الاخذاء  
حضرت هرون بخندید و گفت شخصی که  
جامع مقام وحدت و کثرت باشد اکمل است  
یا شخصیکه فقط دارای مقام وحدت است  
گفتم البته شخصیکه دارای نشانی است  
کامل تر است گفت پس بر من اعتراض نداشت  
چون این مراتب دانسته شد پس حاصل  
فقره شریفه روح المراتب قلب الوجودان  
است



چهارم حضرت حسن مجتهد علیه  
صلوات الله وعلیه

(۲۰۶)

که آن حضرت بر حسب مراتب معنوی  
عقل اول وفاق اعلی و ذرازی حقیقت مجلی  
صلوات الله علیه است و بر حسب نشا و ظهور  
انسان کامل و خلیفه الله است و چنانچه در  
عالم صغیر انسانی قلب مبدی فیوضات  
و روح منشازندگی فیوضات باطنه است  
در عالم کبیر انسانی نیز حقیقت آن حضرت  
بر حسب روحت و واسطه فیوضات معنوی  
الهیته است در مقام قلبیه و واسطه فیوضات  
حسیه الهیه است و بدین جهت انسان  
کامل را قلب عالم امکان گویند چنانچه  
محقق شریف جوینی گوید **الانسان  
الکامل هو الجامع لجميع العوالم فمن حيث  
روح و عقله كتاب حقیقی مستحق نام الکتاب**

چهارم حضرت حسن مجتهد علیه  
صلوات الله وعلیه

(۲۰۷)

و من حيث قلبه كتاب اللوح المحفوظ و من  
حيث نفسه كتاب الحور و الاشباق فنسبة  
العقل الاول الذي هو حقيقة الانسان  
الكامل الى العالم الكبير و مطابقة بعينها  
نسبة الروح الانساني الى البدن و قواه  
و ان النفس الكلية قلب العالم الكبير كما  
ان النفس الناطقة قلب الانسان و لذلك  
يسمى العالم بالانسان الكبير انتهى  
حاصل مقصود آنکه عقل اول و نفس کلیه  
از مراتب حقیقه انسان کاملند و آن عقل  
نسبت به عالم کبیر فایند روح است برای بدن  
و نفس کلیه بر جای قلب پس انسان کامل  
نسبت به عالم کبیر هم روح است و هم قلب و  
توضیح مجددی نیز برای این فطره در مناقب



بشرح مناقب حضرت الشهداء  
فصل في فضائل سيدنا علي

٢٠٨

حضرت سيد الشهداء ورحمة فداء خواهد آمد  
فصل پنجم

در شرح فضائل و مناقب حضرت خامس  
العباد و اول اصحاب با سيد الشهداء  
ابن عبد الله الحسين روحنا له الفداء  
در مدینه طيبه در سال چهارم هجری  
در شب پنجم شهر شعبان المعظم عالم  
ذابا قدم شريفش مزین فرمود و در سنه  
شصت و یکم هجری فاشر محرم الحرام بده  
عليه شهادت فائز شد از عمر شريفش  
پنجاه و هشت سال گذشت و صلوات الله عليه  
قال الشيخ عجي الدين وعلى التوحيد بالحجة  
العليا الموسيد بالشهود والرضا من  
عالم الوجود ستر الواحد والوجود شخص

بشرح مناقب سيدنا علي  
فصل في فضائل الشهداء

٢٠٩

العرفان عين العيان نور الله وسره الامم  
المتحقق بالكمال الاعظم نقطة دائرة الابرار  
والابد المتشخص بالف الاحد فائز كما  
الشهادة والى ولايته السيادة الاحد  
الجمع الوجودي الحقيقة الكلية الشهود  
كهف الامامة صاحب العلامة  
كفيل الدين الوارث لخصوصيات سيد  
المرسلين الخارج عن محيط الابن والوجود  
انسان العين لغز الانشاء مضمون الابد  
مدوق الآذواق ومشوق الاشواق  
مطلب المحبين ومقصد العسا المقدرين  
عن كل الشين ابي عبد الله الحسين صلوات  
الله وسلامه عليه حاصل الترجمة  
صلوات تامينات حضرت حق تعالى



بخدمت سید الشهدا علیه  
فضل و فضائل صلوات

۲۱۰

و تخیلات زاجات ملائکه و حاملین عرش  
بران ذات پاک و گوهر تابناک باد که در  
میان افراد کائنات با هست علیای خود  
منوحد و در مقامات قریب حق بوساده  
شهود و در ضامن و ساد است او است مرکز عالم  
وجود و حقیقت واحد و باطن موجود است  
شخص مجسم معرفت و حقیقت اشکار و نور  
حضرت کردگار سترای الهی و ذارای کمال  
اعظم غیر منتهای مرکز دایره ازل و ابد که  
در اولیة وجود متلبس است بلباس شجر  
الفاحد اغاز کتاب ناسوت شهادت  
والی ولایت ملکوت سبادت در مقام  
جمع الجمع وجودی صدر نشین محفل  
احدیت در منزل فرقی فرقی شهودی

بخدمت سید الشهدا علیه  
فضل و فضائل صلوات

۲۱۱

حقیقت کلیه موجود بهر کثرت که هست  
امامت صاحب علامت نکهبان دین و ار  
مخضات حضرت سید المرسلین خود  
ان ذات پاک بالاتر از رفعت افلاک است  
و بیرون از عالم زمان و خارج از فضا مکان  
و در معنی چشم بینای حقیقت هستی  
انسان چگونه شرح این حقیقت توانم داد  
که لغز و معمای عالم ایجاد است و حاصل  
مضمون نشاء ابداع ذوق بخشنده اذواق  
و بشوق آوردنده اشواق مطلب اجناب  
مقصد عشاق متره است از هر کوفه  
و شبن بنام نامی و لقب گرامی ابی عبدالله  
الحسین روحنا له الفداء الشرح  
بالهمة العلیاء در فاموس کوبد الهمة



حضرت مستد علیه السلام  
فضل از فضائل الشهداء

(۲۱۲)

بِالْكَثْرِ وَبُفْعَ مَا هُمْ بِمِنْ أَيْ بِفِعْلٍ وَأَوْ  
یعنی هست امری را گویند که قصد بجای  
آوردن آن نموده باشند و میل نبرده آنها  
ولی در اصطلاح اهل و حدیث متخالف  
دارد بچی الدین گویند تَطْلُقُ بِإِزَاءِ تَجْرِيدِ  
الْقَلْبِ لِلْمَنَى وَتَطْلُقُ بِإِزَاءِ أَوَّلِ صَدْرِ الْمَرْءِ  
وَتَطْلُقُ بِإِزَاءِ جَمْعِ الْهَيْمِ لِصَفَاءِ الْأَلْهَامِ  
یعنی تجرید قلب را بجهت حصول آرزو هست  
گویند و نیز اول مقام راستی مرید را در  
آزادان هست نامند و همچنین جمع نمودن  
جمیع مقاصد و هوسها را تا آنکه مکاشفه  
الطامیه بطریقه صفا حاصل شود هست  
گویند شریف جرجانی گویند أَلْهَمَةٌ تَوْجَاهُ  
الْقَلْبِ وَقَصْدُهُ بِجَمْعِ قَوَاهِ الرُّوحَانِيَّةِ

حضرت مستد علیه السلام  
فضل از فضائل صلوات الله

(۲۱۳)

إِلَى جَانِبِ الْحَقِّ لِحُصُولِ الْكَمَالِ لَهُ أَوْ لغيره یعنی  
هست توجه نمودن قلب است بجانب حق تعالی  
شانه را بجمع قوای روحانیه تا آنکه درجه کمال  
برای خود یا بجهت غیر خود که تکمیل دیگری  
باشد حاصل شود التوسد بالشهود والرتب  
توسد در لغت بمعنی متکاثر قرار داد است  
و در حدیث آورده اند لا تَوَسَّدُوا الْقُرْآنَ  
یعنی قرآن را مانند متکاثر بر سر ننگد آرید  
و بران در حالت نشستن تکیه ننمایید  
و از این معنی استغاره آورده اند بر اخذ  
تحصیل امور معنویه چنانچه گویند فُلَانٌ  
تَوَسَّدَ الْعِلْمَ یعنی علم را تحصیل نموده و تکیه  
گاه خود قرار داده پس معنی فقرة شریفه است  
که آن حضرت را مقام شهود و رضای حق



بخدمت آنکه مبتدا الشهدا عليه  
فضلا حضرت صلوات

(۲۱۴)

تعالی همواره حاصل و نیکه گاه آن حضرت است  
و معنی شهود سابقا گذشت ولی معنی رضا  
با صراح اهل و حدیث بر اینست که گویند  
الرِّضَا السُّرُورُ مِنَ الْقَضَا یعنی رضا خوشحال  
شدن است بر نیکی قضا سیر الواجد و الموجود  
معنی سیر سابقا گذشت و واجد اسم فاعل است  
از وجد یجد و جدا و جدا و وجودا و وجدانا  
یعنی پابنده و موجود اسم مفعول است  
یعنی یافته شده و واجد از اسماء الهیة نیز  
هست گویند با از جمله مشتق است بمعنی  
غنی است با از وجود که بمعنی پابنده با جمله  
معنی فقره شریفه از است که سر و حقیقت  
هر مدبرک و مدبرک آن حضرت صلوات  
الله علیه است بجهت آنکه تمامی ادراکات

بخدمت مبتدا الشهدا علیه  
فضلا حضرت صلوات

(۲۱۵)

از اشعه تجرد و از لوازم مجردات است تا بهر  
مدبرک با اندازه تجرد حاصل نکند ادراکات  
نمود چنانچه مدبرک نیز نا مجرد و با مدبرک  
متحد نباشد معلوم نخواهد شد و حقیقت  
و سر منشأ جمیع مجردات نیز عقل اول و  
محل است که حقیقت و لایب ائمه اثنی عشر  
صلوات الله علیهم است پس بدین واسطه  
حقیقت و سر تمامی ادراکات از جانب مدبرک  
و مدبرک حقیقت آن حضرت صلوات الله علیه  
عین العیان عین الشئ نفس شئی را گویند  
و عیان بمعنی معاینه و آشکار است پس  
معنی فقره شریفه از است که آن حضرت نفس  
و لایب و حقیقت آشکار است المتحجب بالکمال  
الاعظم کمال چیز بزرگویند که بسبب او



حضرت سید الشهدا علیه السلام  
فضائل رضائک صلوات الله علیک

(۲۱۶)

نوع یاد در حد ذات خود کامل شود مانند  
نفس که کمال اول است برای جسم طبیعی یاد  
سائر عوارض کامل شود مانند کالات  
ثانیه و ثالثه پس حاصل مقصود از آنست  
که آن حضرت در مدارج ترقیات بشریه  
متحقق و موصوف است بکمال اعظم که تمام  
کالات در حد فعلیت است و هیچگونه  
حالت منظره برای او باقی نیست و بی  
باصلاح اهل و حدت گویند کمال  
التزیه عن الصفات و آثارها پس در این  
کمال عبانیت است از ملاحظه ذات بدون  
صفه از صفات و آن مرتبه احدیت است  
چنانچه میگوید المشخص بالذات الاحد  
و بعد از آن نیز گوید الاحد بجمع الوجود

بمحضرت سید الشهدا علیه السلام  
فضائل رضائک صلوات الله علیک

(۲۱۷)

حاصل تمامی این عبارات اینست که آن حضرت  
صلوات الله علیه مظهر مطلق ذات و مراتب  
مرتبه احدیه است فانحرح کباب الشهادة  
غالم ناسوت و اکتاب شهادت گویند و آن  
حضرت بمقتضای اولیة در وجود که حسب  
نشاء باطنی دارند دنیاچه آغاز این کتاب  
شهادتند و همگذا در غالم ناسوت نیزتبد  
الشهدا و آغاز دفن شهادتند و والی و لا  
سبادت الاحد بجمع الوجودی الضعیف  
الکلیة الشهودی پیش از شروع در مقصود  
لازم است بر جمله از اصطلاحات اهل  
و حدت در این مورد اشاره شود گویند  
الجمع شهود الاشياء بالله والنبر من  
الحول والقوة الا بالله و محیی الدین گوید



بمحضرة سيد الشهداء عليه  
فضله فضلا صلوات

(٢١٨)

الجمع ايشان الى حق بلا خلق وجمع الجمع  
الاستهلال بالكلية والقضاء عماسو  
الله وهو المرتبة الاحدية الفرق الاول  
هو الاحتجاب بالخلق عن الحق وبقاء رُسوم  
الكلية بما لها الفرق الثاني هو شهود  
قيام الخلق بالحق وروية الوحدة في الكثرة  
والكثرة في الوحدة من غير احتجاب باحدها  
عن الآخر فرق الوصف ظهور الذات  
الاحدية باوصافها في الحضرة الواحدية  
فرق الجمع هو كثرة الواحد بظهوره في المراتب  
التي هي ظهور شؤون الذات الاحدية  
وتلك الشؤون في الجعفة اعتبارات  
محصنة لا تحقق لها الا عند فرد الواحد  
بصورها واحدية الجمع احدية الكثرة

بمحضرة سيد صلوات الله  
فضله فضلا الشهدا عليه

(٢١٩)

واحدة بتعقل فيه كثره نسبتة احدية العين  
هي من حيث اغناؤه عما وعز الاسماء وتسمي  
هذا جمع الجمع بالجملة مبنوايم يكونيم كمرتبة  
احديت مقام جمع الجمع امت ومرتبة واحدة  
مقام جمع وعالم كثر وتجليات اضافي مقام  
فرق الجمع يا انك مقام احدية مرتبة جمع امت  
واحدية مقام فرق الجمع وعالم ناسون مقنا  
فرق الفرق اجالا بايد دانست كراول منزل  
هسته عبارات امت از مقام احديه وان مقنا  
در اصطلاح ابن جماعت عبارات است امت  
ملاحظة ذات مسلوبا عنه جميع الاعتبار  
بطوري كه در عين بساطت داراي كل صفات  
ومستجمع جميع كالات امت بطر نوجعيت  
وبر سبيل وحدت چنانچه حكيم محقق خايجي بر



بمحضرت سید الشهدا علیه السلام  
فضلا من فضلائک صلوات الله

(۲۲۱)

اعلی الله مقامه که بد حقائق موجودات که از  
جهت ثبات اندر اربع و اندر پنج در غیب هویت ذات  
مستقیم بشئون ذاتیه و حروف غالباً مانند در  
ان مرتبه از حضرت ذات مقدس و از یکدیگر  
تمتاز نیستند لاجل اعلی و الاعیان و ان مرتبه را  
غیب اول و تعیین اول گویند انتهى و مقام  
واحدیه که تجلی ذات است با صور اسما و اعیان  
ثابته و نخستین مرتبه تمام حقایق است از  
یکدیگر یا متمایز علی اگر چه ان وجود علی اعیان  
اصالتاً وجود واجب است ولی بالتبع هر  
موجود بزراد ان نشاء علی هر حسب اندازه  
عین ثابت خود حظ و نصیبی است و بهر  
اندازه قسمتی که در عالم اعیان ثابته و نشاء  
علی دارند در نشاء خارجی تحقق و ظهور و کمال

بمحضرت سید الشهدا علیه السلام  
فضلا من فضلائک صلوات الله

(۲۲۱)

میتمایند و ان من شیخ الا یخندنا آخر ائمه  
و ما نترکه الا یقدر معلوم و این مقام را  
غیب ثانی و تعیین ثانی گویند و حقائق را در  
این مرتبه اعیان ثابته خوانند و مقام سیم  
تجلی حضرت ذات است در عالم ناسوت بر حسب  
مظاهر و مراتب منعدده که عالم کثرت شود  
و امتیازات خارجی است چون این مطالب  
اصطلاحات اهل و حدیث در مقام احدیه  
و واحدیه و در مقام جمع و فرقی بدان <sup>صیقل</sup> تفصیلاً  
دانسته شد بایست بدانند که مقصود  
از این فقره شریفه الاحدیه الجمع و الحقیقه  
الکلیه الشهودی ان است که وجود مبارک  
حسین صلوات الله علیه مظهر ذات مقدس  
تعالی شاندر و مراتب جهان نمای حق است



بمحضرة سيد الشهداء  
فضلا رضوان الله عليه

(٢٢٢)

هم در مقام جمع وهم در مقام فرق و اذا راى  
مرتبه وحدت وجودى وكثير شهودى است  
چنانچه كويند لما كانت الهوى الواحدة  
بالوحدة الحقيقة واحكام الوحده فيها  
غالبه على احكام الكثرة بل كانت احكام  
الكثرة منجية بمقتضى القهر الاول الاحد  
في مقام الجمع المعنوي ثم ظهرت في عظام  
منقرفة غير جامعة من مظاهر هذه العوالم  
العينية على سبيل التفصيل والتفرقة  
اراد الحق ان يظهر ذاته في مظهر كمال  
يعتقن سائر المظاهر التورية والمجالي الطولية  
ويشتمل على جميع الحقائق السرية والجهرية  
فانبعث انبعاثا ازايا الى المظهر الكلي الكو  
الجامع الحاصر للاير الالهى المشتمل على معنى

بمحضرة سيد الشهداء  
فضلا رضوان الله عليه

(٢٢٣)

الاحدية الحقيقية الكاملة وهو الانسا  
الكامل فانه الجامع بين مظهرية الذات  
المطلقة وبين مظهرية الاسم والصفات  
والافعال فهو جامع بين مرتبتي الجمع  
والتفصيل يحيط بجميع ما في سلسلتي الوجود  
من المراتب وهو المديبر للعالم بالاشياء الالهية  
وانه الواسطة في وصول الحق الى الخلق وهو  
بمزية روح العالم والعالم جسده ولما ورد  
التجلي الكلي في الجمعي على المظهر الكلي  
الانساني نلقاه بحقيقة الجمعية الاحدية  
الكلاية وسرى سر هذا التجلي في كل  
حقيقة من حقائق ذات الانسا الكامل  
الذي هو خليفة الله فحقائق العالم رعايا  
له وهو خليفة عليها وعلى الخليفة رعاية



بجز حضرت سید الشهدا علی  
فضل از فضائل صلوات الله

(۲۲۸)

رعا بانه علی الوجیه الانسیه الیق و فیہ  
بنفایض الحکایت بقضهم علی بعض  
خاصل ترجمه و لیاب مقصود آنکه در  
احدیت که اولین منزل هسنه و مرتبه جمع  
وجودی است بمقتضای قهاریت احدیه  
احکام کثرت و آثار غیرتیه یکی مضحک و یکی  
چنانچه فاضل جامی گوید جداروزی که  
پیش از روز شب فارغ از اندوه و ازاد از  
متحد بودیم باشاه وجود حکم غیرتیه یکی  
بود اعجابها بچند و چون زامنیا علی عینی  
مصون ناکهان در جنبش آمد بجز  
جمله را در خود ز خود بیخود نمود امنیا  
علی آمد در مینا بی نشان از نشانها ندید  
و در مقام تجلی افعالی که آفتاب حقیقت

کسبت سید الشهدا علی  
فضل از فضائل صلوات الله

(۲۲۹)

مظاهر متعدده و مرایای مختلفه و نمود  
احکام و حدت مسنور و آثار کثرت هویدا  
کشت و حضرت وجودی که در مرایای منفرد  
غیر جامعه بروز کرده بود بازاده از لبه خود  
چنین خواست که در مراتب جامع و سببی  
تجلی کند که آن مظهر کامل بر حسب سعه  
وجودیه حقیقت جمع الجمع احدیت زادا  
و مرایای منکثره فرق الفرق زانیز خاطر  
که تمامی مظاهر زادا در مظهر واحد تماشا  
کند بدین واسطه حقیقت انسان کامل  
زا که دارای هر دو عالم است بیافرید این  
انسان کامل خلیفه الله و مظهر احدیه جمع  
وجودی و الحقیقه الکلیه الشهودی است  
و تمامی فیوضات و تجلیات ابتدا بر حقیقت



بمحضرت سید الشهدا علیکم  
فضله وفضائل صلوات الله

(۲۲۸)

رغایه علی الوجوه الا نسبیة الیق و فیہ  
بنفایض الخلائق بعضهم علی بعض  
خاصل ترجمه ولباب مقصود آنکه در  
احدیث که اولین منزل هسنه و مرثیه جمع  
وجودی است بمقتضای قهاریت احدیه  
احکام کثرت و آثار غیریه بکلی مضحک و محج  
چنانچه فاضل جامی گوید جداروزی که  
پیش از روز شب فارغ از اندوه و ازاد آرز  
متحد بودیم باشاه وجود حکم غیریه بکلی محج  
بود عیانها بچند و چون زامنیا از علی عینی  
مضون ناکهان در جنبش آمد بمرجود  
جمله را در خود ز خود بنمود نمود امنیا  
علی آمد در مبنا ب نشان ایشانها اند عیان  
و در مقام تجلی افعالی که افتاب حقیقت که

بمحضرت سید الشهدا علیکم  
فضله وفضائل صلوات الله

(۲۲۹)

مظاهر متعدده و مرایای مختلفه و نمود  
احکام و حدت مسنور و آثار کثرت هویدا  
کشت و حضرت وجودی که در مرایای منفرد  
غیر جامعه بروز کرده بود بازاده از لبه خود  
چنین خواست که در مراتب جامع و سببی  
تجلی کند که آن مظهر کامل بر حسب سعه  
وجودیه حقیقت جمع الجمع احدیت زادا  
و مرایای منکثره فرق الفرق زانیز خاصر  
که تمامی مظاهر زادر مظهر واحد تماشا  
کند بدین واسطه حقیقت انسان کامل  
زا که دارای هردو عالم است بینا فرید این  
انسان کامل خلیفه الله و مظهر احدیه جمع  
وجودی و الحقیقه الکلیه الشهودی است  
و تمامی فیوضات و تجلیات ابتدا بر حقیقت



بجز حضرت سید الشهدا علیه  
فضائل و فضائل صلوات الله

۲۲۵

ابن انسان کامل افاضه میشود و از انجا بر سزا  
مظاهر منشعب میگردد پس این انسان کامل  
خلیفه الهی و بمنزله روح و بمثابة قلب عالم  
امکان است و سایر موجودات بمنزله جسد  
رغایای آن و آن حقیقت را در غایت این غایب  
بر حسب درجات هر يك لازم است و هر  
يك از این رغایا را نیز اطاعت وی باندازه  
استعداد ذات خود واجب و فیہ تفضیل  
الخلائق بعضهم علی بعض انتهى از انجا بیکه  
انسان کامل مظهر جامع و دارای جمیع  
مظاهر است بدین واسطه صاحب آن  
منزلت را شایسته است که آثار تمامی مظاهر  
و شئون جمیع مراتبای جزئیة را بر خود  
استناد دهد زیرا که اصل حقیقت مآل

بجز حضرت سید الشهدا علیه  
فضائل و فضائل صلوات الله

۲۲۷

اوست و التبی اولی بالمؤمنین من انفسهم  
صدیق الدین شیرازی در شرح حدیث اول  
اصول کافی گوید ثم قال له اقبل فاقبل ثم  
قال له ادبر فادبر هذا حال روح علی السلام  
اذا قال له اقبل الى الدنيا و اقبط الى الآخرة  
رحمة للعالمین فاقبل فكان نوره مع كل  
شیء باطنا و مع شخصیة المبعوث ظاهرا  
کاروی عنه سخن الاخرون السابقون  
و لله در المولوی حيث بقول ای علی  
باز عنقا کبر شاه ای سپا اشکن نخوتی با سپا  
تو ترا روی احد خوبوده زان زبان هر ترا روی  
بوده و گویا بقول نام احد نام جمله انبیاست  
چونکه صد آمد نود هم پیش ما است و  
از جهة اشارت بدین نکته است که حضرت



ششم حضرت سجاد علیه السلام  
فصل در فضائل اهل بیت

(۲۲۸)

سید الموحدين و امير المؤمنين با زبان معجزه  
فرمابند انا آدم الاول انا نوح الاول انا  
اينما التجار انا حقيقه الاسرار الى غير ذلك  
گاورده في الخطيب والاثار **فصل** ششم  
در شرح فضائل و مناقب حضرت زين العابدين  
علي بن الحسين عليه السلام است در مدینه  
طبه در سنه پنجم و هشت هجری پانزدهم  
شهر جمادی الاولى منولدت صاحب  
فصول المهمه گوید و لدنهار الجنبین  
التحامين من شعبان المعظم مادان حضرت  
بالاتفاق دختر پسر جرد بن شهر پاد بن  
شبر و بن کسری پرویز بوده شیخ مفید  
آورده حرث بن جابر حنفی که از جانب حضرت  
امیر المؤمنین علی علیه السلام در طرف

ششم حضرت سجاد علیه السلام  
فصل در فضائل اهل بیت

(۲۲۹)

بلاد مشرق مامور بنده داشت دو نفر از دخترها  
پسر جرد بن شهر پاد بدست او افتاد آنها را  
خدمت حضرت مامور فرستاد و آن حضرت  
نیز یکی از آنها را که شهر بانو نام داشت  
بحضرت سید الشهداء تزویج کرد و دیگر را  
بمحمد بن ابی بکر داد و نام شهر بانو نیز بعضی  
شاه زنان و سلامه و غیره و سلامه و  
ام سلمه ضبط کرده اند بالجمله حضرت  
سید سجاد در سنه نود و پنج هجری محرم  
الحرام و یازدهم آن ماه از دار فانی رحلت  
نمود در قبرستان بقیع در جوار حضرت حسن  
بجانب مدفون شد از عمر شریفش پنجاه و هفت  
سال گذشت بود صلوات الله و سلامه  
فلا الشیخ محی الدین و علی ادم اهل البیت



ششم حضرت متجاد است  
فصل اول فضائل صلوات الله

۲۲۰

الْمَرْقَةُ عَنْ كَيْتٍ وَمَا كَيْتٌ رُوحٌ جَسَدٌ لِأَمِيْنَا  
شَمْسِ الشَّهَامَةِ مَضْمُونِ كِتَابِ الْإِبْدَاعِ  
حِلِّ تَعْيِيَةِ الْإِخْرَاجِ سَيَّرَ اللَّهُ فِي الْوُجُوْدِ الْإِنْسَانِ  
عَيْنَ الشُّهُودِ خَازِنِ كَنْزِ الْغَيْبِ مَطْلَعِ نُورِ  
الْإِيمَانِ كَاشِفِ مَسْتُورِ الْعُرْفَانِ الْحُجَّةِ  
الْقَاطِعَةِ وَالذَّرَةِ اللَّامِعَةِ ثَمَرَةِ شَجَرَةِ طُوبَى  
الْقَدْسِيَّةِ أَزَلِ الْغَيْبِ وَأَبْدِ الشَّهَادَةِ  
السِّرِّ الْكَلِمِ فِي سِرِّ الْعِبَادَةِ وَتَدَاوُلِ الْوَنَادِ  
زَيْنِ الْعِبَادِ أِمَامِ الْعَالَمِينَ وَجَمْعِ الْجَمْرِينَ  
زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
خَاصِلِ التَّرْجِمَةِ تَحِيَّاتِ غَالِبَاتِ بَرَّانِ  
يَا كِبْرَهُ فَطَرَتْ فَدَسَ حَقِيقَتُهُ بَادَكَ خَوْدِ أَهْلِ  
بَيْتِ عَصْمَتِ رَاوَا سَنَادِ أَدَمِ أَبُو الْبَشَرِ  
دَامِنِ فَدَسَّ مِنْهُ اسْتِزْهَرَ كَوْشَرِ

ششم حضرت سیدنا محمد است  
فصل اول فضائل صلوات الله عليه

۲۲۱

مَرْوَحِ جَسَدِ أَمَانَتِ اسْتِ وَأَفْنَابِ فَلَكَ شَهْمَتَا  
مَضْمُونِ كِتَابِ الْإِبْدَاعِ وَحِلِّ مَعْنَى الْإِخْرَاجِ طَبَقَةِ  
زَجَاجِيَّتِهِ دَبْدَبَةُ نَشَاتِ شُهُودِ اسْتِ وَتَرِ  
الْهَيْجِ دَرِ عَوَالِمِ وَجُودِ نَكَةِ دَارِ كَنْزِ غَيْبِ اسْتِ  
وَمَطْلَعِ نُورِ إِيْمَانِ وَكَاشِفِ رَمُوزِ عُرْفَانِ  
بِرْهَانِ فَاطِعِ اسْتِ وَدَرِّ لَامِعِ ثَمَرَةِ فَدْسِيَّةِ  
شَجَرَةِ طُوبَى اسْتِ أَزَلِ الْإِزَالِ عَوَالِمِ الْغَيْبِ  
وَأَبْدِ الْإِبَادِ عَوَالِمِ شَهَادَتِ وَسِرِّ اسْتِ  
بِنْدِ كِيٍّ وَعِبَادَتِ وَتَدَاوُلِ الْوَنَادِ وَزَيْنِ الْعِبَادِ  
أِمَامِ الْعَالَمِينَ وَجَمْعِ الْجَمْرِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
الشَّرْحُ كَيْتٍ وَمَا كَيْتٌ بَعْضُ جَنِينِ  
چنان در قاف موس کوبد کیت و کیت و  
بکسر آخر همتا ای کذا و کذا انتهى الدرّة  
اللامعة الدرّة بالضم اللؤلؤة العظيمة



ششم حضرت شیخاد علیه  
فصل در فضایل صلوات الله

(۲۲۸)

جمع دُر و کوبک دُر زئی مَضی و دُر بی السیف  
نَلَا لَوْهُ ثَمْرَةٌ شَجَرَةٌ طُوبَى الْقَدْسِيَّةِ مَعْنَى شَجَرَةٍ  
سابقا کذبت و طوبی درخت معروفی است  
در بهشت در قاف موس گوید الطُّوبَى بِالضَّمِّ  
الطَّيِّبِ جَمْعُ الطَّيْبَةِ وَنَائِبٌ لِطَّيِّبٍ وَالمُحْسِنِ  
وَالمُحْزَرِ وَشَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَوْ الْجَنَّةِ بِالْهِنْدِيِّ  
و در جمع آورده و فی المَحْزَرِ عَنِ النَّبِيِّ طُوبَى  
شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي ذَارِی وَفَرَعُهَا  
فِي ذَارِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي الْحَدِيثِ هِيَ  
شَجَرَةٌ فِي ذَارِ النَّبِيِّ وَلَيْسَ مُؤْمِنٌ إِلَّا وَفِي ذَارِ  
غُصْنٍ مِنْهَا وَبِرِ عَقِيدَتِ عَرَفَا شَجَرَةٌ طُوبَى  
همان عقل مجرد و شجره دانست که بر تو  
ان عقل از خانواده نبوت و ولایت ظهور  
کرده و بر ساحت دانا اهل معرفت و ایمان

در جمع آورده  
و فی المَحْزَرِ  
عَنِ النَّبِيِّ

ششم حضرت شیخاد علیه  
فصل در فضایل صلوات الله

(۲۲۳)

نابیده اَزَلِ الْغَيْبِ وَابِدِ الشَّهَادَةِ مَعْنَى  
غیب و شهادت و ازل و ابد سابقا کذبت  
ولی مقصود از این عبارت کتابه و اشاره  
بر ازلت و ابدیت حقیقت و ولایت در عالم  
غیب و نشاء شهادت گویند چون ولایت  
و لفظ ولی از سابق واجب نعم شانه است  
بدین واسطه مظهر وی همچو کاهی از نشاء  
عنصری منقطع نمیکرد چنانچه عقیده  
طائفة اشئ عشرتیه نیز بر این است که عالم  
عنصری مجوز نیست از وجود حجت و اما  
حق موجود خالی باشد بخلاف نبوت که  
ممکن است از میان مردم منقطع شود چنانچه  
باتفاق ملل اسلامیه بعد از حضرت حق  
مرتبه صلوات الله علیه پیغمبری مبعوث



نخواهد شد حاصل مقصود آنست چنانچه  
ان حقیقت در عالم ازل و تعین علی و نشاء  
غیب ازل الازال بوده همچون در عالم شهادت  
ابدالا بباد و لا یزال خواهد بود سیر الکمل  
فیه سیر العبادة چنانچه گذشت حقیقت شیئی را  
سیر شیئی گویند و این عبارت اشاره است بر  
اینکه ان حضرت مظهر کلی و نخستین حقیقت  
عبودیت و انقیاد است و تمامی عبودیتها  
از شعب و مرتبات عبادت ان حقیقت <sup>دقیقت</sup> عبودیت  
و نداء اولاد در این مورد لازم است که معنی  
مصطلحات عرفا و محدثین را با الفاظیکه  
خود استعمال نمایند بطور اخص اینکار  
وان الفاظ اینست الفقه القطب الاولاد  
الابدال الثقب العجا الا فراد اما الفوت

و القطب این دو لفظ یک معنی دارند زیرا که  
قطب در زمانیکه مردم بدو ملتجی شوند غوث  
گویند و اما القطب بجای الدین گویند  
هُوَ مَوْضِعُ نَظَرِ اللَّهِ مِنَ الْعَالَمِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَ  
هُوَ عَلَى قَلْبِ إِسْرَافِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحْقُوقُهُ  
گویند القُطْبُ هُوَ الْوَاحِدُ الَّذِي هُوَ مَوْضِعُ  
نَظَرِ اللَّهِ فِي كُلِّ زَمَانٍ اَعْطَاهُ الطَّلِيمُ الْاَعْظَمُ  
مِنْ لَدُنْهُ وَهُوَ تَسْرِي فِي الْكُونِ وَاَعْيَانِهِ  
الْبَاطِنَةِ وَالظَّاهِرَةِ سَرَّانِ الرُّوحِ فِي الْحَسَدِ  
الِیَّ اَنْ یَقُولَ فَهُوَ یَقْبِضُ رُوحَ الْحَيَوةِ عَلٰی  
الْکَوْنِ الْاَعْلٰی وَالْاَسْفَلِ وَهُوَ عَلٰی قَلْبِ  
اِسْرَافیلَ مِنْ جَنَّتِ حَصَّةُ الْمَلِکَةِ الْحَامِلَةِ  
مَادَّةَ الْحَيَوةِ وَالْاَحْسَاسِ مِنْ جَنَّتِ السَّنَا  
وَ حَكْمِ اِسْرَافیلَ فیه حَکْمِ النَّفْسِ النَّاطِقَةِ فِی



شمس خضر شاد علسه  
فصل في فضائل صلوات الله

٢٣٥  
في النشأة الانسانية وحكم ميكايل فيه  
كحكم القوة الجاذبة فيها وحكم عزرائيل  
فيه كحكم القوة الدافعة فيها القطبية  
الكبرى هي مرتبة قطب الاقطاب وهو  
باطن نبوة محمد عليه السلام فلا يكون الا  
لورثته لا خصاصه عليه بالاكملية  
فلا يكون خاتم الولاية وقطب الاقطاب  
الا على باطن خاتم النبوة والا فادعبارة  
عن اربعة رجال منازلهم على منازل اربعة  
ازكان من العالم شرق وغرب شمال وجنوب  
مع كل واحد منهم مقام تلك الجهة والبدن  
هم سبعة رجال من سافر من موضع ترك  
جسد ا على صورته جبا بجنونه ظاهرا باعما  
اصليه بحيث لا يعرف احدانه فبعد ذلك

شمس خضر شاد علسه  
فصل في فضائل صلوات

٢٣٦  
هو البديل لا غير وهو في تلبسه بالاجساد  
والصور على صورته على قلبه ابراهيم عليه السلام  
در جمع البحرين كويد الابدال قوم من الصفا  
لا يخلوا الدنيا منهم اذا مات وايد ابد الله  
مكانه ا خروفي القاموس الابدال قوم بينهم  
الله بهم الارض وهم سبعون اربعوا بالاشيا  
وثلثون يغبرها لا يموت احدهم الا قام مقنا  
اخر من ساير الناس والنجباء هم الاربعون  
وهم المشغولون بحل افعال الخلق وهي من  
حيث الجملة كل حادث لا تفي القوة البشرية  
بحل ذلك لا خصاصهم بوفور الشفقة  
والرحمة الفطرية فلا يتصرفون الا في حق  
الخير اذ لا مرتبة لهم في ترقياهم الا من هدا  
والنقباء هم الذين تحقوا بالاسم الباطن



ششم حضرت سجاد الله علیه  
فصل در فضائل صلوات

۲۳۸

فاشرفوا علی بواطن الناس فاسخروا خفایا  
الضمائر لا نکشف السنائر لهم عن وجوه  
السرائر وهم ثلثة اقسام نفوس علویة و  
هي الحقائق الالهیة و نفوس سفلیة و هی  
الظلمیة و نفوس وسطیة و هی الحقائق  
الانسانیة و التي تقع فی کل نفس منها امانة  
منطویة علی اسرار الهیة و کونیه و ظنیة  
والاولیة العیان عن الرجال الخارجین عن نظر  
القطب انبی چون این اصطلاحات محقق کرد  
معلوم میشود که مقصود از وند لا وناضیا  
معنی قطب است و مجمع البحرین یعنی محل اجتماع  
بحر ظاهر و باطن ولی اهل حدیث را در این  
مورد اصطلاح آخری است چه انها که مجمع  
الاضداد گویند هویتة مطلقه را که مقام

ششم حضرت سجاد الله علیه  
فصل در فضائل صلوات

۲۳۹

احدی تا سن ازاده نمائند و مجمع البحرین گویند  
از ان کاهی مقام واحدیت خواهند و کاهی  
مقام قاب قوسین که باطن انسان کامل است  
ازاده کنند و همین عبارت نشان اینست مجمع  
الاضداد که هو الهیة المطلقة التي هی  
تقائق الاطراف و مجمع البحرین هو حضرت  
قاب قوسین لا اجتماع بحرین الوجود الایمان  
فیها و قبل هو حضرت جمع الوجود باعتبار  
اجتماع الالهیة و الحقائق الکوئیة فیها  
فصل هفتم

در شرح فضائل و مناقب حضرت امام  
محمد باقر بن علی بن الحسین علیه الصلوة  
والتسلیم است در مدینه طیبه در سنه  
پنجاد و هفت هجری غرة شهر رجب المرجب



بیت امام محمد باقر السلام  
فصل از فضائل علی

(۲۳)

از فاطمه بنت حسن بن الحسن که معروفه  
بام عبدالله و ام الحسن است منولد شد  
در سال یکصد و چهارده هجری از دنیا  
رحلت نمود و در قبرستان بقیع مدفون  
شد محمد بن طلحه شافعی گوید تربت مقدس  
و مزار مطهر آن حضرت در آن قبه است  
که عباس بن عبدالمطلب مدفون است  
از عمر شریفان حضرت پیجا و هفتاد گز بود  
قال الشيخ محي الدين وعلى باقر العلوي  
شخص العلم والمعلوم ناطقة الوجود  
خرغام اجام المعارف المنكشف لكل كاشف  
الحجوة الساريرة في الجاري النور المنبسط  
على الدراري حافظ معارج البقير وارث  
علوم المرسلين حقيقة الحقائق الظهورية

بیت حضرت امام محمد باقر السلام  
فصل از فضائل علی

(۲۴)

دقیقه الدقائق النورية الفلك الجارية في  
الليخ الغامرة المحيط اعلم بالزير الغابرة النبا  
العظم والصرط المستقيم المستند لكل ربه  
محمد بن علي عليه السلام صلوات حضرت  
حق تعالی شان و ملائکه و حاملین عرش برجوه  
بسبط امامت و ذات مقدس و لا یت یابد  
که او است شکافنده حجابات علوم شخص  
بجسم علم و نفس حقیقت معلوم شنیده  
موجود نفس ناطقه وجود شیر نیست امامت  
که هویدا است از برای هر موحد کاشف  
حجوة ساریره در تجاری است و نور منبسط  
بر دراری نکهبان معارج بقیر است و  
وارث علوم مرسلین دقیقه دقائق نور  
و حقیقت حقائق ظهوریه در حج فاش



بمقتی امام محمد باقر علیه السلام  
فصل فی فضائل صلوات

(۲۶۲)

ظلمت سفینه نجات امت بر روی دریا  
پیشینیان دانا و خیر و عالم بصیر بل خود  
بناء عظیم است و ضراط مستقیم مسند  
هر ولی محمد بن علی علیه السلام الشریح  
بافر العلوم در فاموس گوید بقره کمنعه  
سقه و وسعه و الباقی محمد بن علی بن  
الحسین صلوات الله علیه لتبیره فی العلم  
شخص العلم و المعلوم یعنی حقیقت عقل  
بجسم ناطقه الوجود یعنی فعلیه و صورت  
و نفس ناطقه عالم هستی بدن غنی چنان  
فعلیه بدن انسانی که عالم صغیر است  
با صورت نوعیه و نفس ناطقه است  
فعلیه عالم وجود نیز که عالم کبیر است  
منوط امت بدان شریفان حضرت

بمقتی امام محمد باقر علیه السلام  
فصل فی فضائل صلوات

(۲۶۳)

که بدون وجود او تمامی عالم هستی قوه محض و  
هیولای صرف و جسد بی روح است و الله  
در المولوی حث بقول سر مثنی اندر کلم  
نن مپوش کاین جهان جمعی است سر گردان  
توهوش چون عالم ظاهر با عالم باطن نظام  
دارند بدان واسطه چنانچه در شریعت تکرار  
باطنیه حقیقت امامت از جمله مفومات  
عالم تکرار است در شریعت تکلیفیه ظاهر  
تشریحاتی امام و اعتراف بر امامت او از  
اصول عقاید ضروری و تکرار عالم تکلیف است  
از این روی خدای تعالی شانہ بعالم ایفا ابیه  
و ابی هدا و لایب علویه فرمودند البتة  
اکملت لکم دینکم و بدان جهت در بعضی  
اخبار نبویه آورده اند من مات ولم یعرف



هفتاد و نهمین فصل از فضائل علی علیه السلام

۲۳۸  
انعام زمانیه قدمات مبنیه الجاهلیه  
ضرغام اجسام المعارف ضرغام معروف است  
وازا ساسی او است لبت و لانت و غظنفر و  
هنر و ضرغام و ضرغامه و اسد و اسامه  
خارث و قسور و جده و لبوه و ازکای آن  
ابو الابطال ابو الشبل ابو العباس و  
جمع گوید الاجرة كقصبة الشجر الملتف  
و جمع اجسام كقصبات و اجم كقصب  
و الاجام جمع الجمع الجموة الساربه في الجار  
اشاره است بر اینکه مقام و لانت نشان حضرت  
مقام وجود منبسط و نفس رحمانی است که  
در جمع بخاری هستی بخاری است بدون  
تابش نور او و همچنانکه از ماهیات از لبت ذاب  
با بسته خار صبه قدم نمیکارند چنانچه

هفتاد و نهمین فصل از فضائل علی علیه السلام

۲۳۸  
اشارات بدین نکتہ در طی عبارات مصنف  
گذشته منبسط علی الدراری دراری جمع  
دری است و درری سناره مضی را گویند  
بعین نور منبسط بر سنارهای درخشنده  
حقیقه الحقائق الظهوریه الحقیقه هو  
الشیء الثابت یقیناً و قطعاً یقال فی الشیء  
اذا ثبت و حقیقه الشیء ما به الشیء هو هو  
کالجوان الناطق للانسان بخلاف مثل  
الضاحک و الکاتب ثما یمكن تصور ال  
بدونیه و قد یقال ان ما به الشیء هو هو  
باختیار محققه حقیقه و باختیار  
تخصیه هویه و مع قطع النظر عن ذلك  
ماهیه و حقیقه الحقائق هو المرئیه  
الاحدیة الجامعة لجميع الحقائق و شیء



هفتاد و نهم محمد باقر السلام  
فصل در فضائل علیه

۲۲۵

بمحصرة الجمع و محضرة الوجود كذا قال الشيخ  
المرجاني بالجمله مفصودا زان عبارات و  
فضة دقفة الدقائق النورية كه تالي ابن  
عبارت است ههنا معني بساطت و تجرد  
و عبارة اخراي روح الارواح است  
الفلك الجاربي في الحج الغامرة اشارة  
بحدیث معروفی است كه منفق علیه  
طریقی است مثل اهل بیتی كسبینه نوح  
من تمسك بهم نجي و من تخلف عنهم  
غرق الفلك بالضم السفينة وهو اللوا  
و الجمع الحج جمع الحج والجمع بالضم الحج  
الكبيرة و معظم الماء كما للبحر فيها  
ومنه بحر ربي الغامرة الكبيرة بالزبر  
الغامرة الزبر الكتاب و بالكسر يكتب

هفتاد و نهم محمد باقر السلام  
فصل در فضائل علیه

۲۲۶

جمع زبور و المزبر القلم و الزبور الكتاب  
معنى الزبور جمع ان زبر بوزن فعل  
الغامرة الماضية النبأ العظم و الصراط  
المستقيم في تفسير الصافي حاكيا عن العبد  
قال قال رسول الله لعلي يا علي انت حجة  
الله و انت باب الله و انت الطريق الی الله  
و انت النبأ العظم و انت الصراط المستقيم  
و انت المثل الاعلى نبأ عظم با تفاق  
اخبرنا من مفسرين عبارات است از مقام  
امامت و باطن و لايت و صراط مستقيم  
در تفسير صافي از حضرت صافي علیه السلام  
روایت كند كه حضرت فرمود الصراط هو  
الطريق الی معرفة الله و ههنا صراطان  
صراط في الدنيا و صراط في الآخرة و اما



هفتاد و نهم امام محمد باقر السلام  
فصل در فضائل علیه

۲۴۸

الصراط في الدنيا فهو الامام المفترض  
الطاعة من عرف في الدنيا واقتد بهذا  
من على الصراط الذي هو جسر جهنم في  
الآخرة ومن لم يعرف في الدنيا نزلت قد  
عن الصراط فردي في نار جهنم وايضا  
عنه عليه السلام ان الصراط امر المؤمنين  
وفي رواية اخرى زاد انه معرفة وفي اخرى  
انه معرفة الامام وفي اخرى من الصراط  
بالجملة از تمامي روايات وانجا وارد مستفاد  
ميشود كه صراط مستقيم در دنيا عبارت  
از معرفت امام مفترض الطاعة چنانچه  
وجود مبارك امام عليه السلام خود نیز  
صراط مستقيم است و اين صراط كه عبارت  
از معرفت امام است عبارت است از طریقه

هفتاد و نهم امام محمد باقر السلام  
فصل در فضائل علیه

۲۴۹

وسطی که مendas ما بین خلق و افراط و تفریط  
و تقصیر است و در بعضی اخبار من الخط  
الاولی و من الخط الثانی الوسطی بنا بر جمع القا  
و الینا بلحق الثانی المستند لكل ولی محمدین  
عليه عليه السلام در قاموس كويد  
الولی القرب والدنو والولی الاسم منه  
و المحب و الصديق و بنو كويد الولى هو  
المتصرف الذى يدبر الامور شريف جرعا  
كويد الولى فصيل بمعنى الفاعل وهو من  
تواقت طاعته من غير ان يتخللها عصبان  
او بمعنى المفعول فهو من يتواقت عليه احسانا  
الله و افضاله والولى هو العارف بالله و  
صفاته بحسب ما يمكن المواظب على الطاعات  
المختب عن المعاصي المعرض عن الانهزام



که امام محمد باقر السلام  
فصل اوله فضائل علیه

۲۵۱  
في اللذات والشهوات الولاية هي قيام  
العبد بالحق عند الفناء عن نفسه  
والولاية في الشرع تنعبد القول على الغير  
شاء أو أبي بالجملة حاصل مضمون فقره شريفه  
ان است که ان حضرت مسند و محل اتکال  
جميع عرفاء الطيبين ومقرين واصدقاء  
عجب است در شرح اصول کافی در تفسيره  
ايماناً وليكم الله ورسوله والذين امنوا كويد  
يعز جليلاً واولاده الائمة الى يوم القيمة  
بايد دانست که معنی ولايت بر محسب استعلا  
و بسبب قيودی که بر او عارض ميشود اختلا  
شد بد دارد و اشخاصی را که از این اصطلاحها  
بصيرت و خبری نيست از مظالعه کتب و  
دفاتر عرفا جرح و تعجب دست داده کلنتا

که امام محمد باقر السلام  
فصل اوله فضائل علیه

۲۵۱  
انها را حمل بر تناقض مینماید زیرا که بظاهراً  
لفظ می بیند که ان جماعت حضرت امیر المؤمنین  
صلوات الله علیه را خاتم الاولیاء مینویسند  
و حضرت حجر صاحب الامر نیز خاتم الاولیاء  
خطاب کنند و حضرت عیسی علی نبینا و علیه  
السلام را نیز خاتم الاولیاء گویند تا آنکه کلین  
عرفا را نیز ب لقب خاتم الاولیاء ملقب نمایند  
چنانچه قصی در دیبناجره فصوص در توفیق  
محمد الدین او زاید بن عینارث ستوده خاتم  
الولاية محمد بنه و چون از تعدد معانی این  
لفظ مستحضر نیستند بدین واسطه در  
حق این جماعت زبان قدح و طعن گشودند  
اولاً باید بدانند که معنی ولايت و ولی لغت  
و اصطلاحاً متعدد است چنانچه تفصیلاً



هفتاد و نهم  
فصل در فضائل علی

۲۵۴

ان مذکور شد و با وجود آن بسبب ختمی  
و قیودی که بر وی علاو می شود اختلاف  
ثانوی حاصل می کند و اجمال این تفصیل آن  
که تارة ولایت را منقسم نمایند بر ولایت عامه  
و ولایت خاصه و مقصود از ولایت عامه  
ولایتی است که در عموم مؤمنین بر حسب  
تعالی المؤمنون بعضهم اولیاء بعض موجود  
است و از این قبیل است ولایت قضا و مجتهدین  
و عدول مؤمنین که بر بندگان و صغار و  
محمور علیهم و غیر آنها دارند صاحب جوهر  
اعلی الله مقامه در تعریف فضا که ولایت  
مخصوص است گوید وَهُوَ عَصْنٌ مِنْ شَجَرَةِ  
الرِّبَاسَةِ الْعَامَةِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
وَخُلَفَائِهِ وَهُوَ الْمُرَادُ مِنَ الْحَبِيقَةِ فِي قَوْلِهِ

هفتاد و نهم  
فصل در فضائل علی

۲۵۳

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ مِنْ آدَمَ  
درجه از ولایت بگونه وراثتی است بمضمون  
الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ اَزَانِبِنَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ  
بعلماء و مؤمنین و تابعین آنها رسیده  
فَإِنَّ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ مَنْ بَرَّتْ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى  
چسبند و نمکن است یکی از علمای امت مرحوم  
بواسطه استنکالات حلیته و عملیه که  
اینگونه از ولایت عامه که بر حسب وراثت  
از انبیا رسیده درجه خاتمیت حاصل نموده  
و خاتم الاولیاء ملقب باشد چنانچه کلمین  
از مجتهدین را که اطاعت تمامی مردم بر آنها  
لازم است این درجه از ولایت حاصل است  
و ولایت هر یک از عرفانرا از این قبیل است  
ولی بر حسب درجه تا طیفی فقط در صورتیکه



شعته امام محمد باقر السلي  
فصل در فضائل عليه

۲۵۴

ذا را ای فضائل صورتی و جامع در چهار جنبه  
ظاهری نباشند و اما مقصود از ولایت خا  
در مقابل ولایت غایب بدین معنی عبارت است  
از ولایت مخصوصی که هیچکدام از اینها و اولیا  
ذان در چهار ولایت حاصل نیست و مخصوص  
مقام محمدی صلوات الله علیه است و این ولایت  
حاصل نیست مگر برای حضرت ختمی نبوت و  
اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین و در  
این ولایت خاصه محمدی حضرت حجة صاحب  
الامر صلوات الله علیه را خاتم الاولیا گویند  
که خاتم ولایت خاصه محمدی است و نادره  
ولایت را همین است نمایند بر ولایت مظنه  
و مقیده و از هر یک از مطلق و مقید نبی  
معانی متعدده ازاده نمایند و ولایت مطلقه

شعته امام محمد باقر السلي  
فصل در فضائل عليه

۲۵۵

یعنی مظنه نیز جمیع اسما و صفات الهیه و  
مظنه نیز اسم اعظم را با جمیع موجودات بدو  
انکه بخود بخند باشد و حضرت امیر المؤمنین  
سید المرئوسین صلوات الله علیه در ولایت  
معنی خاتم الاولیا گویند و ولایت مقیده در  
مقابل این مطلقه از است که مظنه اسم مخصوص  
محمد و در محمد معین باشد و در معنی ولایت مطلقه  
بدین معنی است و ولایت خاصه محمدی است و ولایت  
مقیده است و ولایت خاصه که در عموم مؤمنین بود  
و نیز ولایت مطلقه گویند و از آن مطلق ولایت  
را ازاده نمایند مانند نبوت مطلقه و نبوت  
خاصه و این ولایت مطلقه معنی کلی است که تمام  
ولایتها از جزئیات او است و حضرت عیسی  
علی نبینا و علیه السلام را در ولایت مطلقه بدین



هفتم امام مجتهد باقر الله عليه  
صلواته وفضله صلوات

۲۵۶

معنی خاتم الاولیا گویند که ولی دیگر بعد از او  
نیست و این است معنی قول مجتهدین که در موعی گویند  
الحکم ختمان ختم بختم الله به الولاية مطلقا و ختم  
بختم الله به الولاية المحمدية فاما ختم الولاية به علي  
الاطلاق فهو عيسى الى ان قال فيقول في آخر الزمان  
وارثا خاتما لا ولي بعده فكان اول هذا الامر  
نبي وهو ادم و آخره نبي وهو عيسى و در مورد  
دیگر نزدیک بهمین عبارت باز گویند و كان  
من قبل ما فيها الولاية العامة و لهذا بدیه بادم  
ختمها الله بعيسى فكان الختم ايضا هي البدية  
ان مثل عيسى عند الله كمثل ادم فتم بمثل ما بدیه  
و مفسر موحی الدین از ولایت عامه همین اولایت  
مطلق است بعد از تقوی در این موارد بقیه  
رفع مناقض از عبارات عرفا خواهد شد

و اما ختم الولاية الخاتما لا ولي بعده و در مورد دیگر گویند

حضرت امام صادق الله عليه  
در فضائل جعفر صلوات

۲۵۷

فصل هشتم

در شرح فضائل و مناقب حضرت ابی عبدالله  
امام جعفر صادق صلوات الله علیه است که  
آن نور مطهر در مدینه طیبه در ساهاشتا  
و سیم هجری عالم طبع است زایا فدوم خود  
منور نمود مادران حضرت ام فروه دختر فاسم  
ابن محمد بن ابی بکر است و فاسم خود پسر خاله  
حضرت سید سجاد و مادرش دختر نزد جرد  
ابن شهریار خواهر شهریار بنو بود بالجمله حضرت  
صادق صلوات الله علیه در پانزدهم حجب  
المرجب در سنه یکصد و چهل و هشت  
هجری در مدینه منوره بعالم و خانینا  
در پیوست و جسد نورش در قبرستان  
بقیع در جوار پد و عم نزد گوار مدفون گشت



٢٥٨  
قال الشيخ محمد بن الدين وعلى اسناد العالم و  
سند الوجود مرتقى المعارج و منتهى الصعود  
الى الموج الالهي و السراج الوهاج الالهي  
نافذ خرائن المعارف و العلوم محمد عقول  
و نهائية الفهوم عالم الالشاء دليل طرق  
السماء الكون الجامع الحقيقى و المعرفة الوحي  
الوثيقى برزخ البرازخ و جامع الاضداد  
نورا لله بالهداية و الارشاد المستمع  
القران من فائده الكاشف لسرائرهم و ملبس  
مطلع شمس الابد جعفر بن محمد عليه  
صلوات الله الملك الاحد حاصل الترجمة  
تجارت زاجات از لسان اسعداد جميع  
موجودات بران اسناد عوالم بشيرة و من  
علوم ائمة اثني عشرية يادكران سند عالم

هشتم اما جعفر صادق السلام  
فصل في فضائله عليه

٢٥٩  
وجود در ارتقاء معارج شهود با خبر بر  
مدارج بشيرة صعود نموده و خود بحر موج  
علوم از لسان و سراج و هاج انوار ابد  
صراف كنجبنه‌هاى معارف و علوم است  
اصل اصيل عقول و منتهى دانش فهو  
ذائنده حقيقت اسماء الهى است و نماينده طرق  
سموات كياهى حقيقت جامع جمع حقايق  
و مرات جهان نماى تمام رفاق جبل التبر  
سبيل نجات عروة الوثقى طريق مؤلا  
برزخ برازخ و جامع حقايق اضداد نور  
باهر و وسيله هدايت و ارشاد كاشف  
اسرار مسائل شنونده قران از نفس فائل  
مطلع شمس ابد جعفر بن محمد عليه صلوات  
الله الملك الاحد الشكر



هشتم امام جعفر صادق علیه السلام  
فصلنامه فضائل علیّه

(۲۶۰)

وَعَلَى اسْتِئْذَانِ الْعَالَمِ ابْنِ كَلْبَةَ إِشَارَةٌ اسْتَبْرَأَتْ  
أَفَادَاتِ ظَاهِرِيَّةٍ وَتَعْلِيمَاتِ صَوْرِيَّةٍ أَنْ حَضَرَ  
كَه تَمَكَّنَ وَاسْتَفْرَارِ قَوَاعِدِ شَرْعِيَّةٍ بِسَبَبِ  
أَفَادَاتِ أَنْ حَضَرَ بِمَحْضِ بِيُوسُثِ  
چنانچه لای ابدال و جواهر اخبار ائمه اطهار  
باندازه از محفل شریفان بزرگوار در میان  
مردم منتشر شد که طریقه اثنی عشره بر امام  
جعفری نام نهادند و در خصوص افادات  
نوزائیه آن حضرت شیخ مفید گوید  
وَنَقَلَ النَّاسُ عَنْهُ مِنَ الْعُلُومِ مَا سَارَتْ بِهِ  
الرُّبُكَاةُ وَأَنْتَشَرَ ذِكْرُهُ فِي الْبِلْدَانِ وَلَمْ يَنْقَلِ  
عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْعُلَمَاءُ مَا نَقَلَ  
عَنْهُ وَلَا نَقَلُوا عَنْهُمْ كَمَا نَقَلُوا عَنْ أَبِي عَبْدِ  
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ أَصْحَابَ الْحَدِيثِ

هشتم امام جعفر صادق علیه السلام  
فصلنامه فضائل علیّه

(۲۶۱)

وَلَمْ يَجْعُوا أَلْمَاءَ الرِّوَاةِ عَنْهُ مِنَ الثَّقَاتِ عَلَى  
أَخْبَارِهِمْ فِي الْأَمْزِجِ وَالْمَقَالَاتِ فَكَانُوا  
أَرْبَعَةَ أَلْفٍ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ أَنْتَهَى بِعِنِي  
مَرَاتِ أَخْبَارِ مَثَابَةِ كَرِزَانِ حَضَرَ نَقَلَ أَخْبَارَ  
نموده اند هرگز بدان مشابه از ائمه دیگر نقل  
احادیث نکرده اند چنانچه شماره ثقات  
از روایات و مستفیدین محفل آن حضرت  
با اتفاق اصحاب خبر کمتر از چهار هزار نفر بوده  
تَحْدِيدَ الْعُقُولِ مُحَمَّدٌ مَا تَدْرِكُهُ بِمَعْنَى أَصْلِ  
چنانچه سابقا ذکر شد و حاصل از اینست که  
آن حضرت اصل دانشها و نهانیه فهمها  
چه عقول بشریه در مقام ادراک حقائق  
ادراک مرتبه آن حضرت بالا تر تجاوز نمود  
نمود زیرا که مقام آن حضرت که مقام ولایت



هشتم امام جعفر صادق علیه السلام  
فصل در فضائل صلوات

۲۶۱

نهان به سیر دانش بشری است الکوّن الخلیق  
الحقیقی گویند الکوّن اسم لما حدث فیه  
کأنفلا ب الماء هواءً وعند أهل النظر  
مرادف للوجود المطلق العام وعند أهل  
التحقیق بیان عن وجود العالم من حیث  
هو عالم بهر تقدیر مقصود از کون جامع  
حقیقی سعه وجودیه مقام خلافت است  
زیرا که مقام خلافت جامع جمیع منازل است  
و ذارای تمام مراتب است چنانچه اشارت  
بدین نکته مره بعد از مره مذکور شد  
و نیز بواسطه جامعیت جمیع مراتب ذار  
مظاهر اسما و صفات متقابله مانند  
قهر و لطف غضب و رحمت و ظاهر و  
باطن و اول و آخر و غیر آنها خواهد بود

هشتم امام جعفر صادق علیه السلام  
فصل در فضائل صلوات

۲۶۲

و بدان جهت چنانچه آن مقام را کون جامع  
گویند جامع اضداد نامند برزخ البرزخ  
البرزخ العالم المشهور بین عالم المعانی  
المجردة و الاجسام المادیة و العبادات  
یتحد بما بینا سبها اذ وصل الیه وهو الخلیق  
المفصل و ایضا البرزخ هو الخلیق بین  
الشیین و تعبیریه عن عالم المثال اعنی  
الخارجین الاجسام الکلیفة و عالم الالوهة  
المجردة عن الدنیا و الآخرة البرزخ الجامع  
هو الحضرة الواحده و التعین الاول  
الذی هو اصل البرزخ کلها فلهذا یسمی  
البرزخ الاول الاعظم و الاکبر کذا قال  
الشریف الخرجانی بالجمله چنانچه معلوم شد  
برزخ در لغت خارج و حاجب بین دو چیز است



هشتمه از امام حسن صادق علیه السلام  
فصل در فضائل حضرت علی

۲۶۳

گویند و در اصطلاح عرفا عالم مثال مطلق  
زاکه و واسطه است فیما بین عالم تجرد و عالم  
تجسم برزخ گویند و در لسان صاحب حکمت  
اشراق شهاب الدین سهروردی و سایر  
اشراقیین نیز عالم اجسام زابریخ نامند  
و در این مورد مخصوص مقصود از لفظ  
برزخ البرزخ اصالت در حقیقت و اولی  
تعبیر و جامعیت آن حضرت است جمیع مراتب  
و احکام غیر مرتبة التسمیع القرآن من قائله  
اشاره است بحدیث معروفی که از حضرت  
صادق صلوات الله علیه روایت نموده اند  
که فرمود ما زلت اکرر هذه الآية حتی  
سمعتها من قائلها فصل نهم  
در شرح فضائل و مناقب حضرت ابوالحسن

حضرت موسی بن السکانه  
نهمین فصل در فضائل حضرت علی

۲۶۵

العبد الصالح موسی بن جعفر علیهما السلام  
که در سنه یکصد و بیست و هشت هجری  
در منزل ابواء در هفتم شهر صفر المظفر  
از حمیده بر بربره یا اندلسیه متولد شد و  
در سال یکصد و هشتاد و سه هجری در  
ششم شهر رجب المرجب در بغداد در حلیه  
سندی بن شاهک ملعون مسوم با بدعت  
علیه شهادت فائز شد در مقابر قریش که  
قبرستان اشرف آن جماعت بود در باب  
النبن که فعلاً زبار تکاه مؤمنین و مسلمین  
مدفون شد و از عمر شریف آن بزرگوار  
پنجاه و پنج سال گذشت بود در فاموس گوید  
الابواء موضع قرب و دان و در مجمع البحار  
آورده الابواء بفتح اوله و سکون ثانیه



نهضت موسى من السجدة  
فصله فضائله حضرت عليه

(٢٤٦)

وَالْمَدِينَةُ مَكَانٌ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ عَلَى الْمَدِينَةِ  
تَحْوَاهُ مِنْ ثَلَاثِينَ مِيلًا نَقِيلُ أَنْ مَوَاقِفَ الْحَسَنِ  
مُوسَى فِيهِ قُبَّةٌ أَمِنَةَ أُمِّ النَّبِيِّ سُمِّيَ بِذَلِكَ  
لِتَبَوُّءِ السَّبِيلِ وَتُرْوِيهِ فِيهِ قَالَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ  
وَعَلَى شَجَرَةِ الطُّورِ وَالْكَابِ الْمَسْطُورِ وَبَيْتِ  
الْمَعُورِ وَالتَّيْرِ الْمَسْتُورِ وَأَيَّةِ النُّورِ كَلِمَةِ آمِينَ  
الْإِمَامَةِ مَنْشَأَ الشَّرْفِ وَالْكَرَامَةِ  
نُورِ مِصْبَاحِ الْأَرْوَاحِ جَلَاءِ زُجَّاجَةِ الثَّعْبَانِ  
مَاءِ التَّجْمِينِ الْأَرْبَعِينَ خَائِبَةِ مِعْرَاجِ الْبَقِيَّةِ  
الْكَبِيرِ فَلِزَانِ الْعِرْقَاءِ مِعْيَارِ نَقُودِ الْأَصْفِيَاءِ  
مَرْكَزِ الْأُمَّةِ الْعُلُوْنِيَّةِ مَحْوَرِ الْفَلَكَ الْمَصْطَفَوِيَّةِ  
الْأَمْرِ لِلصُّورِ وَالْأَشْكَالِ يَقْبُولُ الْأَصْطِحَابِ  
وَالْأَنْبِيَاءِ النُّورِ الْأَنْوَارِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ  
عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَكْبَرِ

نهضت موسى من الله عليه  
فصله فضائله حضرت عليه

(٢٤٧)

تَحْيَاتِ زَاكِيَاتِ أَرْضِ سَاكِنِينَ عَوَالِمِ قُدْسِ بَرِّ  
حَقِيقَةِ شَجَرَةِ طُورِ وَبَاطِنِ كِتَابِ مَسْطُورِ وَرُكْنِ  
اعْظَمِ بَيْتِ مَعُورِ وَسِرِّ الْجَمِّ مَسْتُورِ وَمَصْدَقِ  
أَيَّةِ نُورِ بَادِ كَهْ وَوَادِيِ إِيْمَنِ أَمَامَتِ زَا مِظْهَرِ  
مُوسَى كَلِمَةِ أَمْنِ وَدَرِّ بَايِ شَرَفِ وَبِرِّ كِي مَرَا  
مَنْبَعِ وَجَرِّ نَوْمِ كَرِيمِ نُورِ مِصْبَاحِ بَسْمِ الْأَرْوَاحِ  
جَلَاءِ زُجَّاجَةِ اجْتِنَادِ وَاشْبَاحِ مَاءِ تَجْمِينِ  
أَرْبَعِينَ صَبَاحِ نَهَائِيَةِ مِعْرَاجِ دَانِشِ وَ  
يَقِينِ الْكَبِيرِ فَلِزَانِ عَارِفِينَ وَنَقُودِ  
زَامِعِيَّةِ هَفْتَمِينَ مَرْكَزِ أَمَامَتِ أُمَّةِ عُلُوْنِيَّةِ  
مَحْوَرِ فَلَكَ خِلَافَةِ مِصْطَفَوِيَّةِ قَلْبِهَا  
صُورِ وَاشْكَالِ يَقْبُولِ سَكُونِ وَشَرَعِيَّةِ  
أَنْبِيَاءِ نُورِ أَنْوَارِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ  
اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَكْبَرِ الشُّكْرِ



بهم حضرت موهب بن جعفر علیه السلام  
فصل فی فضائل صلوات الله  
۲۶۸

وعلى شجرة الطور والكاتب المسطور ايه  
صدرا الحكماء والمناهلين صدرا الدين براه  
قدس الله رسه در كتاب مفااتيح كويد  
ان الانسان الكامل حقيقة واحدة و  
له اطوار ومقامات ودرجات كثر في  
القبود واسامي مختلفه وله بحسب كل  
طور ومقام اسم خاص ويندر مورد بكون  
النفس الانسانية من شأنها ان تبلغ  
الى درجة يكون جميع الوجودات اجزائها  
وتكون قوتها سارية في الجميع ويكون جو  
غاية الكون والحقيقة ودر موضع اخر كويد  
واعلم ان الباري تع وحداني الذات في  
اول الاولين وخليفة الله في ذات  
في اخر الاخيرين كما يدرككم تعودون فالله

بهم حضرت موهب بن جعفر علیه السلام  
فصل فی فضائل صلوات الله  
۲۶۹

سبحانه رب الارض والسماء وخليفة الله  
فيزات يظهر فيها الاشياء وبرى بها صور  
جميع الاشياء بالجملة جماعت عرفا واهل  
وحدت واعقيدت چنان است که مرتب  
تمامی موجودات در قوس نزول از تعین تا  
نفس حیوانی و حقیقت ولایت است و  
در قوس صعود حقیقت انسان کامل آرا  
جميع مظاهر وجامع جميع مراتب است پس  
تمامی حقائق عقلانیته ورفائق برزخیه  
انها که کاهی بعقل و کاهی بشجره و کاهی  
بکتاب مسطور بعین ارات واسامی مختلفه  
مذکور میشود تماما نفس حقیقت انسان  
کامل واز اجزاء او هستند و در واقع  
انسان کامل است که بر حسب هر درجه



فصل في فضائل جعفر عليه السلام

از درجات تعین خاص و اسم مخصوص حاصل  
نموده و بدین جهت حقیقت انسان کامل را  
جانوائست آثار تمامی ان تعینات را بر حقیقت  
خود اسناد دهد چنانچه در خطب منتهی  
بحضرت امیر المؤمنین و سید الموحدين آورده اند  
أَنَا أَدَمُ الْأَوَّلُ أَنَا نُوحُ الْأَوَّلُ أَنَا آدَمُ الْجَبَّارُ  
أَنَا حَقِيقَةُ الْأَسْرَارِ أَنَا صَاحِبُ الصُّورِ  
أَنَا ذَلِكُمُ النَّوْرُ الَّذِي أَفْتَبَسَ مُوسَى مِنْهُ الْهُدَى  
أَنَا صَاحِبُ نُوحٍ وَ مُجِيبُ أَنَا صَاحِبُ ابْنِ  
الْمُبْتَلَى وَ شَافِيهِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَنْجِبَاءِ  
وَ الْأَنْبَاءِ مَاءِ التَّجْمِيرِ الْأَرْبَعِينَ أَشَارَهُ بِهِ  
حَدِيثٌ مَعْرُوفٌ أَنِّي خَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ  
بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَا حَامٍ مَقْصُودٌ أَنَّهُ اسْتَبَدَّ  
كَوْجُودِ وَ جَنَاتِ جَمِيعِ مَوْجُودَاتِ بِمَقْتَضَا

فصل في فضائل علي بن جعفر

قوله نعم و من الماء كل شيء حي باسريان ما  
ولا يناسك كمنزلة هبوطي و مشابهة مادة  
سناری در جمع موجودات است ولی باید  
ذاتست که مراد از سران و لایب سران  
وجود منبسط و نفس رحمان و فیض مقدس است  
که ان را بر حسب اصطلاح بعضی لایب  
نام نهاده اند غایب معراج البقین البقین  
عند أهل الحقیقة رؤیة العیان یقین  
الایمان لا بالحواسة و البرهان و قبل ههنا  
الغیوب بصفاء القلوب و ملاحظه الأسرار  
بمحافظة الأفكار و قبل هو طمانینة القلب  
على حقیقة الشئ یقال یقین الماء فی الخوض  
إذا استغرق فيه و قبل البقین ارتفاع الرتبة  
فی مشهد الغیب قال الله نعم کلا لو تعلمون



حضرت موسی بن جعفر علیه السلام  
فصل فی فضائل علی بن ابی طالب

(۲۷۲)

عَلِمَ الْيَقِينِ لَتَرُونَ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنَ الْيَقِينِ  
گفت سپهر صبا حی زبدر را کف اصعبت  
ای رفیق با صفا گفت جدم او منا باز او من  
کونشان از باغ ایمان کوشکفت گفت مرد  
چون به بینند فرشیان من به بینم عرش را با  
عرشیان المی ان قال همین بگویم با فریبند  
نفس لب کز بدش مصطفی یعنی که بس  
الْأَمْرِ لِلصُّورِ وَالْأَشْكَالِ اشاره است بر  
اینکه حکم انسان کامل و خلیفه الله در صورت  
و هیولای عالم طبیعت نافذ و مجرای است  
و هیولای عنصری بر حسب زاده او مینواید  
خلع صورتی نموده و لیس صورت جدم بدینا  
مانند عصای حضرت موسی علی نبی است او  
علیه السلام که صورت جمدی را بر حسب

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام  
فصل فی فضائل ابی طالب علیه السلام

(۲۷۳)

اراده حضرت موسی خلعت نموده صورت جنوا  
پوشید و بشکل زرد هما بر آمد صدر الملت  
شیرازی گوید من صفی مرات قلبی بمصفا  
الْعَبُودِيَّةِ وَأَزَالَ عَنِّي وَجْهَ نَفْسِي بِمَصْفَاةِ  
الطَّاعَاتِ نُفُوسَ الْكَافِرَاتِ تَصْبِرُ ذَاتُ  
كِرَاتٍ مَجْلُوءَةٍ يُجَادِي بِهَا شَطْرَ الْحَوَائِجِ  
عَلَيْهَا الْمَلِكُ وَالْمَلَكُوتُ وَفَاضَ عَلَيْهَا  
قُدْسُ اللَّاهُوتِ وَمَاتَ عَنِ غَيْرِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ  
وَهُوَ أَهْلُ فَنَفْدِ حُكْمِهِ وَأَسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ  
فَبَتَّكْرَمَ بِكِرَامَةِ التَّكْوِينِ وَطُفِّئَ فِيهَا مَا يَدْعُونَ  
وَلَمْ يَفِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ  
فصل دهم

در شرح فضائل و مناقب حضرت رضا  
علی بن موسی صلوات الله وسلامه علیه است



فصل في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام

٢٧٤

که در سال یکصد و چهل و هشت هجری  
در یازدهم شهر ذی قعدة الحرام در مدینه  
منوره بعالم ناسوت قدم گذاشت و نام نهاد  
آن حضرت را جمیع ام البنین و بعضی خیرین را  
ضبط کرده اند و در سنه دو و بیست و  
هجری در هفتم یا آخر شهر صفر المظفر  
مسموما بدو رجه شهادت رسید در قره  
سنباد در قبه که فعلا در بارگاه شهبان  
و دوستان است مدفون شد از عمر  
شریفش پنجاه سال گذشته بود قال الشیخ محمد  
و علی سیر الالهی و الرائی للحقائق کما  
هی التوراة الالهوتی و الانسان الجورنی  
و الاصل المملکونی و العالم الناسوتی  
المصدق  
العلم الطاق و الشاهد الغیبی المحقق روح

که حضرت امام رضا علیه السلام  
فصل در فضائل صلوات الله علیها

٢٧٥

الامواج جوة الاشباح هندية الموج  
التبار في لسان الوجود كهفت النفوس  
القدسية غوث الاقطاب الانسية  
الحجة القاطعة الربانية محقق الحقائق  
الامكانية ازل الابدات و ابد الازلیات  
الکبر الغیبی و الحجاب الالهی قران المجلدات  
الاحدیة قران المفصلات الواحیدیة  
ام الوری بدر الدجی علی بن موسی الرضا  
علیه و علی ابائیه الصلوة و السلام  
تحیات زایكات از تمامی موجودات بتر  
مستراه و ذانی حقائق بناء کماهی  
نور ذاتی نام الاهیوت و انسان عفرانی  
عوالم جبروت اصل نفوس عالم ملکوت خود  
عالم کلی ناسوت مصداق علم مطلق هفتاد



حضرت امام رضا علیه السلام  
فصل فی فضائل صلوات

۲۷۶

غیب و محقق روح مجردات و ارواح خفیه و نباتات  
در اشباح هندسه عوالم موجود بحسب  
توابع نشأت وجود که نفس نفوس ذراتیه  
و معین قطب استبه حجت قاطعه بر تائید  
حق حقائق امکانی مظهر اسم هو الاول  
و ابتدای بدیات و مراتب اسم هو الآخر  
و انشای از لبان کثر مخفی غیبی و حقیقت  
کتاب الیربی قرآن جمع احدیة فرقان  
مفصلات نشأت واحدیة منشأ و محل قبول  
فیوضات مکتل و مرتب جمع ظهورات  
بدر دجای لیل طبیعت علی بن موسی  
الرضا علیه السلام علی ابائہ الصلوٰة والسلام  
الشکر معانی عوالم الالهی و جبروت  
و ملکوت و ناسوت سابقا گذشت که

حضرت امام رضا علیه السلام  
فصل فی فضائل صلوات

۲۷۷

عالم و اجزای الیهوت گویند و عالم عقول  
که جبروت و نشأت نفوس یکیه زام ملکوت و  
عالم ملک و شهادت زاناسوت نامند  
این جن جهور احسانی در کتاب مجلی تمایز  
اسامی این عوالم را که بالفاظ و عبارات  
مختلفه مذکور میشوند مفصلا ذکر نمود  
و ان اسامی همبزمین عالم جبروت و ملکوت  
و ملک عالم عقول و نفوس اجساما عالم غیب  
عالم ظاهر حضرت احدیة حضرت واحدیت  
حضرت ربوبیة حضرت کونیه حضرت ولایة  
حضرت نبوت حضرت رسالت عالم ذات  
عالم صفات عالم افعال جنه ذات جنه  
صفات جنه افعال توحید وجودی  
توحید صفاتی توحید افعالی حقیقت نظر



که حضرت اما رضا علیه  
صلوات الله علیه

شریعت مرتبه ذات حضرت و جو مطلق  
صرف حضرت اسمائیه مرتبه واحدیت  
حضرت جبروت مرتبه ارواح مجرد و عالم  
عقول حضرت ملکوت مرتبه نفوس و عالم  
مثال حضرت ناسوت و عالم ملک و شهاده  
کون جامع و انسان کامل که خلیفه الله است  
و صورت جمعیت کل و مظهر جمیع مراتب  
و الا انسان الجبروتی مراد از انسان جبروتی  
انسان عقلانی و آدم روحانی است تقصیل  
این احوال بدین منوال است جمعی از حکماء  
قدیم یونان را عقیدت آن بود که هر نوعی  
از انواع طبیعت جسمانیته زاد در عالم عقول  
مجزده بگردد بجز در عقلانی موجود است که  
این افراد جسمانیته بحسب واقع مظاهر و قوت

که حضرت اما رضا علیه  
صلوات الله علیه

ان حقائق عقلانی هستند و در ظل تربیت  
و افاضات او واقع شده اند چنانچه یکی از اشعار  
انها گوید **ان ذاتا روحانیة القاتل المینا**  
**فقلت من انت فقال انا طباعك التمام**  
و ابن ابی جهل و احسانی در کتاب مجلی بعد  
از حکایت ابن عقیدت از سقراط و فیثاغورس  
و افلاطون و غیر اینها گوید **وحکی افلاطون**  
**الایهی عن نفسه انه نهای صبری في بعض**  
**الاحوال یحب یجمل البدن ویصبر یجردا**  
**عن الهیولی اه حاصل انکه افلاطون گوید**  
در بعضی از اوقات حالت تجرد بر من میرو  
میدهد که بدن عنصری را از خود خلع  
و از قید طبیعت و سخن هیولی انرا میگردم  
در آن حالت تجرد بکنوع فرح و انبساطی



ک حضرت امام رضا علیه السلام  
فصل در فضائل علی

(۲۸۰)

و بیکس قسم نثار تو و صفاتی در ذات من خارج  
میشود که بسیار عجیب است و در آن خیا  
بر عوالم مجرد ما رتقا نموده کلشن عالم مفار  
نوریه را مشاهده میکنم و قوه بشریه مرا از  
شهود انوار الهیه عجزی نمودار شده بطا  
فکرت مراجعت میکنم و فیما بین من و شهود  
ان انوار عظیمه خیالات فکریه حاصل و حاصل  
گردیده مرا از مشاهده ان انوار باز میبازد  
انتهی بالجمله این انوار مجرد از انوار قائمه  
و انوار اسفهد تیره و عقول عرضیه و صیفا  
معلقه و مثل افلاطونیه و از باب انواع  
میکویند و جمعی از پیشینیان عجز نیز که  
انهار این ذراتیان و از رهوشنجان گویند  
همین عقیدت را داشته اند چنانچه گویند

ک حضرت امام رضا علیه السلام  
فصل در فضائل علی

(۲۸۱)

اخشیان چهارگانه را جدا جدا پرورنده است  
از نور ستان عقول که این فرشته را پرورد  
و پرورد کار کونه و ذارا و دارای کونه گویند  
و بتاری رب النوع خوانند و چنین پیوستگان  
دیگر یعنی هر نوع را و تیه از کتی نور استوار  
صدر الحکماء و المناهین صدر الدین شبراز  
در شواهد ربوبیه از کتاب اولوچای  
ارسطو که معلم اول لقب در حکایت نماید  
المبهر الرابع فی ان وراء هذا العالم سماء  
و ارض و بحر و حیوان و نبات و انسان  
سما و یون و کل من فی هذا العالم سما  
و الانسان الحسی اما هو ضم للانسان  
العقلی و الانسان العقلی و طایفی و جمیع  
اجزایه و طایفه و نیز گویند ان هذا



دهر حضرت امارضا السلد  
فصل امارضا نك عليه

العالم الحسي كله إنما هو صم ومثال لذلك  
العالم فان كان هذا العالم حيا فبالجبري  
ان يكون هذا العالم اتم تماما واجل كالا  
لانه هو المنبسط على هذا العالم يعني ان  
عالم جسماني تماما راق واما لاندان يرى  
ان حقائق عقلاني وتمامي فبوضاه عوالم  
جسمانية اذ افاضات عوالم روحانية است  
ابن ابي جمهور احسن في در ترتيب جوهرات  
ارباب انواع عبارات مبسوطي اورده و كويد  
فالحق تعالى وجل ذكره حين توجه الى الخبا  
العالم رسم اول اصون الموجودات كلها  
في عالم العقول رسما كليا ايما لثمة  
انفس عنه بطريق النبض الى الواح عوالم  
التعويض نقشا جزئيا تفصيلا ثم اوجد

دهر حضرت امارضا السلد  
فصل امارضا نك عليه

عالم الاجسام مطابقا لما في العالمين  
فالعالم الاجسام وما فيه من الموجودات  
والخلوقات يكون عكس الصور التي في  
عالم العقول وما فيه من المجرديات وعالم  
العقول والمجرديات يكون عكس عالم الاسماء  
والصفات وعالم الاسماء والصفات  
يكون عكس عالم الذات وما فيها من الحالات  
ان قلت هذا بالنسبة الى الملوك والملوك  
والجبروت والاسماء والصفات الذات  
اصبت حاصل مقصود انك تمامي موجودات  
عالم طبيعت ملكوتي وتماما حقائق عالم  
نفوس است وحقائق عالم نفوس تماميا و  
عكوس و اظلال عقول مجردة و اربا انواع  
بواسطة اينك مقصود صاحب نبي از عالم



دهر حضرت امام رضا علیه  
صلواته فضائل صلوات

۲۸۵

عقول منحصر بر عقول طولیه نیست بلکه  
عقول طولیه و عرضیه هر دو داخل در  
مرادند بالجمله عالم عقول و از باب انواع  
بناظر لال است و صفاتش منتهی محقق فیض  
اعلی الله مقامه در تفسیر صافی در بیان  
و علم آدم الاسماء کلها چنین گوید  
لیس المراد بتعلیم الاسماء تعلیم الاسماء  
الدالة علی معانیها فحسب کیف و هو را  
الی تعلیم اللغة و لیس هو علما یصله لان  
ینفخ ریه علی الملائکه و یتفضل به علیهم  
بل المراد بالاسماء حقائق الخلق و الکائنات  
فی عالم الجبروت و السماء عند ظانفة  
بالکلیات و عند قوم بالاسماء و عند  
آخرین بالعقول و بالجمله اسباب فی وجود

دهر حضرت امام رضا علیه  
صلواته فضائل علیه

۲۸۵

الخلایق و از باب انواعها التي ما خلقت  
بها قامت و بهار زلفت فایها أسماء الله تع  
لا ینها ندل علی الله بظهورها فی المظاهر  
دلالة الاسم علی المسئة الی ان قال و الی هذا  
اشیر فی الحدیث القدیم الذی با آدم هذه اسما  
افضل خلا یغی و بر بابی هذا محمد و انا  
الحمد الممود فی فعالی شققت له اسما  
من اسمی هذا علی و انا العلی العظیم  
شققت له اسما من اسمی الی اخر الحدیث  
فان معنی الاشتقاق فی مثل هذا یرجع الی  
ظهور الصفات و انشاء المظهر عن الظاهر  
فیه انتهى ما اردنا من کلامیه  
بالجمله حاصل مقصود انکه مراد واجب تع  
شانند از تعلیم اسماء بر حضرت آدم شناساندن

صافی

۲۸۵



ک حضرت آقا رضا علیه  
فصل فی فضائل علی

۲۸۶

حقائق مجرده و ارباب انواع است که آنها  
را باعتباری عقول مجرده و باعتباری ارباب  
انواع و باعتباری اسامی و ایچی مینامند  
و ان حقائق در واقع و نفس الامر حسب  
ادله عقلیه و نقلیه باطن حقیقت نبوت  
و ولایت اند و ان حقائق اسباب وجود  
تربیت و افاضه بر مخلوقاتند و مقصود  
واجب تعالی شاندر چنان است که تعلیم  
الفاظ اسامی را نموده باشد زیرا که تعلیم  
لغات علمی نیست که سبب شرافت و تفضیلت  
حضرت آدم باشد بر سایر ملائکه مجرده و  
حقائق علویّه و این اشئقا فیکه در حدیث  
شریف مذکور است گنایه است از اینکه این  
مظاهر هر یک با اوست بانند از خود دارا

ک حضرت آقا رضا علیه  
فصل فی فضائل علی

۲۸۷

صفات واجب تعالی شاندر باشند که خبر  
از ان حقیقت ظاهره بدهند مانند مینما  
که فیما بین مشفق و مشفق مندر وجود است  
و از جمله متاخرین حکیم سبزواری علیه السلام  
و عیندنا المثل الافرادی ککل نوع  
فردة العقلا کل کمال فی الطلیم و رعه  
من جهة بخو اعلى جمعه یعنی مثال  
افلاطون در نزد ما عبارت است از  
حقیقت عقلا بنده هر نوعی از انواع  
که ان فرد عقلائی جمیع کالاتی را که در  
طلم یعنی در افراد منتشره موجود است  
بطور جمعیت و بساطت دارا است پس  
انسان عالم جبروت عبارت است از ان  
فرد عقلائی این نوع انسانی که کالات



حضرت امام رضا علیه السلام  
فصل در فضائل علیها

۲۸۸

افراد این بطور تسلط و جمعیت ذاتا است  
بلکه افاضه جمیع کمالات نوعیه در این عالم  
ناسوت از جانب او است و آن حقیقت عقلائی  
زاد رب النوع و حقیقت محمديه و اسماعی دیگر  
اطلاق کنند و مظهر جامع او در این نشاء  
ناسوت انسان کامل است که صاحب  
ولايت و خلیفه الهی است این چنین  
انسان که اسمش میبرم من زو صفش تا  
قیامت قاصر ندی **بیل**  
اعتقاد بوجود حقائق مجردة عقلیته تا  
بیک اندازه که آنها را سندنه و خوادم درگاه  
الو هیته بدانیم محل اتفاق جمیع ملل و ادیان  
چنانچه آن حقائق زاده شریعت ظاهره  
باسم ملک تعبیر آورده و از برای آنها اصنام

حضرت امام رضا علیه السلام  
فصل در فضائل علیها

۲۸۹

مشخص نموده و بجهت هر صنف خدمت  
مشخص معین کرده اند چون ملائکه سماوی  
و ملائکه ارضی ملک بخار و ملک امطار  
ملائکه رحمت و ملائکه غضب و ملک حامل  
وحی و ملک موکل بر اذواق و ملک اجزاء  
و ملک امانه و قابض ارواح و غیر آنها  
بالجمله بهمان ترتیبی که پیشینان باسم  
رب النوع تعبیر آورده رب النوع عقل  
رب النوع عشق رب النوع حسن رب النوع  
رزق رب النوع دربار رب النوع طوفان  
رب النوع انسان رب النوع حیوان و  
غیر آن ثابت کرده بودند در شریعت ظاهره  
نبی مفصل از آن بنام ملائکه وارد شده  
و آنچه در بعضی از عقاید تورات مذکور است



حضرت امام رضا علیه السلام  
فصل در فضائل علی

(۲۹۰)

که خدا بحضرت موسی یا ابرهیم یا غلغان ظاهر  
شد مقصود ظهور ملائکه است که آن  
اوقات با لفظ رب تعبیری آورند و در  
کتاب الله مجید از حضرت عیسیٰ علی نبینا  
وعلیه السلام مرفیبت کند ای ذاهب الی  
ابی و ای یکم و در مورد دیگر در انجیل گوید  
من مبرم نزد پدر خودم که در سماوات است  
و مقصودش اتصال بحقیقت رب النوع  
انسانی است که در واقع پدر معنوم و  
ولی تعدی و نجا و از حدان بر عقیدت  
چنانچه بجهت ظهور عوام پیشینین انما  
افتادار عقل و خواص را نیز هواها  
نسانی خود نموده بجهت صریح از آن  
ارباب انواع بر این عوالم طبیعت صعود

حضرت امام رضا علیه السلام  
فصل در فضائل علی

(۲۹۱)

و نزول و اخلاط با مردم و مشاجرات با  
همدیگر منعقد شده و برای آنها چنانچه  
در کتاب تلتاک بطور حکایت و بزبان  
قصه روانه نموده هینا کل و پیکر که هینا  
بنا کردند و بند و بچ از منه صور و شمشیر  
خیالیه بجهت آنها تصور نموده و مجسمه  
از سنک و طلا و نقره و فلزات دیگر بر  
شکل زن ترتیب داده آنها را پرستش  
نمودند خارج از شریعت عقل و بیرون از  
قواعد نقل است چنان حقائق عقیده را  
بجز سفارت و رسالت و وساطت در  
افاضه فیوضاتی که بدان مأمورند قدس  
و اختیار نیست چنانچه خدای تعالی  
شان در مواضع منعقد شده از کتاب الله مجید



حضرت امام رضا علیه السلام  
فصل در فضائل علی علیه السلام

۲۹۲

بن دقت اشارت نموده و در بطلان  
این جهل افرمودند و جعلوا الملائكة  
بينهم عباد الرحمن انا و لا بعضون  
لله ما امرهم وهم بايعوا و من في الذ  
شفع عنده الا باذن الشاهد العيني  
مغای مغایان ابن خضرات هر يك بمناسبت  
موردی در فصول ماضیه گذشت و  
اعادة انها مستلزم تکرار است اجلا لا باید  
دانست که تمامی این الفاظ اشارتند بر  
اینکه حقیقت باطنه امام علیه السلام  
از عالم مجرد است که از ادراک حواس بشریه  
غایب و مخفی است و آن حقیقت را با اعتبار  
حضور و خاطر شاهد عینی گویند و بجهت  
دار بودن آن حقیقت جمیع حقائق موجودات

حضرت امام رضا علیه السلام  
فصل در فضائل علی علیه السلام

۲۹۳

را که عیبی بران اطلاق نمائند و مغای  
ضرات دیگر و حقیقت غوث و قطب سابقا  
معلوم شد و الکتاب اللاری در تفسیر  
صافی آورده روی العباسی غیر الصاق  
علیه السلام قال کتاب علی لا یریب فی  
الی ان قال والمعنی ان ذلك الكتاب  
الذی هو علی لا یریب فیہ و ذلك لان  
کماله مشاهد من سیرته و فضائله  
منصوص علیها من الله و رسول و اطلاق  
الکتاب علی الانسان الکامل شایع  
في عرف أهل الله و خواص اولیائمه الی  
ان قال ایضا و قال الصادق علیه السلام  
الصون الالسانیه هی اکبر حجج الله  
علی خلقه و هی الکتاب الذی کتب بیده



کتاب حضرت امام رضا علیه السلام  
فصل در فضائل علیه

۲۹۴

باجمله حقیقت انسان کامل را بلفظ کتاب  
عبادت آوردن در اصطلاح اهل وحدت  
متعارف است و گذشته از لفظ کتاب لفظ  
قران و قران و لفظ کلمه نیز بران حقیقت  
اطلاق کنند چنانچه مصنف گوید  
قران الخلائق الاحمدیه وقران المفصلات  
الواحدیه محقق شریف گوید القرائ محمد  
اهل الحق هو العلم اللدنی الایجابی  
الجامع للحقائق کلها وقران هو العلم  
التفصیلی الفارق بین الحق والباطل  
خاص و مقصود آنکه آن حضرت دارای علم  
لدنی اجالی و صاحب علوم تفصیلی قدرتی  
هم صاحب مقام لوح محفوظ و ام الکتاب  
و هم دارای علوم لوح محسوس و اثبات

فصل یازدهم

۲۹۵

در شرح فضائل حضرت ابی جعفر محمد بن علی  
الجوادی علیه الصلوة والسلام است که در  
پانزدهم یا نوزدهم شهر رمضان المبارک  
سنه یکصد و نود و پنج هجری در مدینه  
طیبه منولدتند ماداران حضرت بروا  
شیخ مفید از اهل نویره بوده و سببکه  
نام داشته و بعضی او را سببکه مرتبته  
ضبط کرده اند باجمله آن حضرت در عهد  
معظم عباسی در بیست و هشتم محرم  
دو بیست و بیست هجری وارد بغداد  
شدند و در شهر ذی القعدة ششم یا  
سلخ انماه در هشتاد سال دنیای فانی  
زاوداع نمودند بعضی گویند که آن حضرت  
مسموم یا بد چهره شهادت رسید



بازرگانه فضل در حضرت صدوق

۲۹۸

شیخ مفید انکار این معنی نموده گوید  
و لم یثبت بذلک خبر فاشهد به بالجمله  
جسد اطهر آن حضرت زاد در مقابر قریش  
در جوار حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر  
دفن نمودند و از عمر شریف آن بزرگوار  
بسیست و پنجسال پیش از گذشتن بود  
قال الشيخ محی الدین و علی باب الله  
المفتوح و کتابه المشرح ماهیت  
الماهیات مطلق المقدمات سیر التبریات  
الموجود و ظل الله الممدود المنقطع  
میرای الزمان المنقطع من سبل جبل الوجود  
خواص بحر القدم مهبط الفضل و الکریم  
خامل ستر الرسول مهتدین الزواج و العیون  
ادیب عقلمه الاسماء و الشئون

بازرگانه فضل در حضرت صدوق

۲۹۷

قهрман الکافی والنون غایب الظهور  
والایجاد محمد بن علی الجواد علی الصلوة و السلام  
خامس الترجمة فحیات زکات و صلوات  
متوالیات بر باب فروضات الهی و دفر  
علوم نامتناهی ماهیت ماهیات اصل  
اصول حقیقه مطلقه مقدمات بقیه و ابواب  
و فصول شرح مقدمات موجود و ظل الهی  
ممدود مخفی در مراتب عرفان که  
منقطع است از ادراک حقیقتش و سائل  
عقل و وجدان خواص در بابی قدم  
مهبط فضل و کرم حامل ستر حضرت  
رسول مهتدین عوالم ارواح و عقول  
ادیب کامل مکین اشیا الهی و اوصاف  
شئون حکمران زمان ایجاد بلفظ کاف



باب در هجرت علی حضرت رسول  
فصل در فضایل و احوال علی

۲۹۸

نون غایبه ظهور وجود و علمه غایبه از اینجا  
موجود محمد بن علی الجواد علیه الصلوٰة والسلام  
الشیخ مع مہیبة المہیبات ہر امر  
متعقبا را از ان جهت کہ در جواب ما ہو  
گفته شود مہیبتہ گویند و ان امر منقول  
را بواسطہ ثبوت در خارج حقیقت نامند  
و بیحہ تشخص و امتیازی کہ برای ان حاصل  
شود ہوتہ گویند و بملاحظہ جل لواز  
بر ان امر ذات گویند و از جهت اینکه ان امر  
از لفظی استنباط شود مدلول نامند  
و بملاحظہ اینکه ان امر محل حوادث است  
لفظ جوہر بر ان اطلاق نمایند بالجملہ  
تمامی ابن الفاظ مانند مہیبتہ المہیبات و  
مطلق المقدمات و ستر السیرا و نظائر

باب در ہجرت حضرت جواد السلام  
فصل در فضائل علیہ

۲۹۹

ان اشاراتند بر اینکه حقیقت ولایت کہ حیثیت  
از ظل ممدود و فیض مقدس است ساری است  
در تمامی موجودات کہ اصل تمامی مہیبتا  
و مطلق جمیع مقدمات ان وجود منبسط است  
کہ در ہر فردی از افراد موجودات بنوعین  
مخصوصی متعین گشودہ ادیب معلّمہ  
الاتماء والشون معلّمہ بروزن مسئلہ  
بمعنی مدرس مکتب است فصل در احوال  
در شرح فضائل و مناقب حضرت ابی الحسن  
علی بن محمد علیہ السلام است کہ در مدینہ  
الرسول در سنہ دوہشت ہجری عالم  
طبیعت را بقدم خود منور ساخت  
مادران حضرت از اهل مغرب و نامش  
سمانہ است و ان حضرت در بلدہ سمرقند



من اهدى خضر امما التفرقة الله جلته  
فصلا له فضائل على صلوات

(٣١)

در در دست و بجاه و چهار هجری در ستم  
شهر رجب المرجب از دینار حلت فرمودن  
شرفش بر چهل و یکسال و چند ماه رسیده  
در ستم زای در خانه که منزل خوان خضر  
بود مدفون شد صاحب حصول المهمة  
چنین گوید و قبض ابو الحسن علی الهادی  
المعروف بالعسکری ابن محمد الجواد یسر من  
رای فی یوم الاثنين الخامس والعشرون  
من جمادی الاخرة سنة اربع وخمسين و  
مائین و لکه یوم غد من العری اربعون سنة  
قال الشيخ محی الدین و علی الداجی الی الخ  
امیر الله علی الخاق لسان الصديق باب  
السلم اصل المعارف و غیر منبیت العلم  
میخی از باب المعاداة منقذ اصحاب

من اهدى خضر امما التفرقة الله جلته  
فصلا له فضائل على صلوات

(٣١)

الفضلا لای و البدعات عین الابداع  
انموذج اصل الاختراع منهج الكونین و  
مختر الثقلین مفتاح خزائن الوجوب خیا  
مکان الوجوب طیار جوا الازل و الابد  
علی من محمد صلوات الله علیه  
حاصل الترجمة تجبات غالبه و تسلیات  
زاکیه بر امام ثابت مطلق و امین الهی بر  
تمامی خلق دعوت کتبه مردم بر اطاعت  
حق لسان صدق و وسیله استخلاف و  
باب سلم و اخلاص اصل معارف و منبیت علم  
تجبات دهند از باب معاداة و منبیت  
اصحاب ضلالک نفس الابداع و نمونه  
اصل اختراع حقیقت و روح کونین مجر و  
طریق واضح ثقلین مفتاح خزائن وجوب



فصل در فضیلت حضرت امام علی علیه السلام  
و فضیلت ائمه اطهار علیهم السلام

و حافظ مکنونات محبوب سبحان فضای  
ازل و طیار جواد علی بن محمد صلوات الله علیه  
الشکر کرم لفظ حق اسمی است از اسما  
خداوند تعالی شانه و چیز پرا که حقیقتنا  
ثابت باشد حق گویند و گفتار صدق و  
صواب نیز حق نامند و معنی صدق بر  
حسب لغت معلوم است ولی در اصطلاح  
اهل حقیقت گویند الصِّدْقُ أَنْ لَا يَكُونَ  
فِي أَحْوَالِكَ شَوْبٌ وَلَا فِي إِعْتِقَادِكَ شَيْبٌ  
وَلَا فِي أَعْمَالِكَ عَيْبٌ و بعضی گویند الصِّدْقُ  
هُوَ قَوْلُ الْحَقِّ فِي مَوَاطِنِ الْهَلَاكِهٖ أَوْ تَصَدِّقُ  
فِي مَوْضِعٍ لَا يُجْبِيكَ مِنْهُ إِلَّا الْكَذِبُ  
بالجمله میگویند بلکه صدق عبارت است  
از گفتار راست اگر چه در مورد هلاکت باشد

فصل در فضیلت حضرت حسن علیهما السلام  
و فضیلت ائمه اطهار علیهم السلام

طیار جواد ازل و الابد اشاره است بآنست  
و ابد نه حقیقت مجرد آن حضرت صلوات الله علیه  
فصل پنجم

در شرح فضائل و مناقب حضرت ابی محمد  
امام حسن عسکری صلوات الله علیه است  
بر حسب روایات ارشاد در مدینه طیبه  
در شهر ربیع الاول در سنه دو و بیست و  
سوی و دو هجری متولد شد و بعضی در هشتم  
و یا چهارم ربیع الثانی نوشته اند و نام  
مادر آن حضرت حدیثه و بعضی بعضی  
سوسر است و در سنه دو و بیست و شصت  
هجری هشتم ربیع الاول در روز جمعه  
بنام اعلی در پیوست و جسد نور اطهرش  
در خانه خود آن بزرگوار مدفون شد



فصل في فضائل أمير المؤمنين  
عليه السلام

قال الشيخ نجيب الدين وعلى البحر الزاخر  
زين المفاتيح الشاهد لأرباب الشهود  
الحج علي ذوي الجود معرف حدود حقايق  
الربانية منوع اجناس العالم الشجانية  
عقلاء قاف القدم العالي عن قارة الصمم  
وجلاء الامانة محيط الامانة مطلع الانوار  
المصطفوي الحسن بز علي السكك  
عليه صلوات الله الملك الاكبر  
تفتت زاجات اهل قدس وساكنين  
سماوات بر حقيقت مطهرة نور باهر  
بحر زاخر زينت هر كونه مفاخر شاهد  
دليل مجسم بمشاهدات ارباب شهود  
حجت وبرهان محكم بر انكار اصحاب محود  
شناسانند حدود حقايق ربانمت

فصل في فضائل أمير المؤمنين  
عليه السلام

كسند اجناس عوالم سبحا عقلاء بلند پرواز  
قاف قدم كه دامن پا كس بلند نامت از نيل  
مرفاه همم و غاه نفيس امانت و بحر عيط  
امانت مطلع انوار مصطفوي حسن بن  
علي العسكري عليه صلوات الله الملك الاكبر  
الشدح البحر الزاخر زخر البحر كسند زخر  
وزخودا و نر حر طماء و عملاء و الزاخر الشرف  
العالي كذا في القاموس وفي الجمع يقال  
عرق فلان زاخر لمن كان كريما بالجملة البحر  
الزاخر يعني در باي مملو و موج معرف  
حدود حقايق الربانية بايد دانست كه  
ذات واجب تعالى شانه وجود صرف و  
نور محض و ابسط بساطت است زيرا كه  
بساطت زابر حسب اختلاف تركيبات



ببین که در هر یک از این عسکری التسلیم  
فصل در خصوص اما حسن علیته

۳۰۵

درجات مختلفه است درجه اولی بسیط  
از است که مرکب از اجسام مختلفه الطبايع  
في المحس نباشد مانند بدن انسان و حیوان  
که مرکب است از اجسامی که طبیعت مختلفه و  
حسامینا بنند مانند جلد و لحم و عظم و غیر  
درجه ثانیه بسیط از است که مرکب از اجسام  
مختلفه الطبايع و متشابهه فی المحس نباشد  
مانند لحم فقط یا عظم فقط یا غیر آنها چون  
جنادات معدنیه که این اجسام مرکبند از  
عناصر رابعه اگر چه این عناصر اجزاء مختلفه  
ولی فعلا بر حسب حق متشابهند چه هر  
جزئی از اجزاء لحم یا از لحم است و هر ذره از  
ذرات یا قوت نیز یا قوت است درجه ثالثه  
بساطت از است که مرکب از اجزاء متشابهه

ببین که در هر یک از این عسکری التسلیم  
فصل در خصوص اما حسن علیته

۳۰۶

فقط نیز نباشد چون مقدار هر که مرکبند از  
اجزاء متشابهه مقداریه و خود عناصر  
بسیطه که مرکبند از اجزاء متشابهه بسیطه  
و قابل قسمند یا اجزاء مقداریه الی غیر آنها  
درجه رابعه بسیط از است که مرکب از اجزای  
و صورت نباشد مانند جمیع موجودات  
ماده که جمعا مرکبند از هبوی و صورت  
مرتبه خامسه از است که مرکب از جنس و  
فصل نباشد و درجه سادسه از است که  
مرکب از وجود و مهبته نباشد و این درجه  
سادسه بساطت که اخذ درجه بساطت  
و هیچ ممکن را بمقتضای کل ممکن زوج برکت  
آن درجه از بساطت حاصل نمیشود از برای  
واجب تعالی شانه با اتفاق جمیع حکما لایسته



هسته حضرت حسن عسکری علیه السلام  
فصل در صفات امام صلوات الله

۴۰۸

و محقق است چنانچه گویند الواجب نعم منتهیه  
انبیاء بمعنی آن لا ما هیبة له و زاء الوجود  
و هكذا بساطت بمعنی خامس نیز از مختصا  
واجب تعالی شأنه است اگر چه شیخ الاشرق  
شهاب الدین سروردی و غیر او گویند  
التعارفات اثبات صرفه ولی با وجود این  
بواسطه جهة ضرورت حاجت ذاتی امکانی که  
در تمامی آنها هست هم ترکیب از اجزای تجلیه  
ذهنیه در آنها موجود است و هم ترکیب از  
وجود و منتهیه بالجملة چون این مقدمه را  
شد بر سر مقصود باید رفت که با وجود بساطت  
واجب تعالی شأنه مراد از حقایق ربانیه  
چپست سپس گویم بر حسب اعتقاد حکما  
مقصود از حقایق ربانیه و اجناس عوالم

هسته حضرت امام عسکری علیه السلام  
فصل در صفات امام حسن علیه السلام

۴۰۹

سبحانیه عقول طولیه و نفوس قدسیه  
کلیه تواند بود چه عقول و نفوس که از صقع  
عوالم جبروت و ملکوت و از جمله بحر دانند  
از حقائق و اجناس عالم ربانیه شمرده میشوند  
و ممکن است که مراد از آن حقایق عقول عجزیه  
و از باب انواع باشد ولی بر حسب سلبیه  
عقیده اهل حقیقت ممکن است که مقصود  
از حقایق ربانیه اعیان ثابت باشد زیرا  
که اعیان ثابت صور حقائق اسما الهیه اند  
در حضرة علمیه چنانچه محقق شریف گویند  
الاعیان الثابتة هی حقائق المتوحدات  
فی علم الحق تعالی و هی صور حقائق الالهام  
الالهیه فی الحضرة العلییه پس حاصل  
معنی آنست که آن حضرت شناساننده



حضرت امام حسین علیه السلام  
فصل فی صفات حسن علیهما

(۲۱) حدود اشیا الهیة و متنوع اجناس ان حقیقا  
و این تعریف حدود و تنوع اجناس نیز  
ممکن است بر حسب اخطای علیته باشد  
بر حقائق اشیا و صفات و جایز است که بجهت  
خلق با خلاق الهیة و مظهر بنی اشیا و اشیاء  
بشود و ثانی احتمالی بجهت معرفتیه اظهار  
برای تعلیم ابلغ است مانند آنکه اگر مردم  
شخصی را که دارای ملکه جود و شجاعت است  
به بینند معنی جود و شجاعت را بهر از  
ان میفهمند که معنی ان را بشنوند  
عنقاء قاف القیم اهل حقیقت یک مبنای  
اصطلاح انها با استعمال مرزوات است  
لفظ عنقاء و ورفاء و عقاب غراب را که  
از اسامی طيورند در طی کلمات خودند

بهر آنکه در کتاب ما عسکر علی  
بیزد در کتاب ما عسکر علی  
فصل فی صفات حسن علیهما

(۳۱) استعمال کنند و از هر یک انها معنی دیگر  
ازاده نماید تا لفظ غراب گویند از ان جسم  
کلی خواهند و عقاب گویند فلم اعلی عقل  
اول اراده نماید و رفاء گویند نفس کلیه  
و لوح محفوظ خواهند و عنقاء گویند  
از ان هبائی را که ماده اجناد عالم است  
ازاده نمایند چنانچه گویند  
الغراب الجیم الجلی و هو اول صورة قبله  
الجوهرا الهبائی و یعم الخلاء و هو امتداد  
متوکل من غیر جسم و لما کان هذا الجیم  
اصل الصور الجیمیه الغالب علیها  
عسقا الامکان و سواده فکان فی غایبه  
البعد من عالم القدر و حضرة الاحدیة  
یتیم بالغراب الذی هو مثل البعد و السواد



بين حضرت امير اعسكري السلطنة  
فضل الامير فصاح حسن عليه

٢١٤  
الضباب القلم وهو العقل الاول وهو اول  
تخلوق ابداعي ولما كان هو اعلى وارفع  
ثما وجد في عالم القدس سمي بالعباب  
الذي هو ارفع صعودا في طبرانه نحو الجوى  
من الطيور الارتفاع النفس الكلية وهو  
اللوح المحفوظ وهو اول موجود وجد  
عن سبب وهذا السبب هو العقل الاول  
الذي وجد لا عن سبب غير العنابة  
والامنيان الالهى ولما كان للنفس  
نظما تنزل من حظائر قدسها الى الاشياء  
المسوية سميت بالورقاء لحسن تنزلها  
من الحق والظن بسوطنها الى الارض  
فالشيخ الرئيس حين يزعم ان الله ينسبنا  
صبغت اليك من الخيل الارتفاع وارتفاعنا

بين حضرت امير اعسكري السلطنة  
فضل الامير فصاح حسن عليه

٢١٣  
تغزى وتمتع العنقاء هو البهاء الذي  
فتح الله فيه اجساد العالم مع انه لا عين له  
في الوجود الا بالصورة التي فحيت فيه  
وانما سمى بالعنقاء لانه يسمع بذكر  
ويقتل ولا وجود له في عينه والقاف  
عنان عن عالم المثال كما ورد انه جبل  
يُحيط بالعالم الجسماني ليس معنى تحت اللفظ  
عنقاء قاف القدم يعني هبوطا الى عالم مثال  
وخاصة مقصودا زانست كما ان حضرت بر  
حسب حقيقت باطنية از عوالم مجرده  
وملة مادته عالم مثال وسائر عوالم محسوسات  
چنانچه اشاره بدین مطلب که حقیقت لایه  
جوده ساربه در تمامی موجودات وهبوطا  
عوالم جسمانی است مکرر امدت کور شده



دین حضرت امام عسکری علیه السلام  
فصل در فضائل حسن علیه

۲۱۴

و عالم مثال اگر چه صورت مجرد از ماده است  
و هیولای اصطلاحی ندارد ولی چون از  
عوالم مجردات صرف نیست و از لوازم ماده  
از خاک ندارد اضافه هیولی بسوا نمودن  
و هیولای عالم مثال گفتن بیک اعتبار است  
فصل چهارم در

در شرح فضائل و مناقب حضرت حجة  
امام عصر صاحب الامر صلوات الله علیه  
علیه است که در نیمه شهر شعبان المعظم  
سنه دو و بیست و پنجاه و پنج هجری در  
بلده سمرقند از ای عالم جسمانی زایل باقدوس  
شریف خود مرتین فرمود و اسم ماددان  
حضرت زاهر بیک از اکابر اهل خبر و احاطم  
علم سپهر خود بیکر ثبت و ضبط کرده اند

چهارم حضرت امام عسکری علیه السلام  
فصل در فضائل حسن علیه

۲۱۵

جمعی از فضلای محدثین شعبه چنانچه  
در این عهد معروف و مشهور است و پس  
خواتون ضبط نموده اند و جمع کثیری از  
علماء سنت مانند محمد بن طلحه شافعی و  
فاخری شمس الدین بن خلکان و صاحب  
تذکره الخواص صقیل و حکیم و خط دانیز  
مزید کرده اند بالجمله آن حضرت زاد در روف  
وفات پدر بزرگوار سن پنجاه و پنج و پند  
بود شیخ مفید گوید و له قبلاً قیام غیبتنا  
احد همامند وقت مولدیه الی انقطاع  
السفارة بینه و بین شیخیه و اما الطویل  
فهو بعد الی ان یقوم یعنی آن حضرت  
زاد و کونه غیبت است بکی غیبت صغری  
که بدانسان زمان ولادت آن حضرت است



چهارم در بیان حدیث از حضرت علی  
فصل در فضیلت حضرت علی

۲۱۵

و نهایتاً آن انقطاع سفارت سفر او  
دیگر غیبت کبری است که بدانست آن انقطاع  
زمان سفارت است و نهایتاً آن وقتی است  
که آن حضرت ظهور بفرماید و بسیار عجیب است  
از شیخ مفید که بدانست غیبت صغری را  
از زمان ولادت آن حضرت گرفته اکثر  
اعلی محلّین اثنی عشریّه نیز در این عقیده  
مناجعت وی نموده اند ولی مناسب این است  
که بدانست غیبت صغری از آن روز که داخل  
سرداب گشته و از آنظار مردم ناپدید شد  
گرفته شود فاضل اربلی گوید: وَالشَّيْبَعَةُ  
يَقُولُونَ أَنَّهُ دَخَلَ السَّرْدَابَ فِي ذِي الْقَعْدِ  
أُمَّهُ نَظَرَتْ إِلَيْهِ فَلَمْ تَجِدْ بَعْدَ الْبَهَاءِ  
عَمْرَهُ يَوْمَئِذٍ تِسْعَ سِنِينَ بِعِنِّي عَقِيدَةُ جَنَّةِ

چهارم در بیان حدیث از حضرت علی  
فصل در فضیلت حضرت علی

۲۱۶

شبهه چنان است که آن حضرت در مرای و  
پیش چشم مادر خود داخل در سرداب شد  
و دیگر بیرون نیامد و عمران حضرت در  
آن روز بنه سالکی رسیده بود و بعد  
از این عبارات گوید بعضی گویند که آن  
حضرت در سن چهار سالگی داخل سرداب  
شد و بعضی در سن پنج سالگی و بعضی  
در سن هفده سالگی نوشته اند با جمله  
در سنه سبصد و بیست و نه هجری  
بواسطه وفات علی بن محمد سمری که آن  
سفری آن حضرت بود زمان غیبت  
صغری بنهایت رسیده مبدل بغیبت  
کبری شد و بر حسب عقیده مشهور  
که ابتدای غیبت صغری از روز ولادت



چهارم در بیان حدیث  
فصل در فضیلت حضرت

۳۱۸

آن حضرت گرفته شود مدت غیبت صغریه  
هفتاد و چهار سال خواهد بود باید  
دانست که داستان مهد و نبی حضرت قائم  
و طول مدت زمان غیبت و آثار ظهور  
او را بنفصی بیلی که جماعت اثنی عشریه  
رضوان الله علیهم عقیدت دارند جمعی از  
علمائست و جماعت ان را مستبعد شمایند  
چرا آنها اگر چه بر ظهور مهدی موعود  
که از نسل علی فاطمه باشد معترفند ولی  
گویند آن مهدی موعود هنوز موجود  
نیست و بعد از اینها در هر زمانی که  
وجودش ضروری باشد منولد خواهد  
شد و زیاده بر آنرا انکار نمایند و حجت  
استبغادی که دارند نه از باب غریب

چهارم در بیان حدیث  
فصل در فضیلت صاحب

۳۱۹

این مطلب است زیرا که کرامات و خوارق  
عاذات نبوت و ولایت بسیارند که تمسک  
انها بخلاف عاذات ظاهریه و طوری  
و زاء طور العقلند چه ضرر دارد که طول مدت  
غیبت و جنوة حضرت در این مدت نیز  
از جمله ان خوارق عاذات باشد بلکه راه  
انکار ان جماعت از اینجهت است که گویند  
اخبار نبوتیه از حضرت رسول مختار در  
باب ظهور قائم آل محمد بدان مشابه است  
که افاده قطع کند بر ظهور او در یکوفتی  
از اوقات که وجودش ضروری باشد و از  
اخبار نبوتیه زیاده بر آن مستفاد نمیشود  
و فقیهان طریقه اثنی عشریه را در این باب  
این مطلب ادله و شواهد بسیار است



چهارم در بیان حقیقت حضرت امیر  
فضله حضرت امیر علیه السلام

۳۴۱

و یکی از جمله آن دلایل از آنست که گویند  
ادله عقلیه و نقلیه متغاضداً می کنند  
اینکه ممکن نیست یک انی از انان مرد  
زمین از حجت الهیه خالی باشد چنانچه  
حضرت امیر المؤمنین و سیدالاصیاء  
و الصدیقین فرمودند لا یخلوا الارض  
عن قائم الله <sup>مجتبای</sup> اما ظاهر مشهوراً و <sup>تفصلاً</sup>  
مضموراً التلا بیطل حج الله و بینان  
سلطان الحکماء و المحققین نصیر الملة  
والدین خواجده نصیر اعلی الله مقامه در  
کتاب تجرید گوید و وجوده لطف و  
تصرفه لطف آخر و عدمه میتنا و بر  
حسب ظاهر و باطن بجز امام غائب که  
امامت و مهد و نبی او شخصاً بنصب است

چهارم در بیان حقیقت حضرت امیر  
فضله حضرت امیر علیه السلام

۳۴۱

امته اظهار بسرحد ضرورت رسیده  
حقیقی و اما بی نیست پس بعد از ایمان بند  
مقدمات یقین خادی حاصل میشود  
بر وجود آن حضرت تا زمانیکه مشیت  
افضای ظهور او بنماید و نیز اخبار و  
اثار منواریه از ائمه اطهار صلوات الله  
علیهم اجمعین در خصوص شخص حضرت  
باسم و رسم و جزئیات حالات و داستان  
غیبی و آثار ظهور او و مجدی اقامه نمایند  
که مظالم کنندگان آن اخبار و حقایق را  
اگر غرض الحاجت در ضمیر نباشد بخیر ایمان  
و اعتراف بوجود او بدی و چاره باقی نمائند  
و بعد از این گونه دلایل اخبار و تابع زمان  
غیبی صغری و توقیحات و اخبار از



چهارم در بیان حدیث امامت  
فصل در فضیلت حضرت

۲۲۲

مفیدات و کراماتیکه از خود ان حجت  
الهیته صادر شده هر یک از آنها خود  
دلیل واضح و برهان فاطمی است بر حقیقتنا  
این مطلب که با وجود آنها حاجت بدلائل  
دیگر نیست چنانچه گویند علی بن محمد  
ابو الحسن سهری زاکه اخو سفرای حضرت  
بود اجل نزدیک شد و از جانب حضرت  
حجت عجل الله فرجه تویحی بد و رسید  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمِيرِي  
أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ  
مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَهُ وَهُوَ  
تَوْعَى إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفِيْنَا  
فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ النَّاسَةَ فَلَا ظَهْرَ  
أَلَا بَعْدَ ذَلِكَ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَذَلِكَ بَعْدَ

چهارم در بیان حدیث امامت  
فصل در فضیلت حضرت

۲۲۳

طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَأَمْنًا لِأَنْفُسِ  
جُورًا الْحَدِيثِ وَكَأَنَّكَ كَانَ الْيَوْمَ السَّادِسَ  
عَادُوا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقَالَ لَهُ  
بَعْضُ النَّاسِ مَنْ وَصِيكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ  
لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بِالْغَيْهِ وَقَضَى مَسُودًا وَرَاقًا كَوَيْدِ  
هَرِّ كَسِيرٍ أُنْدَكَ نَتِيحِي دُرِّ كَنْبٍ سَبْرٍ وَخَالَاتِ  
أَهْلِ إِسْلَامٍ بَأَشَدِّ بَيْقِينَ مِمَّا تَدْرِي جَانِحًا  
بِدَا وَأَخَا إِسْلَامٍ اعْتِقَادٍ بظهور قائم الامتد  
از مسلمتات بلکه از ضرورتات مذاهب اسلام  
بوده همچنین از کیفیت غیبت و استنباط  
ان حجت الهیه نیز از دهان ان جماعت مسنون  
و ضمائم آنها آگاه بوده بدین واسطه از  
مبادی اسلام تا بزمان حضرت حجت در  
چندین تفرزات علی هدی عقیدت یافته



چهارم حضرت خضر صلی الله علیه و آله  
قصه اوله فضیلت علی بن ابی طالب

(۳۲۴)

یقین بر غیبت و انتظار رجعت داشتند  
که منجمله آنها محمد بن خفیه بود که جمع کثیری  
از جماعت کسانیه و برامهدی موعود  
دانسته و بر غیبت او در جبل رضوان اتفاق  
نمودند چنانچه گویند و جماعه من الکیستنا  
بزعمون ان محمد بن الخفیه لم یمت و ان الله  
مقیم بحبل رضوی فی شعب منه و معه  
اربعون من اصحابه دخلوا ذلک الشعب  
فلم یوقف لهم علی اثر و اهل احواء برزقون  
و فیهم بقول کثیر غزوه الا ان الایمن من  
ولاة الامیر اربعة سواء علی و الثلثه من  
هم الاسباب لیس لهم حقنا فسیسط ابا ویر  
و سیط غیسه الزبلاء و سیط الاید و الموت  
حقی بقود الخیل بقدمها اللیوان و

چهارم حضرت خضر صلی الله علیه و آله  
قصه اوله فضیلت علی بن ابی طالب

(۳۲۵)

سید اسمعیل جبری که از مشاهیر شعری  
عرب است او ائمه اهل حال همین عقیده را داشته  
قصائد و اشعار بسیاری در این باب  
بنظم آورده از آن جمله گوید باشعرب  
ما من بک لا بری وینا الله من الصبا اشوق  
حقی من و الی موتی و کمال الذی بان الوحی و  
انت حقی برزق گویند سید بدیع عقیده  
باقی بودند تا آنکه بیکت هدایت و ارشاد  
حضرت ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام  
از آن عقیده منصرف شده و این اشعار  
را بنظم آورد آبارا کما هو المذهب جسر  
حدی قرة يطوی بها کل سبب انما  
هداک الله غایت جعفر فضل لولی الله  
و ابن المهدی ابی ابی و ابی الله و ابن ولیده



چهارم در بیان حدیث امام  
فصل در فضیلت حضرت

۳۲۶

أَتُوْبُ إِلَى الرَّحْمَنِ ثُمَّ نَأُوْبُ إِلَيْكَ مِنَ الذَّنْبِ  
الَّذِي كُنْتُ مُطِئًا أَجَاهِدُ فِيهِ دَائِمًا  
كُلَّ مَعْرَبٍ وَمَا كَانَ قَوْلِي فِي ابْنِ خَوْلَدٍ  
مُعَانِدَةً مِنِّي لِنَسْلِ الْمُطِئِ وَلَكِنْ رَوَيْتُنَا  
عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ وَأَمَّا بِكَ فِيمَا قَالَ بِالْمُتَكَدِّ  
بِأَنَّ وَبِئْسَ الْأَمْرُ يُفْقَدُ الْأَبْرَى سِنِينَ  
كَفَيْلُ الْخَائِفِ الْمُرْقَبِ فَيُقِيمُ أَسْوََالَ  
الْفَقِيهِدِ كَأَنَّما تَغْيِبُهُ بَيْنَ الصَّفْحِ وَالنَّصْرِ  
فَأَنْ قُلْتَ لَا فَاتَحَى قَوْلِكَ وَالَّذِي نَقُولُ  
لِحَقِّ غَيْرِ مَا مَعْصَبٍ وَأَشْهَدُ رَبِّي أَنَّ  
قَوْلَكَ حُجْرٌ عَلَى الْخَلْقِ طَرَأَ مِنْ مُطِئٍ مِنْ  
بِأَنَّ وَبِئْسَ الْأَمْرُ وَالْقَائِمُ الَّذِي تُطْلَعُ بِنْتُهُ  
مَحْوَةٌ وَتَطْرُبُ لَهُ غَيْبَةٌ لِأَبْدَانِ سَيِّئِيهَا  
فَصَلِّ عَلَى آلِهِ اللَّهُ مِنْ مَغْتَابٍ فِيمَا كُنْتَ جَمِينًا

چهارم در بیان حدیث امام  
فصل در فضیلت حضرت

۳۲۷

تَمَّ بَعْضُهَا ثُمَّ فِيمَا أَعْدَلَهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمِنْهُ  
خَاصِلٌ مَقْصُودٌ أَرَأَيْتَ كَيْسَبَدًا زَحْرَبَتْ  
صَادِقٌ مَعْدَرَتْ بِمُخَاوَدٍ وَمِيكُوبِدِ  
عَقِيدَةٌ مِنْ دَرِيَابِ أَمَامَتْ وَغَيْبَتْ مُحَمَّدٍ  
ابْنِ حَنْفِيَّةٍ نَهْزَازِ جَهَنَّمَ عَدَاوَتِ وَأَعْرَاضِ  
أَسْتَانِ أَنْ حَضْرَتِ صَادِقٍ بُوْدَةٌ بَلَكُورِ  
أَخْبَارِ صِيحْوَةٍ مِنْ حَضْرَتِ بِنَارِ سَبْدَةٍ كَرِيْمَةٍ  
أَمْرٍ مَهْدِيٍّ مَوْعُودِ مَدَّتِي غَائِبِ كَرِيْمِ  
وَبَعْدَ ظَاهِرِ خَوَاصِدِ وَجُونِ ابْنِ جَلَالِ  
زَادَرِيَابِ مُحَمَّدٍ حَنْفِيَّةٍ مَوْافِقِ دَيْدِ بَدَانِ  
جَهَةِ ابْنِ عَقِيدَتِ زَابِرِ ابْنِ خُودِ أَخَذَ نَمُودِ  
بُودِمْ خَالَا كَرَانِ أَمَامِ بِحَقِّ نَاطِقِ مَرَازِ ابْنِ  
عَقِيدَتِ مَنْصَرَفِ فَرَمُودِ نَدِ الْبَيْتِ الْبَيْتِ  
أَنْ حَضْرَتِ بَقَرِ مَا بِنْدِ حَوَامِثِ وَبِئْسَ مِنْ



فصل در فضیلت حضرت  
چهارم در بیان حدیث امام

۳۲۸

هوای سابق است بدان امانی که بعد  
از این عیبت خواهد کرد و بعد از غیبت  
ظاهر شده شرق و غرب عالم از عدل مملو  
خواهد نمود انتهى و در جمیع خزای در  
قصیده معروفه که در شرح حالات اهل  
بیت اطهار گفته در اخوان قصیده بند  
نفسه صریحا اشارت نموده گوید  
قَالُوا الَّذِي رَجَوْهُ فِي الْيَوْمِ أَوْغَدِ تَقَطَّعَ  
بِقَبْرِ نَحْوِهِمْ حَسْرَاتٍ خُرُوجِ إِمَامٍ لَا تَحَالُ  
فَارِجٍ بِقَوْمٍ عَلَى أَسْمِ اللَّهِ بِالْبَرَكَاتِ  
مَسْرُومِينَ كُلِّ حَقٍّ وَبِاطِلٍ وَتَجْرِي عَلَى النَّجْمِ  
وَالنَّجْمَاتِ قَبَائِضُ طَيْبِي تَمَّتْ بِهَا نَفْسُ  
فَتَبْرُ بَعِيدٍ كَمَا هَوَاتٍ وَازْجَلَّةِ ابْنِ زَيْنِ  
ظاهر میشود که داستان غیبت و ظهور

چهارم در فضیلت حضرت  
فصل در فضیلت حضرت

۳۲۹

حضرت قائم از بدایت اسلام مرگوزاد  
تمامی مسلمان بوده بدین جهت در هر  
بک از اولاد علی و فاطمه که اندک مناسب  
بجهت این مطلب مشاهده مینمودند و  
نمهد و بیت او میگردیدند و نیز جماعتی  
از زید بن زید بن علی بن الحسین زامهد  
موجود میدانستند بعد از اینکه او را  
کوفه شهید نموده بدار کشیدند بمهد  
محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن مجتبی  
که معروف بر نفس زکیه است مغفد شدند  
چنانچه حکم بن عباس کلبی لعنه الله در شما  
ابن اشخاص گوید صَلْبَيْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَى  
جَدِّعِ نَحْلَةٍ وَ لَمْ أَرْمَهُدَّ بَا عَلَى الْجَدِّعِ وَصَلْبُ  
بالجمله بعد از آنکه ابو جعفر منصور هم خود



مردی از حضرت صاحب السلام  
فصل در فضائل امر علیه

(۳۳)

عبد بن موسی بن مجاهد فرستاد و آن  
نفس رکنه در آن مقاتله در مدینه طیبه  
مقبول شد جمع کثیری از جماعت زیدیه  
موت و بزازانکار نموده بر غیبت او انفاق  
کرده رجعت و بزازان نظر شدند گویند محمد  
ابن نعمان ابو حنیفه که یکی از ائمه اربعه  
اهل سنت و جماعت است نیز در اصول  
عقاید بر همین عقیدت زیدیه بود و شری  
زایر نصرت محمد و ابراهیم ترغیب مینمود و  
به همین سبب در حدیث ایچ حضرت منصور  
قتابی و وفات کرد محمد شهرستانی گوید  
و كما قيل الامام محمد بالمدینه بفتح الهمزة  
ابو حنیفه علی نیک البیعة یستقلوا ال  
اهل البیت فرقع خاله الی المنصور فم علیه

صاحب السلام  
فصل در فضائل صاحب علیه

(۳۴)

ماتم و نیز جماعتی از امامیه که آنها را ناو  
در باب حضرت جعفر صادق صلوات الله  
علیه همین اعتقاد را نموده گویند  
الصادق حتی بعد ولم یتم حتی بظهور  
بظهور امره وهو القائم المهدي و همچنین  
جماعت دیگر از امامیه که آنها را واقفیه  
گویند وفات حضرت موسی بن جعفر النکا  
نموده بر غیبت و رجعت او معتقد شدند  
چنانچه محمد شهرستانی گوید و منهم من  
علیه و قال انه لم یتم و سخرج بعد  
و يقال لهم الواقفیه و جماعت دیگر وفات  
استمعیل بن جعفر علیه السلام را منکر شده بر  
غیبت او اعتقاد نمودند با آنکه حضرت صا  
علیه السلام برای وفات او شهودی گرفت



هشتمت حضرت حسن و حضرت حسین علیهما السلام  
قصه نامه فضائل صلوات الله

(۳۳۱)

و جمله بنوشت گویند همین کار خود را  
حلم و وفات و است بجهت اینکه برای مینماید  
و شهودی لازم نیست چون حضرت صدق  
علیه السلام میدانست که اسمعیل در حیات  
غیبت برای مصلحت کاهی خود را برای  
بعضی از دوستان خود ظاهر نخواهد نمود  
و این خبر بخلافی عباس سپید و او را از  
حضرت صادق مطالب نخواهند نمود  
آن حضرت این شهود را برای آن محکم نمود  
که خلفا عباسی را حق مطالبه از آن حضرت  
نباشد بالجمله جمع دیگر در خصوص حضرت  
ابن محمد حسن عسکری علیه السلام این عقیده است  
را نموده گفتند از الحسن لم یکت و هو  
القائم ولا یجوز ان یموت لان الارض

هشتمت حضرت حسن و حضرت حسین علیهما السلام  
قصه نامه فضائل صلوات الله

(۳۳۲)

لا یخلو من ایمام وقد ثبت عندنا ان الفیما  
که غیبتان و هدیه اخدی العیبین و  
بظهور و بعرف ثم یغیب غیبه آخری  
بالجمله هر کسی از روی دقت و بصیرت  
اینگونه حالات سابقین را ملاحظه نماید  
ببیند میدانند که تفصیل غیبت و استنا  
امام منظر از بدایت و آغاز اسلام مرکز  
از همان مسلمین بوده چنانچه اینها همگ  
موجود داشتند ایقان بر غیبت و در حین  
بعد از غیبت نیز از جمله مسلمات آنها  
بوده نه چنان است که این عقیده فقط از  
مخضات اثنی عشریه باشد چنانچه این حجر  
عسقلانی و جمعی از متعصبین اهل سنت  
این احتمال را داده و بدین واسطه بر جماعت



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعلنا  
فصلنا من حشرت عليه  
٣٣٤

اشی عشرتبه تشنه عانی اورده اند بلکه  
فنیك ما بین این دو عقیده چنانچه اهل  
سنت و جماعت مرتکب شده که اصل  
مهدویت را اعتقاد نموده غیبت و  
استنار او را انکار کرده اند کذا شد از آنکه  
از جمله بدعتها و اختراعات آن جماعت است  
بواسطه بیرون بردن امامت از موضوع  
شخصی خود باعث مفسد بسیار موجب  
مغایب بیشتر کردیده اند زیرا که مبنی او  
منشاء جمیع مذاهب باطله که دعوی  
مهدویت مبنا بند بر همان عقیده  
اهل سنت و جماعت است که وجود شخصی  
مهدی و عود معین را انکار نموده ابواب  
دعاوی را بجهت دیگران مفتوح داشته اند

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعلنا  
فصلنا من حشرت عليه  
٣٣٥

قال الشيخ محي الدين وعليه الأسرار  
العلية ونفى الأرواح القدسية  
معراج العقول موصول الأصول قطب  
رحى الوجود مركز دائرة الشهود كمال  
النشأة و منشاء الكمال جمال الجميع  
تجمع الجمال الوجود المعانم والعلم الوجود  
المسائل نحو الثابت في الوجود الخاوي  
للنيران المصطفوية المتحقق بالأسرار  
المرتبوية المشرحة بالانوار الإلهية  
المرتبوية بالأسناد الربوبية ففاض الخلق  
بوجوده قسام الدقائق بشه ودم الأسم  
الأعظم الألهي الخاوي للنشآت الغير  
المسماهي عواصم الهم الرخايبه مسلك  
الألاء الربوبية طور بجلي اللاهوتية



بسم الله الرحمن الرحيم  
فصل في صفة حضرت عليته

(۳۳۶)

نَارِ شَجَرَةِ النَّاسُوتِيَّةِ نَامُوسِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ  
غَايَةِ الْبَشَرِيَّةِ فِي الْوَقْتِ مَوْلَى الزَّمَانِ الَّذِي  
هُوَ الْحَقُّ أَمَانٌ نَاطِقٌ مَنَاطِقِ السِّرِّ وَالْعَلَنِ  
أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
سَنَابِتُ وَسِنَاسٌ يَأْبُدُهُ إِذْ حَقَائِقُ مَجْرَدِهِ  
وَخَامِلِينَ عَرْشِ بَرَّانِ حَقِيقَتِ مَضْمُونِ نُورِ  
مُسْتَرِ الْجَهِي يَأْدُ كِهْ حَقِيقَتِ سِرِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
وَبَاطِنِ أَرْوَاحِ فَدْسِيَّتِهِ إِذْ ذَاكَ كُنْهٌ ذَاتُ  
مَعْرَاجِ عَقُولِ بَشَرِيَّةِ أَمْتِ وَأَوْخُودِ نَشْأَتِهَا  
فَرُوعِ بَرَاوِلِ نَظَرِيَّةِ قُطْبِ سَبْأِ وَجُودِ  
وَسِرِّ كَرْدَابَةِ شَهُودِ غَايَةِ كَمَالِ نَشْأَةِ  
طَبِيعَتِ وَمُنْشَأَةِ هَرِ كُونِهِ كَمَالِ وَنَهْتِهَا  
بِحَالِ جَمِيعِ عَوَالِمِ وَبِجَمْعِ هَرِ نَوْعِ جَمَانِ  
وَجُودِ مَعْلُومِ وَعِلْمِ مَوْجُودِ كِهْ مَائِلِ أَمْتِ

بسم الله الرحمن الرحيم  
فصل في صفة حضرت عليته

(۳۳۷)

بِجَانِبِ أَوْ هَرِ انْكَسَ كِهْ ثَابِتِ أَمْتِ دَرْدِ  
وَلَوْ دِ حَقِيقَتِ ذَاتِ شَرِيفِشِ مُخَازِي مُرَا  
مِصْطَفَوِي وَمُتَحَقِّقِ بِأَسْرَارِ مَرْضَوِي  
مُتَرَشِّحِ بِالنُّوَارِ الْوَهْبِيَّةِ وَثَرِيَّةِ شَدَّةِ  
بِأَسْتَارِ رُبُوبِيَّةِ أَفَاضِهِ وَبِحِشَابِ شَرِيفِهَا  
بِوَجُودِ أَوَامِتِ قِسْمَتِ وَامْتِنَازِ دِفَائِقِ  
بِشَهُودِ أَوَاسِمِ اعْظَمِ الْجَهِي وَدَارِ أَيْ تَشْأَتِهَا  
غَيْرِ مُنْشَأَةِ هِي غَوَاصِ دَرْبِ أَيْ رَحْمَانِيَّةِ  
وَنَاطِقِ الْأَعْرَاجِيَّةِ طُورِ نَجْمِ الْوَهْبِيَّةِ  
وَنَارِ شَجَرَةِ النَّاسُوتِيَّةِ نَامُوسِ الْأَكْبَرِ الْجَهِي  
نَهَابِتِ أَمْكَانِ بَشَرِيَّةِ ضَاحِبِ وَقْتِ  
مَوْلَايِ نَهْمَانِ نَاطِقِ عَالَمِ أَمْكَانِ مَا بَدَأَتْهَا  
وَإِمَانِ أِبِ الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ عَلَيْهِ  
وَعَلَى آبَائِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الشَّرِيفِ



همی نیک است از آن که در  
جهاد است و صانع آن است  
فصل در حضرت صلوات الله علیه

۳۳۸

سیر الاسرار العلیة سردر اصطلاح اهل  
حقیقت لطیفه است مودعه در قلب و  
سراسر مقام احدیته است چنانچه گویند  
سیر السیر ما تضرع به الحق عن العبد کما لعلم  
بیت فی سبیل الخائوف فی اجمال الاحدیته  
و جمعها و اشتغالها علی ما هی علی و  
عنده مفاتیح الغیب لا یعلنها الا هو  
و مقصود در اینجا از سیر الاسرار یعنی حقیقت  
الحدیق و باطن البواطن است و حقیقت روح  
القدس سببه اگر چه معنی روح و قلب سرد  
خفی و اخفی مشروحا گذشت لکن از جهت  
مناسبت مقام اعاده بعضی از آن معانی  
نموده است روح را معانی متعدده است  
روح حیوانی بخار لطیفی است که در تجاویز

بها حضرت و سیر الاسرار  
جهاد است و صانع آن است  
فصل در حضرت صلوات الله علیه

۳۳۹

قلب جنمائی منولد میشود و بواسطه عروق  
ضواریب بسائر اجزاء بدن منتشر میگردد  
و روح انسانی جوهر لطیفی است که مرکب  
مروح حیوانی است جنائبا الحدیث و حیوانی  
البقا است مروح اعظم همان مروح انسانی  
و نفس ناطقه است باعتبار فعلیته کمالا  
و حقیقت محل به و نقل اول دانبر روح  
اعظم گویند که اول صادر و مظهر ذات  
الهیته است و حقیقت لطیفه ربانیه است که  
مودع است در روح انسانی و واسطه  
در افاضه فیوضات الهیه فیما بین حضرت  
الو هیته و حقیقت روح و روح را قبول  
تجلی صفات ربوبیه بواسطه آن  
لطیفه ربانیه است ولی ان لطیفه در



در مرتبه است حب الامر عليه  
فصل في فضل صلوات الله

(۳۴)

مكون روح انسانی بالقوه انبغلیه  
نمیرسد مگر بعد از غلبات و اردات ربانیه  
و الطاف الهیه بدان روح پس حاصل  
معنی حقی الامر و اح القدسیه از است که  
ان حضرت واسطه الفیض ارواح مجرد  
و نفوس قدسیه است قطب ریحی الوجود  
في القاموس القطب مثلثه و کفوف حده  
ند و رعلیهما الریحی اهل حقیقت گویند  
القطب عبار عن الواحد الذی هو موضع  
نظر الله فی کل زمان و هو یسری فی الکون  
و اعیانیه الظاهره و الباطنه سزبان الروح  
في الجسد و این قطبیه عبارت از همان  
درجه است که صدر المناطیه قدسیه  
در مفاصل گوید النفس الانسانیه من شانها

در مرتبه است حب الامر عليه  
فصل في فضل صلوات الله

(۳۴)

ان تبلغ الى درجه یكون جميع الموجودات  
اجزاء ذاتها و تكون قوتها ساریه فی الجميع  
و يكون وجودها غایبه الكون و الحقیقه  
مركز دائرة الشهود اهل حقیقت هر يك  
از لفظ شهود و مشاهده و مکاشفه را  
در مورد مخصوصی استعمال نمایند  
اما المكاشفه و هی حضور لا یبغث بالبینا  
و المشاهده هی رؤیه الاشياء بدلائل  
التوجید او رؤیه الحق فی الاشياء بحسب  
ظاهریته فی کل شیء و الشهود هورویه  
الحق بالحق و ذلك اعلى المقامات الوجود  
المعلوم و العلم الوجود یعنی حقیقت که  
قطب عالم هستی است وجود معین و حقیقت  
مشخصی است الثابت فی الوجود در فاس



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى مَنْ عَلَيْكَ

۳۴۲

گوید و هی والد و والدۀ و شاء والد  
و والدۀ و وُلُوْدُ جمع ولدانتهی چون در  
ظاهر لفظ موصوف مذکور نیست باید  
بر حسب ضرورت و قرینه مقام لفظ  
دهن را که موصوف است مقرر نمایم  
الترشیح بالانوار الا لوهبتی فی القاموس  
الترشیح الترتیبی و هو ترشیح للملك بن  
و یوهل له قباض الحقائق الی اخره معناه  
این صفات مشروحاً گذشت و تمامی این  
مراتب از لوازم جامعیت انسان کامل  
و خلاف الهیته است الا اسم الاعظم الالهی  
هو الاسم الجامع لجميع الاسماء اسم چیزی را  
گویند که دلالت بر مسمای خود کند و  
هر یک از موجودات عالم فاسوت را باعتبار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَصَلِّ عَلَى مَنْ عَلَيْكَ

۳۴۱

مظهریه صفت از صفات حق تعالی که  
دلالت بر وجود او نماید اسم و کلمه الله گویند  
و بعضی از آنها را که اشرف و افضلند  
کلمات العلیان نامند و هر یک از آنها که  
مظهر جمیع صفات حق و دارای حقیقت  
تمام کلمات است انرا اسم اعظم الهی خوانند  
و ان حقیقت انسان کامل و صاحب لایه  
مطلقه و دارای نشات غیر متناهی است  
غواص الیم الرحمانیه در تفسیر صاحب گویند  
حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود  
الرحمن الذی برحم بیسط الرزق علینا  
و در روایت دیگر آورده اند الرحمن  
الغاطف علی خلقه بالرزق لا یقطع  
مواد رزقه و ان انقطعوا عن طاعتیه



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعلنا  
فصلنا من حصر من عليه

٣٤٣

وَالرَّحِيمِ بِنَا فِي آدْبَانِنَا وَدُنْيَانَا وَآخِرِنَا  
وَنُحَدِّدُ نَفْسِي بَيْنَ دُوحَيْثُ كُوَيْدِ  
رِزْقِ كُلِّ مَخْلُوقٍ مَا يَهْوَاهُ وَجُودِهِ وَكَأَلِهِ  
الذَّائِقُ بِهِ فَالرَّحْمَةُ الرَّحْمَانِيَّةُ تَعْمُ جَمِيعَ  
الْمَوْجُودَاتِ وَتَشْتَمِلُ كُلَّ النِّعَمِ كَمَا قَالَ تَعَالَى  
أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى وَأَمَّا  
الرَّحْمَةُ الرَّحِيمِيَّةُ بِمَعْنَى التَّوْفِيقِ فِي الدُّنْيَا  
وَالْآخِرَةِ فَهِيَ مُخَصَّصَةٌ بِالْمُؤْمِنِينَ وَمَا  
وَرَدَ مِنْ شُمُولِهَا لِلْكَافِرِينَ فَإِنَّمَا هِيَ  
مِنْ جِهَةِ دَعْوَتِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ تَمَّ  
قَالَ الصَّادِقُ الرَّحْمَنُ اسْمٌ خَاصٌّ لِصِفَةٍ  
عَامَّةٍ وَالرَّحِيمُ اسْمٌ عَامٌّ لِصِفَةٍ خَاصَّةٍ انْتَهَى  
خَاتِمَتُهُ قَالَ الشَّيْخُ السَّبْحُ اللَّهُمَّ  
إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يَتَبَرَّكُ

خَاتِمَتُهُ

٣٤٤

وَيُخَلِّفُ الْمَلَائِكَةَ وَمَهْبِطُ الرُّوحِ وَخِرَانُ  
الْعِلْمِ وَمُنْتَهَى الْحِكْمَةِ وَمَعَادِينُ الرَّحْمَةِ  
وَأَصُولُ الْكَرَمِ وَفَادَةُ الْأَلِيمِ وَعَنَاصِرُ  
الْأَبْرَارِ وَدَعَائِمُ الْأَخْبَارِ وَأَبْوَابُ الْإِيمَانِ  
وَأَصْفِيَاءُ الرَّحْمَنِ وَسُلَالَةُ خَيْرِ النَّبِيِّينَ  
وَخِلَاصَةُ غَيْرَةِ صِفْوَةِ الْمُرْسَلِينَ صَلَوَاتُ  
اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ  
حَاصِلُ التَّرْجِيهِ كَوَاهِبُكُمْ خَدَاوَنَدُنِيَا  
وَتَعَالَى ذَا بَرَابِنِكَ ابْنِ بَرِّكَوَارِ ابْنِكَ نَامِ  
نَابِي وَاسْمِ كَرَامِي أَنْهَارِ الْجَلَالِ وَقَعْظَمْتُ  
بِرْشَمْدَمِ جَمِيعَا أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِكَ  
كَه قُلُوبِ وَأَعْيَدِ وَصَدُورِ مَنْشَرِحَانِ  
بَرِّكَوَارِ انْجَلِزْ لِي وَحِي كَبَرِيَايِ اسْمِ  
وَاسْتِنَانِ مَطَهْرِ أَنْهَارِ يَا رَتَكَاهِ مَلَائِكَةُ



خاتمه

۳۴۶

مقدسه و خود کجوزان علم و نهاده اند  
و معادن رحمت رحمانیه و اصول نجیب  
و کرم و پیشوا بان ام بیخ و بنیاد تیب کو  
گزارند و ابواب ایمان و بر کزیدگان  
حضرت رحمن و نبیرگان حضرت مصطفی  
و جگر گوشگان بر کزیده انبیا صلوات  
الله علیه و علیهم اجمعین اهلبیت الرضا  
یعنی خانواده رسالت و پیغمبر و مکرمت  
که از بیت رسالت حضرت رسول صلی  
علیه و اله اراده شود زیرا که هو الذی  
جعلت النبوة فیہ و محتمل است که از  
تلفظ بیت رسالت حضرت امیر المؤمنین  
صلوات الله علیه اراده نمایم که مستکر  
احکام الرساله و الحاوی لشررها و الحاکم

خاتمه

۳۴۷

لا تارها و الحافظ لشریعها و بهر تقدیر  
معنی صحیح است زیرا که آن بزرگواران  
اهل اولاد خانه رسالتند و مختلف الملائکه  
یعنی محل آمد و رفت ملائکه مقدسه  
بعضی از عظام و بزرگان علمای مناخین  
در شرح این فقرات که از زیارت جامعه  
کبیر التفات شده چنین گویند ای محل  
تردد هم ابتداء و انتهاء البهیم الخیریه  
و الکتاب الکمال و العلوم منهم  
علیهم السلام و لتبلغ ما حکم و قضا من  
المقدرات فان الله سبحانه سید بع  
حکمت جعل الملائکه رسلا فی تبلیغ  
الامیارات و تحصیل الامیارات  
یعنی آن حضرت صلوات الله علیه هم



خاتمه

۳۴۸

محل تردد و اختلاف یعنی جای آمد و رفت  
ملائکه اند در ابتدا و انتها خواه آن ملائکه  
بخدمت و اکتساب کمال از آن انوار  
مقدس ه ما مور شده باشند یا آنکه بجهت  
تبلیغ مقدرات حتمیه و رسانیدن ملامت  
خلقیه و تحصیل استغلاذات کونیه و  
بعالم عناصر نموده باشند در هر صورت  
در بدایت و نهایت ذهابا و اوابا با یک  
ملائکه باستان مطهر انهاست و مجددا  
برای توضیح این مقصد و تصور بنا بر کشت  
در بدایت و نهایت گوید **فَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ**  
**أَبْوَابُ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ ذَرَاتِ الْوُجُودِ**  
**فِي الصُّدُورِ وَالْوُدُودِ فَالْمَلَائِكَةُ الْمُرْسَلُونَ**  
**إِلَيْهِمْ يَنْزِلُ مَا نَزَّلَ بِهِ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْوَارِهِمْ**

خاتمه

۳۴۹

وَأَمْثَالِ حَقَائِقِهِمْ وَيَبْلُغُوا إِلَى آثَارِهِمْ وَ  
صُورِهِمْ فَهُمْ يَنْزِلُونَ عَنْهُمْ وَيَبْلُغُونَ مَا  
نَلَقُوا إِلَّا إِلَيْهِمْ بِأَخْذُونَ عَنْ عِبَتِهِمْ وَ  
بُصُولُونَ إِلَى شَهَادَتِهِمْ حَاصِلِ مَقْصُودِ أَنْ  
حقیقتنامه اظهار در عالم باطن و نشاء  
ملکوتیه ابواب فوضات الهیه اند و بر  
جمیع ذرات وجود در صدور و ورود یعنی  
در قوس نزولی هر موجودی که از نشاء  
غیب بعالم شهود قدم گذارد از در خانه  
و لا یذنها که مقام وجود منبسط و نفس  
رحمانی و فیض مقدس است با سفر عالم  
ناسوت می بندد و در قوس صعودی  
نیز نهایت ترقی نفوس بشریه بر فادون  
ان حقیقت است و ان ترقی نیز حاصل می



خاتمه

مگر بسبب داخل شدن در ولایت آنها پسر  
ملائکه مقدسه که از عالم ملکوت بر نشأ  
ناسوت نزول کنند در واقع ان علوم و  
اثار بر آنکه از حقیقت ملکوتیه آن حضرت  
آموخته اند بر اشخاص جسمانیته آنها برسند  
یعنی ملائکه مقدسه فقط واسطه اند  
در تبلیغ فیوضات از حقیقت خبیثه آنها  
بر نشأه شهود خود ایشان محتر اوراق  
کو بدین تحقیق بعینه مطابق و موافق است  
با عقیده جمعی از حکماء قدیم در باب این  
انواع که گویند هر یکی از انواع طبیعتیه  
را بکفر مجرد عقلانی در عالم ملکوت  
موجود است که جمیع افاضات آن نوع  
طبیعی از آن فرد مجرد عقلانی است چنانکه

خاتمه

۳۵۱

بعضی از آنها گویند ان ذاتا روحانیته  
القت الی المعارف فقلت من انت قلنا  
انا طبنا عک النام و میگویند تمامی افراد  
منتشره طبیعت جسمانیته از در فاعل و طلسمات  
ان حقیقت عقلانیته است بعینه مانند  
وجود ذهنی و وجود خارجی مثلا حقیقت  
انسانی که در ذهن موجود است بکلی از اثر  
انسان موجود در خارج است که اگر ان وجود  
ذهنی بخارج قدم گذارد لوازم و آثار خارجی  
بر وی مترتب خواهد بود چنانچه موجود  
خارجی که بعالم ذهن در اید حقیقتات هماغه  
حقیقت است ولی لوازم و آثار خارجیست از  
ان حقیقت مسلوب گردیده لوازم و آثار  
ذهنیته در ان ظهور میکند پس حکایت



خاتمه

۳۵۲

ارباب انواع نیز از همین قبیل است اگر ان  
حقیقت عقلا نبته بعالم ناسوت نزول کند  
لوازم و آثار همین رفائق در او ظهور میکند  
وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا جَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا  
عَلَيْهِ مَا يَلْبِسُونَ و اگر این طلسم جسمانی  
از رقبه جسمانیته صعود نموده بعالم  
عقلا فی متصل شود همان لوازم و آثار  
عقلا نبته در روی ظاهر خواهد شد  
بَالْبَيْتِ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَمَرَ لِي رَبِّي وَ  
جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ قَوْلُهُ وَمَهْبِطُ الْوَحْيِ  
اگر مقصود از وحی خصوص معنی الهی  
بامعنی که شامل الهام است ملحوظ شود  
معنی فطره شریفه بر سبیل حقیقت است  
و اگر وحی ناسوتی که بواسطه جبرئیل

خاتمه

۳۵۳

رسول می آید ازاده شود در این صورت  
ممکن است که مهبط وحی بودن ائمه اطهار  
برای آن باشد که آنها نکه دار شریعت مطهره  
و حافظ وحی الهی هستند چنانچه در حدیث  
شریف مذکور شد لَنْ يَفْتَرِيَ أَحَدٌ بِرَدِّي  
عَلَى الْخَوْضِ وَمَمَكْرًا مِثْلَ مَا بَيْنَ اَنْفُسِنَا  
بِوَسْطَةِ مُحَمَّدٍ بُوْدُنِ حَقَائِقِ بَاطِنِيَّةِ اَنْ اَنْوَامِ  
مَقْدَسِه بَاشِدْ چنانچه خداوند بنا بر ک  
و تعالی در آیه شریفه اَنْفُسِنَا و اَنْفُسِكُمْ  
حضرت امیر را نفس پیغمبر خواند با جمله حکیم  
المحدثین شیخ احمد حسائی در شرح این  
فطره گوید و ائمه اقبیل مهبط الذی یزاد  
مِنْهُ الْمَنْزِلُ الَّذِي يُنَزَّلُ فِيهِ مِنَ الْمَكَانِ  
الَّذِي هُوَ اَعْلَى مِنْهُ مَعَ اَلِهْمُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ



خاتمه

أَعْلَى مِنْ هَذَا الْهَابِطِ لِأَنَّ الْمُرَادَ بِالْهَبِطِ  
الْيَهُمُّ ظُهُورُ ذَلِكَ عَلَى حَقَائِقِهِمْ وَعُقُوبَتِهِمْ  
وَنُفُوسِهِمْ وَظَوَاهِرِهِمْ وَفِي كُلِّ مَقَامٍ مِنْ  
هَذِهِ الْمَهَابِطِ الْأَرْبَعَةِ نَزَلَ فِيهِ تَمَامُ  
أَهْلِ مَنبَتِهِ فَنَزَلَ فِي حَقَائِقِهِمْ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ  
وَفِي عُقُوبَتِهِمْ مِنَ الْمَاءِ الْأَوَّلِ وَفِي نُفُوسِهِمْ  
مِنْ عُقُوبَتِهِمْ وَفِي ظَوَاهِرِهِمْ مِنْ نُفُوسِهِمْ  
بِوَأَسْطَةِ الْمَلَائِكَةِ مُخَوِّلٌ تَهُمَّ عَنْ نُفُوسِهِمْ  
عَنْ عُقُوبَتِهِمْ عَنْ حَقَائِقِهِمْ عَنِ الْمَاءِ عَنِ  
الْفِعْلِ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ خَاصِلٌ مَقْصُودٌ  
أَنَّكَ أَنْهَارٌ مَهْبِطٌ وَحَى كَفَنٌ بَأَنَّكَ لَأَنْ  
مَعْنَى هَبِطَ نَازَلَ بُوَدْنَ مَقَامَ أَنْ حَضَرَ  
أَزْمَتَامَ هَابِطٌ وَخَالَ أَنَّكَ مَقَامَ بَاطِنِي أَنْهَا  
بِمَنْزِلَتِهِ بِالْأَنْزَارِ مَقَامَ هَابِطِ أَنْ بَرِي

خاتمه

از است که مقصود از وحی برانها ظاهر است  
شدن از است بر حقائق با عقول با نفوس  
با ظواهر آن حضرات و هر يك از این مقامات  
اربعه نسبت بمرتبه که نور وحی از آنجا  
گردد بقینا نازل است زیرا که آن نور وحی  
ابتداءً از مقام مشیت نازل میشود بر حقیقت  
انها و در مرتبه ثانی از مقام اول که مابیه  
الجموده جمیع موجودات و وجود منبسط است  
نازل میشود بر عقول آن حضرات و در  
مرتبه ثالثه از عقول آنها نازل میشود  
بمقام نفوس آن حضرات و در مرتبه رابعه  
از نفوس آنها بواسطه ملک نازل میشود  
در ظواهر بشریه آن انوار مقدسه صلوات  
الله و سلامه علیهم اجمعین وَخَرَّانَ الْعِلْمُ



خاتمه

۳۵۶  
الخزان كرماتان جمع خازن وتحمّل ههنا  
معان ثلثة الاول اتم ولاة خراين علم  
الله الثاني اتم عين خراين علم الله الثالث  
انهم مفايح تلك الخراين وبدل على كل  
واحد من تلك المعاني شواهد من العقل  
والنقل يعني ممكن است که از لفظ خزان العلم  
چندین معنی مراد شود زیرا که بمقتضا  
بعضی از آیات ان انوار مفید سلاة خراين  
علوم الهیه اند كما في قوله تعالى قل كفى  
بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم  
الكتاب بواسطة اينکه مقصود از مرتبة  
علم الكتاب بمقتضای تفاسیر وارده  
ابن باب ائمه اطهار صلوات الله عليهم اند  
پس نهاد از ای علم الكتاب و ولی خزانه

خاتمه

۳۵۷  
علم الهی خواهیند بود و بمقتضای بعضی از  
آیات و اخبار بیکه دلالت مینماید  
اینکه حقیقت امام کتاب الله تگونی است  
و کتاب مبین رلوح محفوظ را بحقیقت اما  
تفسیر نموده اند پس حقیقت امام عین خزانه  
علوم الهیه خواهد بود و باقتضا بعضی  
از اخبار دیگران حضرات مفايح ان خزانه  
الهیه اند كما في التوحيد والمجاوس المعاني  
عن الصادق عليه السلام لما صدقوه  
الى الطور فنادى ربه قال رب اربني  
خراينك قال يا موسى ايما خراين اذ اردت  
شبا ان اقول له كن فيكون وهذا يدل  
على انهم مفايح الخراين لان الخزانة في  
هذا الحديث المشبه وهم محال مشبه الله



خاتمه

بمعنی آیه ابواب المشیبه ومفاتیح الاستیفا  
منها والواسطه بین المفیض والمستفیض  
وما یشاءون الا ان یشاء الله ومنتهی حکمه  
در اغلب شیخ مناقب اثنی عشره بر این عبارت  
زایدین وجه ضبط نموده ولی در زیارت جا  
کبیره که ابن عینار از اینجا التقاط شده  
بلفظ منتهی حکم ضبط نموده اند بهر تقدیر  
منتهی بمعنی نهایت است و عدم مسامحت  
بعقاب و با قدرت بر انتقام حلم گویند و  
ابن عدم مسامحت و ناخبر در عقوبت  
اگر از باب کرم نفس جلوه است باشد انرا  
عفو و تجاوز و احسان گویند و اگر این ناخبر  
در عقوبت بواسطه یقین بر عدم خوف  
باشد انرا امانه و نمانی نامند چنانچه گویند

خاتمه

۳۵۹  
انما یتمتع من بخاف علیهِ القوت واما  
حکمت در صورتیکه عبارت نسخیه و  
منتهی حکمه باشد معنی ان در دنیا  
مشروحا گذشت و معادین الرحمة المعدن  
بکسر الدال مرکز کل شیء من عدن بالمیک  
عدنا وعدونا ای اقامه و جئات عدن  
ای جئات اقامه لازوال لاهلها و  
لا انتقال لهم عنها و رحمت در لغه  
بمعنی رقت قلب است و در عرف خاص گویند  
الرحمة اعطاء کل ذی حق حقه بدین  
خدای تعالی شان فرمود الرحمن علی العرش  
استوی والله علی العرش استوی فرمود  
زیرا که مقصود از این استواء بر عرش  
تجلی و ظهور ذات واجب است بر ذات



خاتمه

۴۵۱

موجودات با ارکان اربعه رحمت که هر يك  
رکنی از ارکان عرش مظهر رکنی از ارکان  
اربعه رحمت است رحمت خلق رحمت اجبیا  
رحمت رزق رحمت امانه چنانچه ملائکه  
معرفه اربعه نیز مظهر این چهار رحمت اند  
حضرت جبرئیل مظهر عالم است که ماده  
رحمت خلق و ایجاد است حضرت اسرافیل  
مظهر اجبیا است حضرت میکائیل که  
رزق و موکل بر رزاق است و حضرت  
عزرائیل مظهر مسمیت و مباشر بر امانه  
و قبض ارواح است بالجمله کتبه رحمت  
بر دو قسم است رحمت واسعه و رحمت  
رحمانیه که مشتمل است بر جمیع موجودات  
از مؤمن و کافر و جناد و نبات و این رحمت

خاتمه

۴۵۲

عبارت است از رحمت ایجاد قال الله تبارک و تعالی  
رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و دویم رحمت رحیمیه  
و رحمت مکتوبه و ان مختص مؤمنین است  
قال الله تبارک و تعالی وَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ و  
يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ چون این مقدمه واضح شد  
معلوم میشود که حضرات ائمه اطهار معاد  
رحمت الهیه اند بهر دو معنی هم در رحمت  
رحمانیه بواسطه اینکه واسطه در قبض و  
ذیچودان بزرگواران است بلکه خود حقیقه  
قبض منبسط و رحمت رحمانیه اند و هم در  
رحمت رحیمیه مکتوبه بواسطه اینکه حاصل  
نمیشود ان رحمت مکر بسبب قبول در هتلا  
و ولایت و ارشاد آنها صلوات الله علیهم  
و اصول اکرم اصول جمع اصل است اصل



خاتمه

۳۶۲

مَا يَبْتغِي عَلَيْهِ الشَّيْءَ لَوْ كَانُوا يَفْقَهُوا  
نفس است از هر چیزی که محبوب او باشد  
پس اطاعت او امر و تو اهی الهی نیز نوعی از  
کرم است قَالَ اللهُ تَعَالَى وَ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ  
اَتْقَىكُمْ يَابِدُ ذَالِ السُّتِ كَه صِفَتِ جُودِ وَسَخَاوِ  
جمله مکارم اخلاق و محاسن صفاتی است  
که بر حسب عقل و نقل پسندیده و ممدوح  
صدرا الحکماء و المناظرین صدرا الدین شیرازی  
گوید صفة جود و کرم اصلی است از اصوات ایمان  
و ان خود از جمله اخلاق انبیاء موجب ترقیه  
نفس است زیرا که خدای تعالی فرماید قَدْ افْلَحَ  
مَنْ رَكَّبَهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا و در مورد  
دیگر مضمون آیات بَعْضُهَا يَفْسُرُ بَعْضًا  
فرماید و مَنْ بَرَّقَ شِعْرُهُ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ

خاتمه

۳۶۳

الْمُفْلِحُونَ و از حضرت رسول آورده اند  
السَّخَاءُ شَجَرَةٌ مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ اغْصَانُهَا  
مُتَدَلِّيَةٌ إِلَى الْأَرْضِ مَنْ أَخَذَ مِنْهَا غَصْبًا  
قَادَهُ ذَلِكَ الْغُصْبُ إِلَى الْجَنَّةِ و در روایت  
دیگر آورده اند السَّخَاءُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مَنْ  
كَانَ سَجِيًّا أَخَذَ مِنْهَا قَلَمٌ بَكَرَ ذَلِكَ  
الْغُصْبُ حَتَّى يَدْخُلَهُ الْجَنَّةَ و حقیقت سخا  
جز نبسنا از اجزاء ایمان و از جابر روایت کرده  
قَالَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ مَا الْإِيمَانُ فَقَالَ  
الصَّبْرُ وَالسَّمَاحَةُ وَعَنهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
مَا جَعَلَ اللهُ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا عَلَى السَّخَاوِ وَحَسَنِ  
و باز او گوید که افراد سخا منحصر و محصور در  
بذل مال و بخشیدن درهم و دینار نیست  
بلکه شجاعت نیز نوعی است از کرم بل اعلی در



خاتمه

۳۶۳

از درجات کم صفة شجاع است زیرا که  
شخص شجاع از جان خود میگذرد و گذشتن  
از جان بمراتب مشکلترا از گذشتن اموال است  
فمن جاد بنفسه سهل عليه الجود بما له  
قال الشاعر في ذلك المعنى يهود بالنفس  
ان من يبخل بها والجود بالنفس اخصى  
غاية الجود قال صاحب فصول المهمة  
الشجاعة والسماحة توأمان ورضيعا  
لبان فالجواد شجاع والشجاع جواد وقد قال  
ابو تمام في الجمع بينهما فاجاد واذا رايت  
ابا يزيد في الندى ووعى ومبدي غيرة  
ومعجدا ايقنت ان من السماح شجاعة  
ندى وان من الشجاع جودا وشيخ الرئيس  
ابو علي سيناد را شمارت كويد العارف

خاتمه

۳۶۵

شجاع وكيف لا وهو بمغزل عن بقية الموت  
وجواد وكيف لا وهو بمغزل عن محبة الدنيا  
وصفاح وكيف لا ونفسه اكبر من ان  
تجرحها ذلة بشر ولا شاة للاحقاد وكيف  
لا وذكروه مشغول بالحق وقال سيد الموحدين  
وامير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه  
لا تبخلن بدنيا وهي مقبلة فلبس ببقية  
التبذير والسرف فان تولت فاحسبي  
ان تجود بها فامدح منها اذا ما ادبرت  
وبرعكس صفت سخاوت صفة بخال ولما امت  
از صفات خبيثه واز اخلاق ذمير است  
قال الله تع ولا تحسبن الذين يبخلون  
بما اناهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو  
شر لهم سيطوفون ما يبخلوا به يوم القيمة



خاتمة

وَرَوَى عَنْهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
ثَلَاثَ مَهْلِكَاتٍ شَيْخٌ مُطَاعٌ وَهُوَ سَيِّدُ  
وَإِعْجَابُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَبْضَاعُ رَسُولِ اللَّهِ  
فَضْلَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي مُؤْمِنٍ الْبُخْلُ وَ  
سُوءُ الْخُلُقِ وَالسَّخَاوَةُ قَدْ بَدَتْهُمَا إِلَى أَنْ يَسْجُو  
عَلَى غَيْرِهِ مَعَ الْأَصْحَابِ وَالْبُخْلُ قَدْ بَدَتْهُمَا  
إِلَى أَنْ يَبْخُلَ عَلَى نَفْسِهِ مَعَ الْحَاجَةِ فَانظُرْ  
إِلَى مَا بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنَ التَّبَاعُدِ وَكِلَاهُمَا  
بَشَرٌ فَلَا خُلُقَ عَظِيمًا وَمَوَاهِبَ بَعْضُهُمَا  
اللَّهُ حَيْثُ بَشَاءَ بِالْجَمَلِ مَعْنَى أَصُولِ الْكُرْ  
بِعْنَى أَنْ حَضَرَتْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَصْلُ  
وَمَنْعٌ وَسِرٌّ وَبِنَابِعٌ وَمَفَاتِيحٌ هُرُوكُونَ  
سَخَاوَةٌ وَوَجُودٌ كَأَنَّ الدَّرَّةَ الْبَاهِرَةَ  
مِنْ أَصْدَافِ الطَّاهِرَةِ فِي كَلَامِ أَبِي جَعْفَرٍ الْحَسَنِ

خاتمة

العسكري وأسباطنا خلفاء الدين و  
خلفاء البقيين ومصايح الأمم ومفاتيح  
الكرام والكلم البس حلة الاضطفاء لمسا  
عهدنا مينة الوفاء وروح القدس في  
جنان الصاقورة ذاق من حداثتنا الباكورة  
بعضى اذا جله مشايخ مناخرين در تفسير  
ابن حديث شريف جنين كويد يعني ان  
روح القدس المعبر عنه بالعقل الاول  
عند الحكماء وبالعقل والقلوب والحجاب  
الابيض وما اشبه ذلك عند أهل السير  
اول من اكل من باكورة ثمار الجنان التي  
عمر سناها يا ندينا فان فلان الحدائق التي  
في جنان الصاقورة عمر سوا فيها من كل شئ  
قائل ما نبت روح القدس ومعنا ظاهر



خاتمه

۳۴۸

اِنَّ مَا فَاضَ الْوُجُودَ عَلَى الْاَرْضِ الْقَائِلِيَّاتِ  
كَانَ اَوَّلُ مَا وُجِدَ هُوَ الْعَقْلُ الْاَوَّلُ الْمُسَمَّى  
بِرُوحِ الْقُدُسِ وَمَعْنَى قَوْلِهِ رُوحُ الْقُدُسِ  
فِي جَنَانِ الصَّافُونَ اَي فِي اعْلَى عِلِّيَّيْنِ مِنْ  
الْجَنَانِ وَالصَّافُونَ فِي اللُّغَةِ بَاطِنُ التَّحْفِ  
الْمُشْرِفِ عَلَى الدَّمَاعِ وَكَانَ رُوحُ الْقُدُسِ  
اَوَّلُ مَنْ وُجِدَ فِي الْجَنَّةِ وَالْجَنَّةُ اَوَّلُ الْوُجُودِ  
وَالْبَاكُوَّةُ اَوَّلُ الثَّمَرَةِ وَالْمُرَادُ اَنَّ اَوَّلَ مَنْ  
قَبْلَ الْاِبْنِ رُوحُ الْقُدُسِ وَهُوَ ذُو الْقُوَّةِ  
الْحَيِّ اِنَّ قَالَ فَافَاضَ رُوحُ الْقُدُسِ مِنَ الْكَرَمِ  
الَّذِي حُلُوهُ عَلَى جَمِيعِ الْوُجُودِ اَي يُوْجِدُهَا  
فَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَصْلُ ذَلِكَ الْفَيْضِ  
وَالْكَرَمِ اِلَى اَنَّ قَالَ وَقَدْ قُلْتُ فِي مَرْثِيَّتِي  
لِلْحُسَيْنِ بَيْتًا بِسَبِّ ذِكْرِهِ هُنَا وَهُوَ

خاتمه

۳۴۸

وَرَا حَتَّى الدَّهْرِ مِنْ فَضَائِصِ جُودِهِمْ  
مَمْلُوءَانِ وَمَا لِلْفَيْضِ تَعْطِيلٌ يَعْنِي اَنَّ  
فَيْضَ جُودِهِمْ عَلَى الْقَائِلِيَّاتِ لَا تَعْطِيلَ  
لَهُ اَبَدًا اِلَّا بِدِينِ وَدَهْرٍ الدَّاهِرِينَ صَلَّى اللهُ  
عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ حَاصِلُ مَقْصُودِ اَزَا سَتِ  
كَه مَعْلُولٌ بِاَوَّلِ اَسْطَرٍ وَتَعْبَتِ اَوَّلَ دَمْرٍ  
نَشَاءُ بَجَرِّدَاتٍ عِبَارَتًا مَثَلًا مِنْ حَقِيقَتِ  
عَقْلِ اَوَّلِ كِه اَنْزَا بِلِسَانِ شَرْعِ فَلَمْ اَعْلَى وَ  
حِجَابِ اَبْضِ كُوْبِنْدِ وَسَا بِرِ مَوْجُودَاتِ  
اَز نَشَاءِ عَقْلِ نَاغَامِ هَبُولِي بِنَرْتِي عِلِّيَّةِ  
وَمَعْلُولِيَّةِ مَوْجُودَاتِ مَثَلًا نَدْبِدِينِ مَعْضِ  
كَه فَيُورِنَاتِ وَجُودِ بَرِ وَخَلْقِيَّةِ اَز عَالَمِ  
وَاجِبِي بِنَشَاءِ بَجَرِّدَاتِ نَاغَامِ مَيَشُودِ  
اَز اَنْجَا نَاغَامِ هَبُولِي اَمْتَدَادِي نَابِدِ اَبِينِ



## خاتمه

فیض وجودی که بر عقل اول رسیده است  
آن نفس رحمانی و وجود منبسط و فیضی است  
است که بر حسب اعتقاد شیخ آن نفس  
رحمانی ماء و لایب است پس نظر بدین  
معتقدات مبده و منشأ جمیع فبوضات  
از ماء و لایب ائمه اطهار است که آن حضرات  
صلوات الله علیهم اجمعین اصول کفر  
و بتابع فبوضات حضرت حقیم شانند  
بطور حقیقت قال صاحب فضول المهیة  
فهم الجود الزاخرة والتحب الهامیه المکاشفة  
وفیه یعول الشاعر فما کان من جوانوة  
فانما توارثه اباء اباہم قبل وھل یثبت  
الخطی الہ و شیخه و تغرس الہ فی مغارسہا  
الخل و فادۃ الایم القادۃ جمع فاید

## خاتمه

یعنی کشنده چیزی که مقابل سائق باشد  
و سائق زاننده شتر و غیر از است و فاید  
کشنده مهار او در خبر آورده اند اکثر  
قادة زادة یعنی جماعت قریش قاید بودند  
بالجمله حضرات ائمه اطهار قائد امت مرحومه  
و سایر ائم اند بمعرفت الهیه و بعد از  
معرفت با سایر شرائط آن فایدند بجا  
بهشت پس هم فایدند در دنیا و هم در  
آخرت اما در دنیا بجانب تکلیف و اما  
در آخرت بر نتیجه و جزای آن تکلیف  
و عناصر الابرار عناصر جمع عنصر است  
بشم اول ما اند ففند و کاھی بفتح اول  
نیز استعمال کنند بصرف عنصر اصل  
مادۃ شی را گویند و عناصر اربعه را



خاتمه

بدن واسطه که ماده ترکیب جمع موجودات  
عناصر و ارکان واسطه است درجه گویند  
اگر چه هر یک از این الفاظ در معانی استماع  
اند که تفاوتی با دیگری ندارند و ابرار جمع  
براست و بر معنی بار یعنی نیکی کاروان  
حضرات عناصر ابرار اند هم در عالم تکوین  
و هم در نشاء تکلیف اما در عالم تکوین  
بواسطه این که ماده و طبیعت جمع ابرار  
از فاضل و شعاع طبیعت آن حضرت اخلاق شده  
فیه اصول الکاتبه ان الله خلقنا من نور  
عظیبه ثم صور خلقنا من طینه مخروبه  
مکتوبه تحت العرش و خلق ارواح شیعتنا  
من طینتنا و ابدانهم من طینه مخروبه  
مکتوبه اسفل من ذلك الطینه اه قال ابرار

خاتمه

من شیعته من الانبیاء و الاولیاء و الصی  
و اما سموا شیعه لانهم خلقوا من شیعه  
پس معلوم است که آن حضرت اصل و  
عصر و ماده واقعی جمع ابرارند و در عالم  
الاجتبار الدعائم جمع دعامة یکسر الذال  
و هی عماد البیت و الذی علیه استینا  
الشیخ و بیه قوامه و منه الحدیث لکل شیء  
دعامة و دعامة الاسلام الشیعه و فی  
الحدیث دعامة الانسان العقل و اجناب  
جمع خبر است کسانی را گویند که صاحب دین  
و صلاح باشند پس ال محمد صلوات الله  
علیهم دعامة و دکن و سنون هر کوفه  
و صلاح اند زیرا که هر خیر و صلاح از طرف  
و لایست آنها است بواسطه آنکه شرط خود



خاتمه

(۳۷۴)

ولا يثانها است و شرط نبوت ولا يث  
انها است و شرط اعمال <sup>قول</sup> ولا يث انها است  
و ابواب الايمان واصفياء الرحمن مع  
ابن خضرات در ضمن تحقیقات سابقه  
مفصلا مبين شده باز از جهت توضیح  
ناکبد معانی سابقه ميگويم قال اجمعين  
الباقر عليه السلام ال محمد ابواب الله وسبيله  
والدخاه الى الجنة والقاده اليها  
والادلاء عليها الى يوم القيمة وفي كتاب  
النجاح الطبرسي عن الاصمعي بن نباته  
قال كنت عند امير المؤمنين عليه السلام  
اذ جاءه ابن الكوا فقال يا امير المؤمنين  
ما قول الله عز وجل لبس اليربان فان اليربان  
من ظهورها ولكن اليرمين اتقى واتوا

خاتمه

(۳۷۵)

البيوت من ابوابها فقال عليه السلام  
فمن البيوت التي امر الله ان يوتي من ابوابها  
فمن ابواب الله ويومه التي يوتي منها  
فمن بايعنا و اقر بولا بيتنا فدادني البيوت  
من ابوابها ومن خالفنا و فصل علينا  
غيرنا فقد اداني البيوت من ظهورها و  
سلالة خيرة النبيين و خلاصة غير صفوة  
المرسلين صلوات الله وسلامه عليه  
وعليهم اجمعين صاحب فاموس كويد  
السلالة بالضم ما انسل من الشيء والولد  
كالسبيل والسبيلة يعني سلالة جنينها  
گويند که از جنين ديگر تصفيه و تظهير و کشيد  
شده باشد و اولاد دز انزل سلالة گويند  
مثل سبيل و سبيله و شيخ فاضل شارح



خاتمه

زبانت جامعہ کو بد سلالہ یعنی اولاد  
وہی الخلاصۃ فسلالۃ الشیخ ما نسئل  
من صفویہ سمیت بذلک لایہا تسلا  
من الکدر اوہی ما نسئل من الشیخ القلیل  
الی ان قال ویکفی بالسلالۃ عن الولد  
وسلالۃ النبیین اولادہم فایہم قد  
سلوا من محل جدہم صلوات اللہ علیہ  
سل النور من النور کا اشارۃ امیر المؤمنین  
علیہ السلام حبیب قال انا محمدا کا ضوء  
من الضوء والغیرہ نسئل الرجل ودرہطہ  
وعشیرۃ الاقربون وھم اھل بیتی کا  
وددعنا متواترا الی نارک فیک الثقلین  
کتاب اللہ وھدی اھل بیتی ان بقیۃ حق  
بر داخل الخوض انتہی ودر شرح فقرات

خاتمه

مناقب اشعی عشرتہ صلوات اللہ علیہم  
اجمعین بہمین قدر اکتفا میشود مطرز  
اوزاق کو بد سلالہ مظالمہ کنندگان این  
ہما ہون دفرند و کونہ اسند عابدی است  
بکی انکہ در ترجمہ عبارات محکمہ از رؤسا  
قوم کہ در این دفرند درج و مند ہا است  
اگر کم وزبادی بینند سرا بعد ما اطلا  
وقصور فہم متہم نسا زند فیرا کہ  
مقصود من فقط ترجمہ تحت اللفظ  
عبارات نبودہ بدین واسطہ در بعضی  
از موارد در شرح عبارات مبسوطہ  
بچند بن کلمہ مختصر کفایت نمودہ و در  
ترجمہ عبارات مختصرہ کہ بر تفہیم  
مطلب وافی نبودہ شرح مشبعی آوردہ



خاتم

۳۷۸

مبادا اشخاصی که از مقصود من مطلع نیستند  
با آنکه بجا بحث طبیعیه و اغراض نفسانیه  
و امطیع و منقادند در آنگونه مواضع با  
رد و ابراد کسوده بگویند ترجمه فلا عبارت  
وافی نیست یا آنکه فلان ترجمه باعین عبارت  
انطباقی ندارد بالجمله مقصود من از حکایت  
آن عبارات محض تأیید استند لا تا بر  
سبیل حکایت و تمثیل است بدین واسطه  
در هر موردی از موارد باندازه که لازم  
بوده از آن عبارات ترجمه و تفسیر نمود  
و مابقی را بر حالت خود باز گذاشتم  
در موارد دیگر که ترجمه ظاهر عبارت  
وافی بر مقصود نبوده بدین واسطه در  
پیان معنی از عبارت اضافاتی آورده ام

خاتم

۳۷۹

اگر دقت نمایند همان اضافات نیز از  
سابق و لاحق آن عبارت مستفاد میشود  
و خواهش دویم آنست که من این رساله  
را بسبب و سلبه جماعت صوفیه نوشتم  
زیرا که مؤلف مناقب اشعی عسیره چنانچه  
معروف است و در دنیا جدم مذکور شد  
بجی الدین اعراب است و او خود از اجله  
مشایخ طریقه صوفیه است و من بجهت  
که شرح کلمات آن جماعت را با بسبب  
سلبه خود آن ظاهر نمایم در اینصورت  
اگر در طی کلمات مشروح عباراتی را  
بر خورند که با ظواهر عقاید شرعیه متضاد  
باشد مراد از آن باب مورد قدح و ابراد  
نشوند و مقصودم از این عبارت نه آنست



## خاتمه

۳۸۶

که ورودان ابرازات را بر جماعت صوفیه  
بطلم قطع و بقیه مسلم دانسته و خود را  
از آن جرکه خارج شمارم و اگر عقیده من  
این باشد ندوین من این رساله را از انجاء  
بر جهل بوده و خودان معذرت می فرمایند  
نخواهد مانند بلکه انها جماعتی هستند  
با عنفاد خود خلاف ظواهر شرع را قویا  
و فعلا و عقیده هرگز مجوز نشمارند بلکه  
نسبت نفس و قصور را بر اشخاصی میدهدند  
که از مقصود انها مطلع نگردیده و آن  
جماعت را مورد نفی و ابراد مینمایند  
چنانچه صدر الحکماء و المناجیحین صدر الدین  
شیرازی در اسفار متعالیه گوید  
تَبَا لِفَلْسَفَةِ الْبَطَائِقِ قَوَائِمُهَا قَوَائِمُ

## خاتمه

۳۸۱

الشَّرِيعَةِ الْمُطَهَّرَةِ وَ شَيْخِ الرَّبِيسِ  
ابو علی سینا در او آخر کتاب اشارت گوید  
جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَنِ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا  
لِكُلِّ وَارِدٍ أَوْ يُطَّلَعَ عَلَيْهِ إِلَّا وَاحِدًا  
بَعْدَ وَاحِدٍ وَلِذَلِكَ فَإِنْ مَا بَسْمَلُ  
عَلَيْهِ هَذَا الْقَوْلُ ضَوْكَةٌ لِلْغُفْلِ  
عِبْرَةٌ لِلْحَصِيلِ فَمَنْ سَمِعَهُ فَأَشْمَأَزَعْنَهُ  
فَلَيْسَتْ نَفْسُهُ لَعَلَّهَا الْأُنْسَانِيَّةُ وَ كُلُّ  
مُبْتَدِئٍ لَمَّا خَلَقَ لَهُ بَدَنُهُ مَقْصُودٌ  
أَزْ بَيْنَ عِبَادَتِهِ وَ مَعْذَرَتِهِ أَيْ مَا اسْتَكْرَهَ  
عَلَيْهِ غَائِبَةٌ أَرْتَدُونَ فِي رِسَالَةِ تَرْجُمَةِ  
بَيِّنَاتِ بَحْبُوحِ الدِّينِ اسْتَدْرَاجًا لَهُمْ عَقِيدَةَ  
خُودِ وَ مَرَايَجِ مِنْ صَبِّ نَقْلِ وَ رَوَائِدِ لَهَا  
دِي كَرِي دَرَانِ نَبَسْتِ مَا أَنْكَرْتُمْ





خاتمه

صوفیه و محیی الدین با قواعد شرعیته  
مواقف است با مخالف و بر حسب ادله  
عقلیه صحیح است با باطل انرا مورد بیز  
باید که صحیح را از سقیمش باز شناسد  
و موافقش را از مخالف امتیاز دهند  
و الحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً  
و ظاهر او باطناً و قد فرغ العبد الطالح  
المذموم یصالح الموسوی الخلیجی الی  
ابن محمد بن صالح بن حمزه عفی الله  
عن جماعتهم من تدوین هذه الوردیة فی  
یوم الخميس ثانی عشر من شهر ربیع الثانی  
سنة الله صلی علی محمد و آل محمد  
و احسننا فی زمناهم و اردقنا شفاعتہم  
بی حق محمد و آلہ الامجاد

هو الله

این کتاب در کتابخانه خاندان  
در خیابان صرور و روی شهرک العمارة  
نزد آقایان عبد الجواد زاطر کتابخانه  
انطباعات فرخنده مشو  
سایر کتابها که مخصوص این کتابخانه و خاندان  
کتاب زید الواعظین تاریخ بیهقار مضامین  
کتاب طوف تاریخ شهر مینی (اشرفیاش)  
کتاب حال کتابت و نسخ و کتب سایر  
شرح مناقب محلی الدین عراقی قدس سر  
کتاب فتح الاراب بضم کلماتها مطبوع  
در شهر این کتابخانه یافت مشو



